

پروسی حیات «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران»

در سه فرایند «سازمانی»، «جنبشی» و «حزبی»

سر مقاله

چهل و دومین سال حیات سیاسی «آرمان مستضعفین» همراه با نه ساله شدن حیات سیاسی «نشر مستضعفین، ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» را گرامی می‌داریم.

در آستانه ورود به دهمین سال حیات سیاسی «نشر مستضعفین، ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» و در آستانه ورود به چهل و سومین سال حیات سیاسی «آرمان مستضعفین، ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران»، بر ما واجب شد تا نگاهی واکاوانه به ۴۲ سال گذشته حرکت خود (از خرداد سال ۵۵ الی الان) داشته باشیم.

از خرداد سال ۵۵ که «استراتژی پیشگامی» به عنوان آلترناتیو استراتژی شکست خورده سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی (مؤلفه چریک‌گرایی رژی دبره‌ای مولود انقلاب کوبا و مؤلفه تجزب‌گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی مولود انقلاب اکتبر روسیه و مؤلفه ارتش خلقی مائوئیستی مولود انقلاب چین و انقلاب الجزائر) در ایران، توسط مؤسسین این حرکت در دستور کار ما قرار گرفت. در چارچوب تدوین و تبیین تئوری استراتژی پیشگامی خود، «استراتژی پیشگامی ما» در سه فرایند تعریف گردید که عبارتند از:

۲

۱ پرسش و پاسخ شانزدهم

۱ خروج امپریالیسم آمریکا از «برجام»

۲ سخنی با مخاطبین آشنا

۱ رمضان ماه بر در «حق کوفتن»

۵ علل و دلایل شکست انقلاب پنجاه و هفت

۲ جنبش زیست محیطی

۳۶ درس هایی از تاریخ

۳ جنبش زنان در مسیر...

۳۳ اقبال «پیام - آوری»...

۴ واکاوی سیاسی... اردوگاه بزرگ مستضعفین...

۳۳ شریعتی در آئینه اقبال

۴ چرا «جنبش کارگری»... دی ماه ۹۶ غایب بودند؟

۴۸ بحث شناسی

۲ رفراندم، گفتمان؟ یا...

۹ درس هایی از نهج‌البلاغه

گرامی باد یاد و خاطره معلم شریعتی

الف - فرایند سازمانی.

ب - فرایند جنبشی.

ج - فرایند حزبی.

و سوسیالیسم تنها در پیوند با یکدیگر قابل تعریف می‌باشند؛ یعنی آنچنانکه بدون دموکراسی، سوسیالیست غیر قابل تعریف می‌باشد، بدون سوسیالیسم، دموکراسی گرفتار ورطه هولناک لیبرالیسم و ننولیبرالیسم سرمایه‌داری جهانی می‌شود، آنچنانکه در تهاجم امپریالیستی سرآغاز قرن بیست و یکم به افغانستان و عراق و لیبی شاهد بودیم، همه این تهاجمات خاتمان‌سوز امپریالیستی در لوای دستیابی به لیبرال - دموکراسی صورت گرفت؛ که متأسفانه در نهایت شاهد هستیم که همه این کوه‌ها موش زائیدن؛ و جز بیابان‌های سوخته ارمغانی برای خلق‌ها به بار نیاوردند.

باری، در این رابطه بوده است که در ۴۲ سال گذشته حرکت ما، «استراتژی پیشگامی» این حرکت بر پایه سه فرایند «سازمانی، جنبشی و حزبی» استوار بوده است.

بدین خاطر از سال ۵۸ که با وقوع انقلاب ضد استبدادی مردم ایران ما مجبور شدیم تا با تجدید نظر در فرایند ۵ سال حرکت درونی جهت دستیابی به انسجام تئوریک، حرکت برونی خود را از سر بگیریم، در چارچوب این مبانی سه فرایندی تئوری استراتژی پیشگامی خود، «فرایند سازمانی» این حرکت تحت عنوان «سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران» (که آرمان مستضعفین ارگان عقیدتی سیاسی این فرایند بود) از سر گرفتیم. البته «فرایند سازمانی» استراتژی پیشگامی ما نتوانست بیش از دو سال (سال‌های ۵۸ تا ۶۰) در داخل کشور دوام پیدا کند، در نتیجه با دستگیری مؤسسين و اعضاء و هواداران این حرکت در سال ۶۰ در داخل کشور، این فرایند اجتماعی - تشکیلاتی کاملاً سرکوب گردید (که البته پس از مهاجرت جمعی از هواداران و اعضاء به خارج از کشور از نیمه دوم دهه ۶۰ این فرایند سازمانی در خارج بازتولید شد که الی الان این بازتولید در «فرایند جنبشی» ادامه دارد).

اهدافی که ما برای «فرایند سازمانی» خود تعریف کرده بودیم عبارت بودند از «خودسازماندهی عمودی پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه پراکسیس اجتماعی» که همان کار آگاهانه برای تغییر خود و جامعه و جهان می‌باشد؛ بنابراین، بر این باور بودیم که توسط «سازمان‌گری عمودی خود» می‌توانیم سرپل اتصال برای پیوند پیشگامان مستضعفین ایران با جنبش‌های پیشرو

رسالت «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» در چارچوب «تئوری استراتژی پیشگامی» این حرکت، برعکس رسالت پیشاهنگی که عبارت بود از «انقلاب سیاسی» و «تسخیر قدرت سیاسی حاکم» در چارچوب «انقلاب اجتماعی» با عصای خودآگاهی و خودسازماندهی و مبارزه خودجوش و رهبری دینامیک «جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران»، تعریف گردید، چرا که در رویکرد دموکراسی - سوسیالیستی ما، «دموکراسی - سوسیالیستی» برعکس سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و سوسیالیسم دولتی مولود انقلاب اکتبر قرن بیستم اردوگاه شرق و سوسیال - دموکراسی مولود انترناسیونالیسم دوم - برنشتاینی که «سوسیالیسم دولت‌گرا و قدرت‌گرا» هستند،

اولاً «سوسیالیست انتخابی می‌باشد نه جبری»، - برعکس سرمایه‌داری - خشت خشت این دموکراسی - سوسیالیستی به عنوان «نظام اجتماعی، نه شکل حکومتی» می‌بایست بر پایه «آگاهی اجتماعی پیشگام و مبارزه طبقاتی و سیاسی و ستم‌ستیز و ضد تبعیض، برابری طلبانه و آزادی خواهانه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» که در رأس آنها جنبش طبقه کارگر ایران قرار دارد، به صورت خودآگاهانه ساخته شود.

ثانیاً این دموکراسی - سوسیالیستی (برعکس همه رویکردهای سوسیالیستی گذشته تاریخ سیاسی بشر که دولت‌گرا و قدرت‌گرا می‌باشند و البته همین رویکرد دولت‌گرایانه و قدرت‌گرایانه که عامل ظهور رقابت هژمونی طلبانه در آنها گردیده است، باعث شکست آنها شده است) «سوسیالیست جامعه‌گرایانه» می‌باشد.

ثالثاً از آنجائیکه در رویکرد دموکراسی - سوسیالیستی، «دموکراسی» در چارچوب «نظام اجتماعی» تعریف می‌گردد (نه شکل حکومتی)، در این راستا «دموکراسی» به سه مؤلفه «دموکراسی سیاسی» و «دموکراسی اقتصادی» و «دموکراسی معرفتی» تقسیم می‌شود و همچنین «سوسیالیسم» در چارچوب «دموکراسی اقتصادی» تبیین می‌گردد، در نتیجه، «دموکراسی



اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (اعم از جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش مزدبگیران و جنبش بازنشستگان تا جنبش حاشیه تولید) در بستر «سازمان‌گری افقی» ایجاد نمائیم.

البته در طول مدت دو سال «فرایند سازمانی پیشگامی» خود در داخل کشور (سال‌های ۵۸ تا ۶۰) ما نتوانستیم به دستاوردهای از پیش تعیین شده «فرایند سازمانی استراتژی پیشگامی» خود دست پیدا کنیم، دلیل اصلی این عدم توانایی ما در ناتوانی ایجاد پراکسیس سیاسی - اجتماعی (کار مشخص آگاهانه برای تغییر خود و جهان و جامعه) بود، چراکه این ناتوانی باعث «محدود شدن پراکسیس سیاسی اجتماعی ما به پراگماتیست تشکیلاتی شد». البته خروجی و سنتز عدم توانایی ما در ایجاد پراکسیس اجتماعی (کار مشخص آگاهانه برای تغییر خود و جامعه و جهان) این بود که از سال ۵۹ به موازات فراگیر و سراسری شدن حرکت‌مان در سطح کشور، ما گرفتار بسی از خلاءها و ناتوانی‌ها شدیم که از جمله مهم‌ترین آن‌ها «ناتوانی در پرورش کادرهای همه جانبه بود.»

یادمان باشد که کادرهای همه جانبه (که عمود خیمه و ستون فقرات هر مبارزه تشکیلاتی و سازمان یافته می‌باشند) تنها و تنها در بستر پراکسیس اجتماعی - سیاسی برون تشکیلاتی حاصل می‌شوند (نه در عرصه پراگماتیست مجرد درون تشکیلاتی توسط آموزش‌های اسکولاستیکی و یا حداکثر کوهنوردی و غیره) این حقیقت بزرگی است که در طول عمر ۷۷ ساله جنبش سازمان یافته سیاسی جامعه ما (از شهریور ۲۰ الی الان) جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی نتوانستند به فهم آن دست پیدا کنند؛ و به همین دلیل جهت پرورش کادرهای همه جانبه به جای تکیه بر پراکسیس سیاسی اجتماعی (کار مشخص آگاهانه برای تغییر خود و جامعه و جهان)، بر آموزش مجرد تئوری‌ها یا کوهنوردی و پرورش نظامی در اردوگاه‌های جبهه آزادی‌بخش فلسطین و دیگر خلق‌های انقلابی تکیه می‌کردند. غافل از اینکه پرورش نظامی‌گری برای ملت فلسطین یک پراکسیس اجتماعی سیاسی می‌باشد در صورتی که آن آموزش برای جریان‌های سیاسی جامعه ایران فقط آموزش فن نظامی‌گری (پراگماتیست) است نه بیش از آن، در نتیجه همین خلاء کادرهای همه جانبه باعث گردید تا تمامی این جریان‌های سیاسی (به خصوص از سال ۴۹ و ۵۰) پس از ضربه به رهبری

آنها گرفتار بحران‌های همه جانبه رهبری و سیاسی و تشکیلاتی و تئوریک بشوند و بالاخره و بالاخره و بالاخره همین بحران‌های فراگیر بود که باعث گردید تا قبل از اینکه ضربه سرکوب‌گرانه رژیم‌های توتالی‌تر آن‌ها را از پای درآورد، خود این جریان‌ها از درون به مرز فروپاشی برسند.

البته این آفت و آسیب‌گریبان‌گیر جنبش ارشاد شریعتی هم شد، چراکه شریعتی (در فرایند پسارفتن شیخ مرتضی مطهری و اعوان و انصارش از حسینیه ارشاد که تا فروردین سال ۵۰ ادامه داشت) توانست توسط حمایت مرحوم همایون و ناصر میناچی سکاتدار حرکت ارشاد بشود. لذا از همان بهار سال ۵۰ او دریافت که بزرگترین خلاء حرکتش فقدان کادرهای همه جانبه است. در نتیجه، در این رابطه بود که او توسط پراکسیس آموزشی (که شامل کلاس‌های آموزش عربی و آموزش قرآن و آموزش فن سخنرانی و آموزش مکتب‌های جامعه‌شناسی و حتی آموزش نقاشی و جغرافیای ایران و بالخصوص کلاس‌های تاریخ ادیان و اسلام شناسی خودش می‌شد) تلاش کرد تا به پرورش کادرهای همه جانبه برای حرکت خودش بپردازد؛ که البته این پراکسیس آموزشی شریعتی جهت پرورش کادرهای همه جانبه (تنها باعث سیاسی شدن و آزاد کردن نیروها برای تشکل‌های پیشاهنگی شد، در نتیجه حرکت ارشاد شریعتی) به بن‌بست رسید؛ و در طول یکسال و نیم (از فروردین ۵۰ تا آبان‌ماه ۵۱ که حسینیه ارشاد توسط ساواک تعطیل شد) حتی یک کادر همه جانبه‌ای که بتواند در خلاء شریعتی پس از خاموش شدن چراغ‌های حسینیه ارشاد، حرکت او را سر و سامان بدهد، متولد نشد و همین ناتوانی شریعتی در بازتولید حرکت ارشاد پس از بسته شدن حسینیه ارشاد (از آبان‌ماه ۵۱ تا بهار ۵۲ که شریعتی جهت بازتولید جنبش ارشاد زندگی مخفی داشت) عاملی گردید تا بالاخره او در بهار ۵۲ خودش را به ساواک معرفی کند.

پر پیدا است که شریعتی در دوران شش ماهه زندگی مخفی خود در برابر این ناتوانی خود برای بازتولید جنبش ارشاد چه خون جگری خورده است که در نهایت در اوج شکست او مجبور می‌شود تا خود را به ساواک معرفی نماید؛ و صد البته آنچنانکه فوقاً اشاره کردیم، عامل این ناتوانی شریعتی در پرورش کادرهای همه جانبه بازگشت پیدا می‌کرد به ناتوانی او در ایجاد پراکسیس مشخص و کنکریت اجتماعی - سیاسی. چراکه



جمع‌بندی کلی اگر بخواهیم به آسیب‌شناسی حرکت اعتراضی و اعتصابی جنبش کارگری ایران در سال ۹۶ بپردازیم، باید بگوئیم که متأسفانه دستاورد نهائی جنبش کارگری ایران از این ۹۰۰ حرکت اعتراضی و اعتصابی سال ۹۶ بسیار ناچیز بوده است. چرا؟ برای اینکه علاوه بر اینکه جنبش کارگری در سال ۹۶ الی الان هنوز گرفتار مبارزه صنفی کارگاهی خود می‌باشند و علاوه بر اینکه مبارزه جنبش کارگری ایران در عرصه جنبش مطالباتی خود نتوانسته است از خواسته‌های حداقلی پرداخت مطالبات معوقه یا افزایش حداقل حقوق بالاتر برود و علاوه بر اینکه جنبش کارگری ایران به علت اتمیزه بودن و عدم خودسازماندهی دینامیک و رهبری درون‌جوش نتوانست در خیزش دی ماه ۹۶ قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت فعال و همه جانبه مشارکت نماید و علاوه بر اینکه بزرگترین حرکت اعتراضی و اعتصابی جنبش کارگری ایران در سال ۹۶ که اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه و هیکو و آذراب بود، بالاخره سرکوب گردید و علاوه بر اینکه در سال ۹۶ کوچکترین حرکتی از کارگران پیشرو جنبش کارگران ایران یعنی کارگران صنعت نفت انجام نگرفت، مهم‌ترین ضعف استراتژیک جنبش کارگری ایران در سال ۹۶ مانند سال‌های گذشته، «گرفتار شدن در حصر مبارزه صنفی کارگاهی و عدم پیوند با مبارزه طبقه‌ای و سراسری خود می‌باشد.»

ادامه دارد

تنها بستر پرورش دهنده کادرهای همه جانبه فقط و فقط و فقط پراکسیس مشخص و کنکریست سیاسی اجتماعی است (که البته و البته شریعتی در عرصه تئوری و نظری بارها و بارها بر این امر مهر تائید گذاشته بود)؛ به عبارت دیگر یک جریان سیاسی اگر توانست پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه خود را در مسیر اعتلا بخش، به صورت مشخص و کنکریست تعریف کند و مادیت اجتماعی به آن ببخشد، می‌تواند به صورت دینامیک به پرورش کادرهای همه جانبه به عنوان ستون عمود آن پروسس دست پیدا کند؛ و گرنه اگر در این رابطه شکست بخورد قطعاً و جزماً آن جریان به بن‌بست کشیده خواهد شد. بزرگترین عظمت کار پیامبر اسلام پس از کسب پتانسیل جذب وحی نبوی از درون خود، پرورش کادرهای همه جانبه در عرصه پراکسیس سیاسی اجتماعی ۱۳ ساله مکی و ده ساله مدنی بود. همان کادرهایی که هر کدامشان می‌توانستند جهان قرن هفتم و هشتم میلادی را مدیریت و رهبری کنند.

باری حرکت ما در فرایند دو ساله سازمانی (سال‌های ۵۸ تا ۶۰) نتوانست در خلاء کادرهای همه جانبه عامل پیوند «پیشگام» یا «پیشگامان مستضعفین ایران» با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود، چراکه پراکسیس سیاسی اجتماعی (کار مشخص و کنکریست آگاهانه برای تغییر خود و جامعه و جهان) ما محدود به پراگماتیست تشکیلاتی شد. در نتیجه همین اشتباه راه رفتن در عرصه پراکسیس سیاسی اجتماعی باعث گردید تا ما در عرصه پرونی «فرایند سازمانی استراتژی پیشگامی» نتوانیم به حداقل دستاورد حرکتی خود یعنی «پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دست پیدا کنیم»، یادمان باشد که «مهم‌ترین فونکسیون کادرهای همه جانبه در عرصه جنبش‌های عمودی و افقی پیشگام و پیشاهنگ و پیشرو قائم بذات شدن این جنبش‌ها می‌باشد». بر این مطلب بیافزاییم که در شرایط فعلی تمامی جنبش‌ها نسبت به خصیصه قائم بذات بودن ناتوان می‌باشند که البته این ضعف در رابطه با جنبش‌های پیشرو اعم از جنبش کارگران و جنبش دانشجویی و جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان تا جنبش حاشیه تولید بیشتر مشهود می‌باشد.

برای مثال در سال ۹۶ جنبش کارگری ایران بیش از ۹۰۰ حرکت اعتراضی و اعتصابی بزرگ و کوچک داشته است؛ اما در یک



خروج امپریالیسم آمریکا از برجام

واصف بندی‌های جدید در عرصه‌های

داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی

در مرحله اول عبارت است از درهم شکستن سایه تجاوز نظامی ناتو تحت رهبری امپریالیسم آمریکا به ایران است و در مرحله دوم درهم شکستن حصار تحریم‌های چند لایه‌ای و گسترده اقتصادی، به خصوص شکستن تحریم‌های بانک مرکزی و فروش نفت گاز و آزاد کردن دلارهای بلوکه شده بود»، چراکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تقریباً از نیمه دوم سال ۹۱ به علت تحریم جهانی بانک مرکزی و تحریم فروش نفت و گاز و بلوکه کردن دلارهای نفتی، به مرز صفر درآمدهای اقتصادی رسیده بود، بطوریکه حتی کشورهای همسایه مثل ترکیه و دبی و عراق هم حاضر به مبادله آزادانه اقتصادی با رژیم مطلقه فقهاتی نبودند؛ و این در شرایطی بود که منهای فساد چند لایه‌ای سیستمی و ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی، به علت ژاندارم خودخوانده این رژیم در منطقه، منهای هزینه پنج جنگ نیابتی این رژیم، تنها جنگ داخلی سوریه برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سالانه بیش از شش میلیارد دلار هزینه در برداشت.

در نتیجه همین امر باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پس از صرف صدها میلیارد دلار هزینه پروژه هسته‌ای، در طول مدت ۲۴ سال (از آغاز دولت پنجم هاشمی رفسنجانی تا پایان دولت دهم محمود احمدی‌نژاد) زمانیکه از نیمه دوم سال ۹۱ احساس کرد که موجودیت این رژیم در خطر استراتژیک قرار گرفته است، عطای بلند پروازی‌های هسته‌ای خود را به لقا نش بخشید و با سرپل قرار دادن کشور عمان و نامه‌نگاری مستقیم با اوباما و کاخ سفید و بسترسازی جهت پیروزی

بالاخره ترامپ پس از اخطارها و تهدیدهای مکرر نسبت به خروج از توافق هسته‌ای (بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و گروه ۱+۵) برجام که از زمان تبلیغات کاندیداتوری رئیس جمهوری خود بر علیه حزب دموکرات شروع کرده بود، در ۱۲ ماه مه پس از یک سخنرانی شداد غلاظ بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی و تهدید کردن گروه ۱+۵ رسماً از توافق برجام کنارگیری کرد. البته گرچه توافق هسته‌ای برجام از بعد از ورود ترامپ به کاخ سفید حالت نیم مرده پیدا کرده بود، با خروج رسمی امپریالیسم آمریکا از این توافق، باعث گردید تا خروج امپریالیسم آمریکا از توافق برجام (به علت شرایط خودویژه داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی) فونکسیون سیاسی گسترده‌ای در عرصه داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد نماید.

یادمان باشد که توافق هسته‌ای هر چند که نیم مرده بود، ولی به هر حال یک «توافق بین‌المللی» بود که به تائید سازمان ملل رسیده بود. البته هر چند که هنوز زود است که بگوئیم که «فرجام برجام» فرار رسیده است، ولی باید عنایت داشته باشیم که علت اینکه «برجام از بدو تولد خود مرده به دنیا آمده بود» این بود که طرف‌های توافق کننده و امضاء کننده اصلی این پیمان، از همان آغاز همگی «بین روح و جسم برجام تفاوت قائل می‌شدند» و در این رابطه تمامی امضاء کنندگان این توافق، «فیزیک و جسم برجام» را قبول داشتن اختلاف همه آنها بر سر «تفسیر آنها نسبت به روح برجام می‌باشد» چرا که هر کدام از طرف‌ها در چارچوب منافع خود، برای «روح برجام» تعریف و تفسیر کنکرت و مشخص خاص خود می‌کند، به عبارت دیگر علت نیم مرده و مرده به دنیا آمدن برجام از بدو تولد الی الان، مربوط به اختلاف همه آنها در «تفسیر روح برجام» است.

به این ترتیب که برای دولت ترامپ (پوپولیست سنیزمگر قوه اجرائی امپریالیسم آمریکا) «روح برجام باید عبارت باشد از تعطیلی ابدی قدرت غنی‌سازی بالای ۳٪ و محدود کردن موشک‌های بالستیک تا برد ۳۰۰ کیلومتر و محدود کردن حرکت سپاه پاسداران در عرصه نفوذ منطقه‌ای و جنگ‌های نیابتی و هلال شیعه و باز کردن فضای برای بازرسی گسترده هیئت‌های آژانس بین‌المللی و تأمین امنیت سیاسی و نظامی برای اسرائیل و عربستان سعودی می‌باشد»، در صورتی که برای اروپا و چین «روح توافق برجام فراهم شدن شرایط برای استفاده از بازار ۷۰ میلیون نفری کشور ایران با سرمایه‌های عظیم نفتی و گازی و غیره می‌باشد» و برای روسیه «روح برجام منهای سلطه منوپی بر بازار فروش سلاح به رژیم مطلقه فقهاتی، ایجاد سرپل استراتژیک جهت حضور در منطقه خاورمیانه تا مدیترانه و خلیج فارس می‌باشد» و البته برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «روح برجام



کهنه کارترین مهره امنیتی این رژیم یعنی شیخ حسن روحانی توسط انتخابات مهندسی شده دولت یازدهم در خرداد ۹۲، شرایط برای نرمش قهرمانانه و خوردن دومین جام زهر خود را فراهم ساخت که در ادامه آن با اسقاط کردن سائتریفیوژها و تاسیسات هسته‌ای خود و تن دادن به حداکثر ۳٪ غنی‌سازی اورانیوم و واگذار کردن آب سنگین تولیدی گذشته خود به آنها، این پروژه تسلیم خود را به پایان رسید؛ و بدین ترتیب بود که رژیم مطلقه فقه‌ای تمامی تعهداتی که در رابطه با این توافق به طرف‌های خود داده بود، عملیاتی کرد.

آنچنانکه طبق گزارش بازرسان اژانس، رژیم مطلقه فقه‌ای در مرحله پسابرجام کاملاً وضعیت سفید پیدا کرد و به تمامی تعهدات خود عمل کرده است. البته هر چند که سناریوی عبور از پروژه بلندپروازانه هسته‌ای ۲۴ ساله رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، از سال ۹۱ و در دوران دولت دهم محمود احمدی‌نژاد، مستقیماً توسط خود خامنه‌ای مدیریت می‌شد و انتخابات مهندسی شده دولت یازدهم در خرداد ۹۲ که باعث پیروزی کهنه کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقه‌ای یعنی شیخ حسن روحانی گردید، پروژه‌ای بود که خود خامنه‌ای برای نجات موجودیت به خطر افتاده رژیم مطلقه فقه‌ای (توسط تحریم‌های همه جانبه جهان سرمایه‌داری) به کار گرفت و گام به گام تا لحظه آخر به صورت مستقیم آن را مدیریت می‌کرد و از بعد از پیروزی شیخ حسن روحانی، خامنه‌ای با طرح شعار «نرمش قهرمانانه» بسترها برای دیپلماسی برجرام دولت یازدهم فراهم کرد، به علت مخالفت راست پادگانی تحت هژمونی سپاه با پروژه برجرام، خامنه‌ای جهت شقه نشدن نظام کوشید تا با قرار دادن روحانی و دولت یازدهم در صحنه، «خود به صورت مدیریت در سایه عمل کند» و با برخوردهای یکی به نعل و یکی به میخ زدن خود، حتی در ظاهر به صورت منتقد پروژه برجرام هم درآمد؛ و همین امر باعث گردید که از دولت یازدهم تا به امروز، به موازات اینکه تمامی جریان‌های راست هزار تکه تحت هژمونی راست پادگانی سپاه، بازتولید حیات سیاسی خود را در گرو شکست پروژه برجرام دولت یازدهم تعریف کرده‌اند، کل جریان‌های رقیب از جریان به اصطلاح اصلاح‌طلب درون نظام تا جنبش سبز و جریان اعتدالی روحانی - هاشمی رفسنجانی، تنها اهرم موفقیت خود بر جناح رقیب در گرو پیروزی برجرام تبیین می‌کنند.

لذا بدین ترتیب است که برجرام در طول بیش از پنج سالی که از حیات آن می‌گذرد، در عرصه جنگ جناح‌های درونی حاکمیت به صورت هیولای تعیین کننده‌ای درآمده است. البته خامنه‌ای هم بیرون از گود نشسته و برای جنگ دو جناح رقیب سوت دآوری می‌زند. یادمان باشد که در تندپیچ حاکم بر نظم بین‌المللی جهان سرمایه‌داری و جایگاه امپریالیستی کشور آمریکا که از بعد از فروپاشی بلوک شرق

و اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم به صورت منویل هژمونیک درآمده است، این امر باعث گردیده است به علت هژمونی این کشور امپریالیستی بر نهادهای بین‌المللی و نهادهای اقتصاد جهان سرمایه‌داری و قدرت مسلط نظامی (هر چند که توسط غول‌های بازتولید شده اقتصادی و نظامی و سیاسی مثل چین و روسیه و غیره به خصوص از آغاز دهه دوم قرن بیست و یکم به چالش کشیده شده است و این هژمونی منویل امپریالیسم آمریکا دوران میرائی و گذار خود را طی می‌نماید، با همه این احوال تا زمان تثبیت نظم جدید آلت‌رناتیو بین‌المللی بدون تردید) هر گونه توافق بین‌المللی با گروه ۱+۵ که اعضای ثابت شورای امنیت می‌باشند، در راستای نجات از تحریم‌های جهان سرمایه‌داری، در گرو توافق با دولت امپریالیسم آمریکا می‌باشد. این موضوعی بود که حزب پادگانی خامنه‌ای، در فرایند پسابرجام به آن توجه نمی‌کردند، هر چند که دولت شیخ حسن روحانی به این مهم واقف بود؛ و در این رابطه بود که دولت یازدهم روحانی تمام تلاشش بر این امر قرار داشت که تا زمانیکه عمر دولت اوباما به پایان نرسیده است، بتواند از شجره برجرام میوه بچیند.

در نتیجه همین اختلاف رویکرد بین حزب پادگانی خامنه‌ای و دولت یازدهم شیخ حسن روحانی در برخورد با امپریالیسم آمریکا بود که باعث گردید تا در فرایند پسابرجام حزب پادگانی خامنه‌ای، فرصت‌سوزی کنند و به خیال خود در زمانیکه تمامی پروژه هسته‌ای وجه المصلحه جهت شکست تحریم‌ها و رابطه با جهان سرمایه‌داری شده بود، بتوانند توسط نفوذ و حضور در منطقه و جنگ‌های نیابتی و موشک‌بازی راست پادگانی تحت هژمونی سپاه هویت از دست رفته خود را در این عرصه بازتولید نمایند. لذا در این رابطه بود که درست در زمانیکه رژیم مطلقه فقه‌ای و دولت یازدهم می‌توانست با حضور اوباما پروژه برجرام خود را به پیش ببرد، راست پادگانی تحت هژمونی سپاه با نشان دادن آشنایانه‌های موشکی زیرزمینی خود و پرتاب علنی آزمایشی موشک‌های بالستیک که بر روی آنها شعار نابودی اسرائیل نوشته شده بود و تثبیت پایگاه‌های نظامی خود در عراق و سوریه و لبنان و تجهیز نیروهای وابسته به خود در جنگ‌های نیابتی منطقه از لبنان تا یمن و سوریه و غیره و تکیه کردن استراتژیک بر دولت روسیه و پوتین و حمایت همه جانبه کردن از ارتش روسیه در جنگ داخلی سوریه راه پیشبرد پروژه برجرام توسط دولت یازدهم شیخ حسن روحانی را در زمانیکه اوباما هنوز در کاخ سفید بود، سد کنند.

در نتیجه این همه باعث شد تا ترامپ از همان زمان شروع تبلیغات کاندیداتوری ریاست جمهوری خود موضوع «پاره کردن برجرام» به عنوان یک شعار تبلیغاتی خود قرار دهد، چراکه ترامپ از همان زمان خوب می‌دانست که توسط مخالفت کردن با توافق برجرام، علاوه



بر اینکه می‌تواند حمایت یهودیان آمریکا و صهیونیست بین‌المللی را کسب نماید، مخالفت با برجام بهترین اهرمی خواهد بود که می‌تواند توسط آن جناح رقیب یعنی حزب دمکرات و کاندیدای آن را به محاق بکشاند؛ و چرخه انتخابات و رأی مردم آمریکا را به نفع خود تغییر دهد؛ که البته همین طور هم شد، چراکه با شکست دمکرات‌ها در انتخابات دولت آمریکا، برای اولین بار در تاریخ جدید کشور آمریکا، با پیروزی ترامپ هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر که نماینده بخش میرا و میانی سرمایه‌داری آمریکا می‌باشد، وارد کاخ سفید شد. بدون تردید هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر ترامپیسم، علاوه بر سرسپردگی مطلق به صهیونیسم بین‌المللی و رژیم متجاوز و اشغال‌گر و نژادپرست و تروریست دولتی و ضد انسان و کودکش اسرائیل و علاوه بر اینکه در چارچوب رویکرد پوپولیستی و عوام‌فریبانه خود بر شعارهای نژادپرستانه و ضد مهاجر تکیه می‌کند و علاوه بر اینکه به علت اینکه ترامپیسم نماینده بخش میرا و بخش میانی سرمایه‌داری آمریکا می‌باشد و در راستای تأمین منافع این بخش سرمایه‌داری آمریکا تمامی مبانی حقوقی و گمرکی و اقتصادی و سیاسی نهادینه شده قبلی سرمایه‌داری جهانی را به چالش می‌کشد و علاوه بر اینکه جهت بازتولید دوران سرکردگی جهانی امپریالیسم آمریکا، حاضر است تمامی دنیا را به آتش بکشد و علاوه بر اینکه در چارچوب رویکرد پوپولیستی زن‌ستیزانه و ضد حقوق دمکراتیک ترامپیسم، هیچگونه برنامه عملی و نظری او قابل پیش‌بینی نیست، ترامپیسم جهت برخورد با بحران رو به اعتلای پس‌انتخابات خود در جامعه آمریکا نیازمند به بحران‌سازی بین‌المللی می‌باشد تا توسط آن بحران‌های بین‌المللی خارجی، بتواند شرایط برای افول بحران‌های شعلهور داخلی خود فراهم سازد.

بدین ترتیب، در این رابطه است که ترامپیسم در این شرایط بحرانی، پسا‌فروکش کردن بحران هسته‌ای کره شمالی، موضوع خروج از برجام را در رأس سوژه‌های خود که شامل بحران چالش با دو ابر قدرت سیاسی - اقتصادی - نظامی چین و روسیه و بحران کره شمالی و بحران سوریه و غیره می‌باشد قرار داده است. در نتیجه در اولین گام پس از فروکش کردن بحران کره شمالی، موضوع خروج از برجام را در دستور کار خود قرار داد؛ و به موازات آن با دو حمله نظامی اسرائیل به سوریه و پایگاه‌های نظامی راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و انتقال سفارت خود به بیت المقدس، آتش بحران منطقه بحران‌زده خاورمیانه را صد چندان کرد.

باری، بدین ترتیب بود که با ورود ترامپیسم به کاخ سفید، طشت اقبال رژیم مطلقه فقاهتی از آسمان به زمین افتاد و ورق بر علیه رژیم مطلقه فقاهتی برگشت. اگر چه دولت ترامپ از آغاز با توافق برجام مخالف بود و مخالفت با توافق برجام به عنوان هویت سیاسی و هویت

اجتماعی خود تعریف می‌کرد، ولی پس از ورود به کاخ سفید به جای برخورد عکس‌العملی فوری تلاش کرد که در این رابطه ابتدا دو دشمن استراتژیک خود یعنی چین و روسیه را در عرصه جنگ اقتصادی و سیاسی به چالش بکشد و پس از حل بحران هسته‌ای کره شمالی وارد چالش خاورمیانه و برجام و رژیم مطلقه فقاهتی بشود. بدون تردید ترامپیسم آنچنانکه در مبارزه تبلیغاتی کاندیداتوری خود بر علیه حزب دمکرات و دولت اوباما مطرح می‌کرد، در راستای چالش با رژیم مطلقه فقاهتی هرگز نمی‌خواست مانند بوش و اوباما وارد جنگ تمام عیار کلاسیک با رژیم مطلقه فقاهتی توسط اشغال نظامی کشور ایران بشود، چرا که شکست بوش و اوباما در تجاوز تمام عیار و اشغال نظامی افغانستان و عراق و لیبی نشان داده است که امپریالیسم آمریکا آنچنانکه ترامپ می‌گوید، با هزینه بیش از یک تریلیون دلار از قبل مالیات مردم آمریکا، نتوانسته است دستاورد اقتصادی برای اقتصاد بحران‌زده آمریکا به ارمغان بیاورد؛ بنابراین بدین ترتیب است که ترامپیسم جهت به چالش کشیدن رژیم مطلقه فقاهتی در این شرایط تندپیچ بحران‌های داخلی خود آمریکا و منطقه خاورمیانه و بحران جهانی با چین و روسیه، همزمان چند پروژه در دستور کار خود قرار داده است.

اول اینکه با تاسی از راه موفق اوباما می‌کوشد، توسط خروج از برجام و تهدید کشورهای اروپایی و چین شرایط جهت بازتولید تحریم‌های بین‌المللی اقتصادی بر علیه رژیم مطلقه فقاهتی فراهم سازد.

دوم اینکه توسط آلترناتیوسازی از جریان‌های برانداز خارج‌نشین ایرانی که در رأس آنها سازمان مجاهدین خلق قرار دارد، بتواند شرایط برای براندازی رژیم مطلقه فقاهتی از درون فراهم سازد.

سوم اینکه توسط آتش‌افروزی اسرائیل و تحریک و حمایت از این رژیم جنگ‌طلب و اشغال‌گر و تروریست دولتی، رژیم مطلقه فقاهتی را وارد یک جنگ فراگیر منطقه‌ای با ارتش اشغال‌گر اسرائیل بکند. ○

ادامه دارد



«رمضان» ماهِ برِ درِ «حق کوفتن» با «حلقه وجود»

بیدار شو، بیدار شو، هنگام کوچست از جهان
این بانگ‌ها از پیش و پس بانگ رحیل است و جرس
وقت سحر ناله‌کنان از هر طرف با صد زبان
من زین قیامت حاملم مر حشر را خود صاحبم
صد شمع‌ها افروخته، بیرون زسقف آسمان
عالم پر از شاهد شده، از حبس رسته عاشقان
گفتم صلاى ماجرا، ما را نمی‌پرسی چرا؟
از آسمان در هر زمان از علویان آید ندا
هان ای حبيب و ای محب بشنو صلاى فاستجب
بر آسمان‌ها بر رویم از هفت دریا بگذریم
از دولت دیدار یار و از نعمت بسیار یار
آب حیات عشق را در جان دمی زنده کنیم
بانگ رسیده از عدم گفته عدم بلی نعم
آمده‌ها بعذر خود، در طرب قرار جان
مست شدیم عاقبت، رقص‌کنان جام بدست
عشق تو است هر زمان در خمشی و در بیان

در گوش جانم می‌رسد طبل رحیل از آسمان
وقت سحر بیدار شو خفته نشاید پاسپان
نک صبح دولت می‌دمد خفته نشاید عاشقان
آورده باغ از غیب‌ها صد ارمغان، صد ارمغان
مر جان را تابنده کن، هین العیان هین العیان
زاینده و والد شدن، در لامکان، در لامکان
گفتا پرستش‌های تو بیرون زسقف این جهان
کای روح پاک مقتدا، یا مستعان، یا مستعان
نعره زنان در قلب شب صف حامدان، صف حامدان
هستی بینیم در درون، در نوبهار باغ جان
چون بنده خاصان حق در منتهای عابدان
وقت سحر چون ساقیان خنبه کشان، خنبه کشان
ذره بذره چون گهر چرخ زنان چون سباحان
نیست بجز هوای تو، چون عاشقان، چون عاشقان
نعره زنان در سحر معراجیان، معراجیان
جنبش آسمان نگر چون صالحان، چون صالحان



جنیتز «زیست محیطی ایران»

در گردونه استنصال



نان گردید.»

بنابراین در این رابطه بود که سدسازی‌های بی‌رویه خاکی و بتونی دولت پنجم و ششم یکی دیگر از عوامل ظهور فراجبران زیست محیطی امروز جامعه ایران می‌باشد، چراکه این سدسازی‌های بی‌رویه باعث گردید تا چرخه طبیعی جریان آب در عرصه طبیعت ایران دچار انحراف اساسی بشود و سهم آب و حق آب چرخه طبیعت نادیده گرفته شود، در نتیجه همین نادیده گرفتن حق آب طبیعت باعث گردید تا طبیعت به جای اینکه در خدمت جامعه ایران عمل نماید، امروزه به صورت هیولائی به جنگ جامعه ایران بیاید؛ که برای نمونه در این رابطه می‌توانیم به فاجعه خشک شدن فرسایشی دریاچه ارومیه اشاره نمائیم که امروزه باعث شده تا نه تنها استان‌های ترک زبان ایران در خطر نابودی زیست محیطی قرار گیرند، بلکه به علت سونامی حرکت نمک‌های دریاچه ارومیه نیمی از خاک و مردم این کشور در معرض تهدید می‌باشند. بطوریکه حتی خود کلان‌شهر تهران هم در خطر سونامی حرکت نمک‌های دریاچه ارومیه قرار دارد. پر پیداست که از مهمترین عوامل خشک شدن دریاچه ارومیه طبق اعلام خود نهادهای مربوطه رژیم مطلقه فقهاتی همین سدسازی بی‌رویه بر روی رودخانه‌های ورودی به دریاچه ارومیه می‌باشد. آنچنانکه یکی از پروژه‌های دولت شیخ حسن روحانی جهت احیاء دریاچه ارومیه مقابله با این سدسازی بی‌رویه بر روی رودهای ورودی این دریاچه بوده است. البته این «عدم مدیریت آب» فقط مربوط به دریاچه ارومیه و باتلاق گاوخونی اصفهان نمی‌شود، بلکه در غرب کشور هم به علت این عدم مدیریت در سدسازی‌های بی‌رویه بر روی

در اینجا می‌توانیم به طرح این سؤال پردازیم که تا چه اندازه ابربحران زیست محیطی امروز جامعه و کشور ایران، مولود رشد ناموزن و بدون برنامه‌ریزی شده توسعه در جامعه ایران در چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد؟

در پاسخ به این سؤال باید عنایت داشته باشیم که یکی از عوامل ابربحران زیست محیطی امروز جامعه ایران بازگشت پیدا می‌کند به «رشد بی‌رویه شهرهای حاشیه مناطق کویری ایران» که بارزترین مشخصه این مناطق کمبود آب است. برای نمونه در این رابطه اشاره‌ای به رشد بی‌رویه کلان‌شهرهایی مثل یزد که در کنار مناطق کویری ایران قرار دارند، می‌تواند مصداق و توضیح دهنده پاسخ به سؤال فوق باشد. بی‌شک اگر به جای رشد شهرها و شهرک‌های صنعتی در حاشیه کویرهای ایران به رشد شهرک‌های صنعتی و شهرها در حاشیه دریاها در جنوب و شمال کشور می‌پرداختند و توسط شیرین کردن آب دریاها، (حتی در حد کشور عربستان سعودی و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس) به تأمین آب برای این شهرک‌های صنعتی و شهرها می‌پرداختند، شرایط برای رشد موزون توسعه در کشور بی‌آب ایران فراهم می‌گشت.

باری، سؤال دیگری که در این رابطه در اینجا می‌توانیم مطرح کنیم اینکه تا چه اندازه ابربحران زیست محیطی حاکم بر اقتصاد امروز جامعه ایران مولود فقدان «مدیریت آب» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد؟

برای پاسخ به این سؤال هم باید توجه داشته باشیم که از اواخر دهه ۶۰ در فرایند پساجنگ خانمان‌سوز رژیم مطلقه فقهاتی با حزب بعث عراق و صدام حسین که هاشمی رفسنجانی به عنوان سردار سازندگی و امیرکبیر رژیم مطلقه فقهاتی در کشور جنگ‌زده و استبدادزده و فقه‌زده ظهور کرد و در چارچوب مدیریت دسپاتیزم و رویکرد نئولیبرالیستی خود تلاش کرد تا توسط سپاه پاسداران برگشته از جبهه‌های جنگ هشت ساله به «پادگانی کردن اقتصاد و مدیریت و سیاست کشور پردازد». در نتیجه همین امر باعث گردید تا پروژه‌های نجومی بدون برنامه و بدون انجام تشریفات مناقصه به صورت منویل به نهادهای زیرمجموعه سپاه (که بیش از ۸۰۰ شرکت تازه تأسیس بودند) واگذار شود؛ که از جمله این پروژه‌های نجومی سدهای بی‌در و پیکر خاکی و بتونی بود که به صورت فله‌ای و غیر مدیریت شده به این نهادهای اقتصادی زیرمجموعه سپاه واگذار شد.

بدین ترتیب همین پادگانی شدن پروژه بی‌در و پیکر سدسازی در دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی، بن مایه فراجبران زیست محیطی امروز کشور ایران گردید، به عبارت دیگر رشد بی‌رویه و بدون برنامه سدسازی‌ها بر روی رودخانه‌های ایران توسط هاشمی رفسنجانی، مانند قنات‌های بی‌رویه میرزا آقاسی نخست وزیر محمدشاه قاجار (آنچنانکه خود او گفت) «اگر برای مردم ایران آب نشد برای مقتنی‌های قنات کن سپاه

رودهای کارون و کرخه و غیره، توسط سپاه پاسداران باعث گردیده است تا علاوه بر قطع ورود آب به کشور عراق، تمامی باتلاق‌ها و هورهای مرزی و هورالعظیم خشک بشوند؛ و شرایط برای ورود سونامی ریزگردها به داخل فلات ایران حتی تا خود تهران فراهم بشود؛ که قربانی شدن استان خوزستان یعنی استراتژی‌یک‌ترین استان کشور ایران، مولود این عدم مدیریت آب توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.

البته در عرصه آسیب‌شناسی جنبش زیست محیطی امروز جامعه ایران، نکته مهمی که در این شرایط در رابطه با اعتلای این جنبش قابل توجه می‌باشد اینک، اعتلای این جنبش در فرایند پاساگرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ به علت عدم پیوند طولی بین جنبش زیست محیطی با خیزش دی‌ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین و عدم سازماندهی و رهبری دینامیک جنبش‌های زحمتکشان ایران، همین عدم پیوند طولی جنبش زیست محیطی با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران اعم از جنبش کارگری و جنبش زنان و جنبش دانشجویی و غیره باعث هم پوشانیدن جنبش‌ها توسط جنبش زیست محیطی فعلی در چارچوب مدیریت مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است.

طبیعی است که هم پوشانی بین این حرکت‌های اعتراضی باعث گردیده است تا رژیم مطلقه فقهاتی توسط حرکت مهندسی شده خود تلاش نماید تا با کوبیدن بر طبل جنبش زیست محیطی فعلی، خیزش دی‌ماه ۹۶ و جنبش مطالباتی پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به محاق بکشاند؛ و دلیل این امر همان است که اعتلای جنبش زیست محیطی در غیبت جامعه مدنی نهادینه شده جنبشی تکوین از پائین در جامعه امروز ایران (بی‌شک آنچنانکه در جنبش زیست محیطی ورزنه اصفهان شاهد بودیم) باعث می‌گردد تا در این شرایط جنبش زیست محیطی باعث رشد تضادهای درون خلقی و به هم خوردن وحدت لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود؛ و لذا بدین ترتیب است که همین موضوع باعث گردیده است تا جنبش زیست محیطی جامعه ایران در شرایط فعلی در گردونه استیصال قرار بگیرد.

در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که تا زمانیکه جنبش زیست محیطی جامعه ایران نتواند در چارچوب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین نهادینه بشود این جنبش نمی‌تواند به رهانی از فرابحران زیست محیطی حاکم دست پیدا کند.

ماحصل اینک:

۱ - فرابحران زیست محیطی امروز حاکم بر جامعه ایران مولود و سنتز عوامل متعددی می‌باشد که از جمله آنها عبارتند از:

الف - خشکسالی هفت ساله گذشته.

ب - بحران مدیریت آب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

ج - بحران توزیع آب توسط سدسازی غیر برنامه‌ریزی شده دولت‌های پنجم و ششم در راستای پر کردن جیب راست پادگانی تحت هژمونی سپاه.

د - بحران رشد بی‌رویه جمعیت ایران در چارچوب استراتژی «جنگ، جنگ تا پیروزی» خمینی و استراتژی تثبیت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر هلال شیعه منطقه و در رقابت با هژمونی عربستان سعودی بر جوامع اهل تسنن منطقه و شعار خامنه‌ای مبنی بر یکصد و پنجاه میلیون نفر کردن جمعیت ایران و شرکت در شش جنگ نیابتی منطقه.

ه - بحران حاصل از رشد ناموزن توسعه توسط توسعه کلان‌شهرهای و شهرک‌های صنعتی در حاشیه مناطق کویری ایران که در نوک پیکان مناطق کم آب ایران می‌باشند. برای نمونه در این رابطه می‌توانیم به دو کلان‌شهر حاشیه کویر ایران یعنی کلان‌شهر یزد و کلان‌شهر قم اشاره نماییم که بیش از ۹۰٪ آب شرب آنها توسط زاینده رود تأمین می‌گردد.

و - بحران مهاجرت از روستاها و شهرهای کوچک به کلان‌شهرهای ایران به علت نابودی اقتصاد کشاورزی ایران و افزایش روزافزون بیکاری در آن مناطق می‌باشد. برای نمونه در این رابطه می‌توانیم به کرج و استان البرز اشاره کنیم که طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران به عنوان بزرگترین منطقه مهاجرپذیر ایران هستند.

۲ - رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌کند تا توسط هدایت مهندسی شده جنبش زیست محیطی مردم ایران، این جنبش را جهت ایجاد تشتت و اختلاف بین لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به کار گیرد، امنیتی کردن فعالیت زیست محیطی توسط این رژیم در راستای رشد تضادهای درونی خلقی می‌باشد.

۳ - در خصوص تعریف وظایف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نسبت به جنبش زیست محیطی جامعه ایران باید بگوئیم که به طور کلی «هر جا که ستم است، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید حضور داشته باشند»؛ و در خصوص فرابحران زیست محیطی امروز جامعه ایران موضوع به همین منوال می‌باشد، چراکه این فرابحران ستم یا ستم‌های تحمیل شده از جانب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر مردم ایران زمین می‌باشد؛ و فرابحران زیست محیطی کشور ایران در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سه شاخه خشکسالی، ریزگردها و هوای آلوده کلان‌شهرهای ایران ستم تحمیلی می‌باشند. ○

ادامه دارد



«جنبش زنان ایران» در مسیر

«جنبش نافرمانی مدنی»؟ یا «جنبش مقاومت مدنی»؟

را به صورت دینامیک پیش ببرند.»

رباعاً در چارچوب خاستگاه طبقاتی گوناگون جنبش دانشجویی ایران، این جنبش می‌تواند «سرپل اتصال دو طبقه کارگری و متوسط شهری ایران بشوند.»

ز- جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و بیرونی خود بر این باور بوده است که اگر می‌خواهیم به صورت تطبیقی به هدایت‌گری جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بپردازیم، راهی جز این نداریم، مگر اینکه ما «شکل مبارزه را از خود توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران کشف کنیم» و در نتیجه برای مبارزه توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هیچ شکل مبارزه از پیش تعیین شده نسخه پیچی و تجویز پزشکی نکنیم؛ و شکل مبارزه برای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در فرایند تندپیچ امروز مبارزه با رژیم مطلقه فقهانی حاکم توسط «تحلیل مشخص» از جامعه ایران و «تحلیل مشخص» از رژیم مطلقه فقهانی حاکم، از خود مبارزه خودجوش و خودانگیخته توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پس از آسیب‌شناسی استخراج نمایم.

ح - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و بیرونی خود جهت بسیج توده‌ای و همگانی کردن مبارزه در قاعده اردوگاه و وارد کردن عدد بزرگتری از توده‌های اردوگاه به عرصه مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش، معتقد به «تقدم پروژه اصلاح دینی»

و - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و بیرونی خود بر این باور بوده است که تا زمانیکه «جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران ظهور پیدا نکند» و تا زمانیکه «استبداد و رژیم توتالیتر اختناق و سرکوب همه جانبه را بر جامعه ایران تحمیل می‌کنند و توسط استبداد و اختناق و سرکوب امکان هر گونه خودسازماندهی و مبارزه سه مؤلفه‌ای دینامیک از اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را می‌گیرند» و تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران مانند گذشته بیش از یک قرن خود (از مشروطیت الی الان) پا در یک کفش کنند و بر طبل استراتژی کسب قدرت سیاسی و تزریق رهبری از پیش تعیین شده خود بر جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بکوبند و به تزریق و تشویق خشونت در مبارزه اردوگاه تکیه کنند و دو جبهه «آزادی و نان» در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در عرصه مبارزه دو طبقه کارگر و طبقه متوسط شهری به صورت جدای از هم تعریف کنند و هیچکدام از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نتوانند رهبری مبارزه سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حاصل نمایند، راهی جز این برای جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باقی نمی‌ماند، مگر اینکه به صورت موقت تن به قبول هژمونی جنبش دانشجویی ایران بدهند، چراکه جنبش دانشجویی ایران به لحاظ خودویژگی‌های این جنبش (که عبارتند از کثرت کمی و پیوند پنج میلیون دانشجوی ایرانی با گروه‌های اجتماعی قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران)، شرایط برای این امر فراهم می‌سازد که:

اولاً جنبش دانشجویی ایران بتوانند به عنوان آلترناتیو موقت «خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین امروز جامعه ایران را پر نمایند.»

ثانیاً به علت خاستگاه طبقاتی این جنبش (که دو طبقه زحمتکشان شهر و روستا و طبقه متوسط شهری در سه مؤلفه مرفه و نیمه مرفه و غیر مرفه آن می‌باشند)، می‌توانند به عنوان «سرپل اتصال بین دو جبهه نان و آزادی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مطرح شوند.»

ثالثاً در خلاء رهبری دینامیک و درون‌جوش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، «جنبش دانشجویی ایران دارای آنچنان پتانسیل و ظرفیت درونی می‌باشند که می‌توانند این رهبری





در جامعه ایران بوده است، چراکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود بر این باور بوده است که «جامعه ایران، یک جامعه دینی می‌باشد» و دین اسلام در جامعه ایران در صورت «اصلاح دینی» از آنچنان پتانسیل و ظرفیت درونی برخوردار می‌باشد که می‌تواند «مسئولیت در عرصه مبارزه سه مؤلفه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را بدل به یک ایمان و اعتقاد بنماید»؛ و بنابراین در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته بر این باور بوده است که «پروژه اصلاح دینی» در جامعه ایران می‌تواند «بسترساز ظهور جنبش اجتماعی و در نتیجه جنبش سیاسی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود»؛ و قطعاً و جبراً به علت ماهیت ایدئولوژیکی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب «اسلام دگماتیست فقهاتی» و به علت «غلبه سنت مذهبی بر فرهنگ توده‌های قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» تا زمانیکه «پروژه اصلاح دینی تطبیقی بازسازی شده در ادامه راه اقبال و شریعتی» در جامعه بزرگ ایران به انجام نرسد و این «پروژه اصلاح دینی تطبیقی از طریق زندگی روزمره و مبارزه طبقاتی و مبارزه ستم‌ستیز گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با ستم‌های گوناگون (ستم طبقاتی، ستم جنسیتی، ستم سیاسی، ستم اجتماعی، ستم قومیتی، ستم مذهبی و غیره) وارد خودآگاهی گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشوند، هرگز و هرگز امکان ظهور جنبش فراگیر اجتماعی و سیاسی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نخواهد بود.» بنابراین در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۱ سال حیات درونی و برونی خود پیوسته معتقد بوده است که «تنها راه فراگیر کردن مبارزه سه مؤلفه‌ای برای طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش در قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران انجام پروژه اصلاح دینی تطبیقی می‌باشد.»

به هر حال در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «علت و دلیل فراگیر و همگانی شدن جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه ایران را مادیت پیدا کردن پروژه اصلاح دینی معلم کبیرمان شریعتی در آن تندپیچ تاریخ ایران تحلیل می‌کرده است»؛ و قطعاً و جزماً در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «اگر پروژه اصلاح دینی توسط شریعتی در جامعه دینی ایران در آن دوران پر فراز و نشیب تاریخی ایران صورت نمی‌گرفت، امکان ظهور سونامی جنبش اعتراضی ضد استبدادی سال ۵۷ در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و در بدنه این اردوگاه بزرگ بوجود نمی‌آمد.» به عبارت دیگر

«اگر انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه ایران (نسبت به جمعیت ایران در آن زمان)، بزرگترین و توده‌ای‌ترین انقلاب تاریخ بشر بوده است» در این رابطه باید بر این باور باشیم که «تنها عاملی که باعث بسیج همگانی و فراگیر جامعه ایران در سال ۵۷ در عرصه جنبش ضد استبدادی جامعه ایران گردید همین به ثمر نشستن پروژه اصلاح دینی شریعتی بوده است»؛ و در این رابطه است که داوری ما در این شرایط تندپیچ جامعه ایران بر این امر قرار دارد که «اگر در این زمان اعتقاد داریم که بدون همگانی شدن جنبش و بدون بسیج توده‌ای در قاعده جامعه ایران امکان درازمدت شدن پروسس مبارزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وجود ندارد، تنها راه دستیابی به این مهم انجام پروژه اصلاح دینی در جامعه امروز ایران می‌باشد.»

فراموش نکنیم که از خودویژگی‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقایسه با دیکتاتوری رژیم توتالیتار و کودتائی پهلوی، «نامتعارف بودن دیکتاتوری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» و علت و دلیل نامتعارف بودن دیکتاتوری رژیم مطلقه فقهاتی در تضاد و پارادوکس بین عین و ذهن این رژیم نهفته می‌باشد؛ زیرا به لحاظ عینی این رژیم بر مناسبات سرمایه‌داری تکیه دارد، اما به لحاظ ذهنی در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی معتقد به ایدئولوژی و اندیشه و نظریه است که مربوط به «مناسبات پیشاسرمایه‌داری می‌باشد». در نتیجه همین «پارادوکس بین عین و ذهن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۳۹ سال گذشته عمر این رژیم مطلقه فقهاتی باعث گردیده است تا این رژیم جهت تحمیل یکطرفه ذهنیت فقهاتی و دگماتیست خود به جامعه ایران، از سیاست سرکوب استفاده نماید» و در این رابطه بوده است که همین «سیاست سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۳۹ سال گذشته عمر این رژیم خود مولد آن شده است که این سیاست سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مؤلفه‌های مختلف سرکوب سیاسی و سرکوب جنیستی و سرکوب قومیتی و سرکوب طبقاتی و سرکوب فکری و مذهبی و فرهنگی و غیره جاری و ساری بشوند»؛ که برای نمونه در این رابطه می‌توانیم در اینجا به موضوع «تحمیل حجاب بر زنان ایران» با شعار «یا روسری، یا تو سری» در مرحله پساانقلاب ۵۷ توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اشاره نمائیم، چراکه موضوع حجاب در عرصه دیسکورس اسلام فقهاتی به خاطر «تبعیض حقوقی بین زن و مرد» که یکی از ارکان اسلام فقهاتی می‌باشد، به عنوان یکی از هدف‌های رژیم مطلقه فقهاتی از آغاز شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مطرح گردیده است.

بنابراین از آنجائیکه نظریه‌پردازان اسلام دگماتیست فقهاتی در فرایند

پساانقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه ایران توان مقابله با تبعیض حقوقی بین زن مرد اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی شیعه و سنی توسط پروژه اصلاً ح دینی بازسازی شده نداشتند، در چارچوب «تبعیض حقوقی بین زن و مرد» اسلام فقهاتی و دکماتیسست حوزه فقهی خود را موظف می‌دانستند تا توسط سرنیزه و سرکوب، پروژه حجاب فقهی را بر زنان ایران تحمیل نمایند. فونکسیون که این استراتژی رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته عمر خود داشته است این بوده است که «زنان ایران در عرصه مبارزه رهائی‌بخش خود برای مقابله با تبعیض حقوقی و مدنی و سیاسی و اجتماعی تحمیل شده توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مبارزه رهائی‌بخش خود را از سنگر حجاب سنتی شروع کنند» و در چارچوب مبارزه با حجاب تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌نمایند تا به مبارزه با ستم جنسیتی یا ستم حقوقی و یا ستم مدنی و یا ستم سیاسی و یا ستم اجتماعی، حاکم بر زنان ایران بپردازند.

لذا همین امر باعث گردیده است تا شرایط مبارزه برای جنبش زنان ایران در تندپیچ پساکیزش دی‌ماه ۹۶ سخت و مشکل گردد، چراکه «شرایط فرهنگی و اجتماعی» امروز جامعه ایران برای این حرکت حجاب‌ستیزانه زنان فوق فراهم نمی‌باشد؛ و قطعاً اگر «مبارزه با تبعیض جنسیتی جنبش زنان فوق به جای عمده کردن ستم‌های اجتماعی، از جمله آزادی در انتخاب لباس و حجاب، از کانال مبارزه با سرکوب مدنی و سیاسی زنان ایران عبور می‌کرد، می‌توانست دارای فونکسیون مثبت‌تری بشود»، در صورتی که برعکس اگر بخواهیم همچنان مبارزه با ستم مدنی و ستم سیاسی از کانال مبارزه با ستم اجتماعی و مبارزه با حجاب تحمیلی به انجام برسانیم، این رویکرد به شکست قطعی در جامعه امروز ایران روبرو می‌گردد، چرا که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم به لحاظ فرهنگی و سنت مذهبی حاکم بر ذهنیت توده‌های قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، مبارزه با حجاب تحمیلی در این شرایط نمی‌تواند به عنوان یک اعتقاد مذهبی و سنتی تبیین و تحلیل گردد؛ و مورد حمایت قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قرار بگیرد.

باری، رویکرد سرکوب‌گرایانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۳۹ سال گذشته عمر خود در راستای پارادوکس بین عین و ذهن این رژیم و پروژه تحمیل ذهنیت این رژیم (که همان اسلام فقهاتی دکماتیسست حوزه‌های فقهی می‌باشند) بر جامعه ایران باعث گردیده است تا در ۳۹ سال گذشته بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، ستم‌های مختلف و متعددی تحمیل و تزریق بشود که از جمله این ستم‌ها عبارتند از ستم

طبقاتی، ستم جنسیتی، ستم سیاسی، ستم قومیتی، ستم مذهبی و غیره می‌باشند که البته همین تنوع ستم‌ها باعث گردیده است که بر بعضی از گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «ستم‌های مضاعفی وارد بشود». مثل گروه بزرگ زنان ایران که بیش از ۵۰٪ جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و گرفتار ستم‌های متعدد طبقاتی و جنسیتی و مدنی و اجتماعی و سیاسی می‌باشند که در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر آنها تحمیل گردیده است.

در نتیجه همین تحمیل ستم‌های متعدد بر زنان ایران باعث گردیده است تا این گروه بزرگ اجتماعی از پتانسیل عظیم بالقوه (نه بالفعل) مبارزاتی برخوردار بشوند. بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که جنبش سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در آینده به علت این پتانسیل بالقوه زنان ایرانی، دارای برتری کمی و کیفی این گروه اجتماعی می‌باشد.

ط - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود بر این باور بوده است که «بدون استراتژی مشخص و تاکتیک مشخص بر پایه تحلیل مشخص از جامعه ایران به لحاظ ساختاری و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و طبقاتی و اقتصادی، هر گونه حرکت جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگ و جریان‌های پیشگام و جنبش‌ها پیشرو در عرصه به حرکت درآوردن موتور بزرگ - اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند- محکوم به شکست است»؛ و هرگز و هرگز «موتور بزرگ» - اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران - توسط استراتژی و تاکتیک‌ها وارداتی و انطباقی و کپی - پیست شده جوامع موفق دیگر کشورها نمی‌توانند به حرکت درآیند. لذا در عرصه اتخاذ استراتژی و تاکتیک‌های محوری «تطبیقی مشخص» و در چارچوب «تحلیل مشخص ساختاری و طبقاتی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران» برای به حرکت درآوردن «موتور بزرگ» یا «قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران»، باید عنایت داشته باشیم که منهای مشخصات مطرح شده، این استراتژی و تاکتیک‌های محوری باید: ○

ادامه دارد



هر چند که بعضی از این جریان‌های طرفدار «رژیم چنج امپریالیسم آمریکا» توسط وابسته‌های فردی خود با شعارهای مثل «رضا شاه / روح شاد» یا شعار «ما آریائی هستیم / عرب نمی‌پرستیم» در روز پنج‌شنبه ۹۶/۱۰/۷ در مشهد کوشیدند که این گونه شعارهای ارتجاعی را وارد دیسکورس خیزش دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بکنند، اما در ادامه این خیزش، شاهد بودیم که تمامی این شعارهای ارتجاعی و استبدادطلبانه در نطفه خفه شد و هرگز وارد دیسکورس خیزش دیماه ۹۶ اردوگاه مستضعفین ایران نشد.

ثالثاً خیزش هشت روزه دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در بیش از ۹۰ شهر ایران نشان داد که برعکس ۳۹ سال گذشته و به خصوص برعکس ۲۰ سال گذشته گفتمان مسلط استراتژی اصلاح‌طلبانه (از درون نظام توسط خود جناح‌های درونی قدرت و در چارچوب قانون اساسی و صندوق‌های رأی‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم)، تنها جنبش و خیزش سیاسی به صورت حرکت طبقاتی تکوین یافته در قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و توسط پیوند جنبش مطالباتی و جنبش دادخواهانه و جنبش اعتراضی خیابانی با جنبش اعتصابی کارگران و کارمندان و معلمان و غیره می‌تواند هم بستر ساز درازمدت شدن پروسس اعتلای جنبش و خیزش اعتراضی بشود و هم شرایط برای ظهور رهبری و سازماندهی درون‌جوش به

اولاً خیزش هشت روزه دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با تکیه بر «گفتمان انقلابی» و «استراتژی اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی از پانین»، استراتژی گفتمان ۲۰ ساله حاکم بر جامعه ایران که در چارچوب اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی از بالا و توسط جناح درونی قدرت و از طریق صندوق‌های رأی رژیم و در کادر قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی تعریف می‌کردند، با شعار «اصلاح‌گرا و اصول‌گرا / دیگر تمام شد ماجرا» به چالش کشیده شد.

ثانیاً خیزش هشت روزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دیماه ۹۶ (از روز پنجشنبه ۹۶/۱۰/۷ تا روز پنج‌شنبه ۹۶/۱۰/۱۴) نشان داد که «رهبری و سازمان‌گری در جنبش‌های توده‌ای یک پدیده دینامیکی هستند که در پروسس تکوین و اعتلای این جنبش به صورت درون‌جوش و خودانگیخته تکوین پیدا می‌کنند». لذا هر گونه «رهبری تزریقی مکانیکی یا سازماندهی از برون جنبش‌های توده‌ای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (آنچنانکه در جریان جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران توسط موج‌سواری روحانیت سنتی و از راه رسیده شاهد بودیم) به فاشیسم و استبداد و ظهور رژیم‌های توتالیتر منتهی می‌گردد»؛ که در این رابطه شاهدیم که مردم نگویند بخت ایران (که سر سلسله جنبان نخستین انقلاب دموکراتیک در سال ۱۹۰۵ در آسیا و بنیانگذار بزرگترین جنبش رهائی‌بخش ضد استعماری در مرحله پساجنگ بین‌الملل دوم تحت رهبری دکتر محمد مصدق در کشورهای پیرامونی بوده‌اند)، ۳۹ سال است که در حال پرداختن «هزینه و مالیات این استبداد بازتولید شده می‌باشند.» بنابراین خیزش هشت روزه دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران ثابت کرد که آنچنانکه در جنبش ضد استبدادی مردم آذربایجان جهت مبارزه با استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار شاهد بودیم، «تنها ضامن پیروزی جنبش‌ها و خیزش‌های توده‌ای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، رویش رهبری و سازماندهی این جنبش‌ها به صورت دینامیک در عرصه طولانی شدن و بسیج توده‌ای این جنبش‌ها و خیزش‌ها می‌باشد». لذا در این رابطه است که شاهد بودیم که تمامی جریان‌های تابع سیاست «رژیم چنج امپریالیسم آمریکا» که می‌خواستند از برون مرزهای کشور توسط سیگنال‌های ارسالی خود رهبری و سازماندهی خود را بر خیزش دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تزریق کنند، شکست خوردند. آنچنانکه دیدیم که با اینکه «پراکندگی شعار» در این جنبش به عنوان یک «گسل خطرناک وجود داشت، اگر چه یک شعار در حمایت از رهبران استراتژی اصلاح‌گرا از درون نظام داده نشد، یک شعار هم در حمایت از جریان‌های سیاسی برون مرز طرفدار «رژیم چنج امپریالیسم آمریکا» داده نشد.

صورت دینامیک فراهم کند و هم باعث بسیج فراگیر توده‌ای در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود و هم جلو هر گونه حرکت تجزیه‌طلبانه و شعار ارتجاعی شونینستی بگیرد.

فراموش نکنیم که بیش از ۸۰٪ جمعیت امروز ایران جزء اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به حساب می‌آیند که بر پایه گسل‌های طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، مدنی، قومی، فرهنگی و مذهبی توسط دو شعار «نان و آزادی» در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ و به همین دلیل خیزش هشت روزه دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشان داد که «تنها شعاری که می‌تواند باعث بسیج توده‌ای در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود، شعار پیوند نان با آزادی است»، چرا که این شعار باعث می‌گردد تا جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی و خیابانی، به جنبش اعتصابی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پیوند پیدا کنند؛ و با پیوند جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی و خیابانی به جنبش اعتصابی کارگران و کارمندان توسط دو شعار «نان و آزادی» است که علاوه بر کاهش هزینه مبارزه و علاوه بر انتقال مبارزه از عرصه خیابان‌ها به زندگی روزمره توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و علاوه بر بسترسازی جهت درازمدت شدن پروسس مبارزه اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی و دادخواهانه، شرایط برای بسیج توده‌ای فراهم می‌شود.

رابعاً خیزش هشت روزه دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشان داد که آنچه‌انکه در پروسس جنبش ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه بهار عربی هم شاهد بودیم، تا زمانیکه خیزش‌ها و جنبش اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نتوانند در عرصه درازمدت و بسیج توده‌ای شدن این جنبش‌ها و خیزش‌ها به صورت دینامیک صاحب رهبری و سازماندهی و هدایت‌گری خودجوش بشوند، حرکت‌های بدون رهبری درونی و بدون هدایت‌گری درونی و بدون سازمان‌گری دینامیک و بدون وحدت در شعارهای بسیج کننده، شکست خواهند خورد و به رکود کشیده می‌شوند.

خامساً غیبت طبقه کارگر و طبقه متوسط شهری در خیزش هشت روز دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشان داد که علاوه بر اینکه «طبقه متوسط شهری ایران هنوز گرفتار توهمات استراتژی اصلاح‌طلبانه از درون نظام (توسط صاحبان قدرت و از طریق صندوق‌های رأی و قانون اساسی ولایت‌مدار

رژیم مطلقه فقهاتی) می‌باشند، طبقه کارگر ایران نیز هنوز به آگاهی طبقاتی و سازمان‌یافته خود، چه در مبارزه صنفی و چه در مبارزه سیاسی دست پیدا نکرده است» و همین امر عاملان شده است تا جنبش مطالباتی طبقه کارگر ایران در سال ۹۶ در همان صورت پراکنده و کارگاهی با خواسته‌های اولیه مثل دریافت حقوق معوقه باقی بمانند، البته خلاء جنبش کارگران صنعت نفت ایران در این رابطه نقش تعیین کننده‌ای داشته است.

سادساً یک صدا شدن رهبری و نظریه‌پردازان طیف طرفدار استراتژی اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی (از درون و از بالا و توسط جناح‌های درونی قدرت و صندوق‌های رأی و قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) از سیدمحمد خاتمی تا شیخ حسن روحانی و غیره در راستای محکوم کردن خیزش اعتراضی دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشان داد که رهبری استراتژی به اصطلاح اصلاح‌گرا به موازات رادیکالیزه شدن جنبش‌ها و خیزش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، توان کوچکترین پتانسیل جهت هدایت‌گری و سازمان‌گری و مدیریت حتی جنبش اصلاحات طرفدار خود را هم ندارند؛ و به همین دلیل «در چارچوب این احساس ناتوانی خودشان است که به جای نقد خود به محکومیت جنبش و خیزش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌پردازند.»

سابعاً خیزش هشت روزه دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشان داد که «تزیق خشونت به این خیزش‌ها، یا خشونت‌گرایی در عرصه جنبش‌های اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، علاوه بر اینکه شرایط برای سرکوب دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم می‌سازد و علاوه بر اینکه باعث بالا رفتن هزینه سرانه شرکت در مبارزه برای افراد گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شود و علاوه بر اینکه باعث سکتاریست جنبش‌های اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد و علاوه بر اینکه مانع از درازمدت شدن پروسس مبارزه این جنبش‌ها می‌شود و علاوه بر اینکه باعث ایجاد خندق بین اینگونه جنبش‌های اعتراضی با جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و اعتصابی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد، عامل اصلی رکود و شکست این گونه جنبش‌ها می‌شود.»

بنابراین رسالت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در برابر خیزش‌هایی مثل خیزش دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین



جامعه ایران را به صورت تنها نیروی دینامیک و تاریخ‌ساز و جامعه‌ساز تعریف و تبیین نمائیم و در چارچوب تبیین استضعاف بر ستم‌های حاکم بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران اعم از: ستم طبقاتی، ستم سیاسی، ستم مذهبی، ستم جنسیتی، ستم قومیتی و ملی، ستم اجتماعی و ستم مدنی تکیه نمائیم؛ و به این حقیقت واقف باشیم که در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، تمامی این ستم‌ها بر گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تحمیل گردیده است.

پس در راستای «خودآگاهی‌بخشی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید تمامی گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را نسبت به ستم‌های تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۹ سال گذشته آگاه کنند؛ و نیز به این حقیقت واقف باشند که تنها در چارچوب خودآگاهی‌بخشی نسبت به این ستم‌های گوناگون تحمیلی است که باعث می‌گردد تا کل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به حرکت درآید؛ و شرایط برای درازمدت شدن پروسس مبارزه سیاسی و آلترناتیو شدن کل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و تکوین رهبری و سازماندهی درون‌جوش و دینامیک فراهم بشود. ○

پایان

ایران این است که، به جای ارائه تحلیل‌های هدفدار جهت یارگیری و به استخدام کشاندن اینگونه خیزش در راستای کسب قدرت سیاسی، یا بالا بردن قدرت چانه‌زنی جهت مشارکت در قدرت سیاسی حاکم و به جای توصیه‌های شماره شده اعلامیه‌ای و به جای ورود به مسائل تاکتیکی و استراتژی در رابطه با این جنبش‌ها و خیزش‌ها برای پیشبرد پروژه حزبی، «تنها» توسط تحلیل مشخص از شرایط مشخص حاکم بر توازن قوا در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، با تحلیل‌های درست از شرایط مشخص، به آموزش گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بپردازیم.»

ثامناً خیزش هشت روزه دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشان داد که «موتور و عامل حرکت اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تنها یک طبقه مشخص و یا یک گروه معین طبقاتی و اجتماعی نیست، لذا تا زمانیکه جنگل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به حرکت درنیاید، امکان مقابله با سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و امکان درازمدت شدن پروسس مبارزه اعتراضی و امکان ظهور دینامیک رهبری و سازماندهی درون جوش وجود ندارد.»

بنابراین در این رابطه است که برای اینکه جنگل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به حرکت درآید، باید در چارچوب دو شعار «آزادی و نان» بتوانیم مستضعف و مستضعفین اردوگاه بزرگ

وب سایت:

www.pm-iran.org
www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸
۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

چرا «جنبش کارگری» یا «طبقه کارگران ایران» و «اقشار میانی» یا «طبقه متوسط شهری»

درخیزش دی ماه ۹۶ «غایب» بودند؟

- باری بدین ترتیب است که می‌توانیم مانیفست حرکت اصلاح طلبانه درون حکومتی افشار میانی یا طبقه متوسط شهری را به این صورت فرموله نمائیم:
- ۱ - اعتقاد به استحاله‌پذیر بودن رژیم مطلقه فقهانی حاکم.
 - ۲ - اعتقاد به ظرفیت اصلاح‌گرایانه قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهانی حاکم.
 - ۳ - اعتقاد به پتانسیل جناح به اصطلاح اصلاح طلب درون حاکمیت تحت هژمونی سیدمحمد خاتمی و میرحسین موسوی جهت استحاله رژیم مطلقه فقهانی حاکم.
 - ۴ - اعتقاد به مصیبت‌بار بودن انقلاب سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برای جامعه ایران.
 - ۵ - اعتقاد به انجام اصلاحات از بالا به جای اصلاحات از پائین توسط جنبش مدنی تکوین یافته از پائین.
 - ۶ - اعتقاد به تقدم اصلاحات سیاسی تکوین یافته توسط جناح‌های درونی قدرت بر اصلاحات اجتماعی و اصلاحات فرهنگی جامعه ایران.
 - ۷ - اعتقاد به تقدم مکانیکی وظایف دموکراتیک یا آزادی‌های مدنی و آزادی اجتماعی و آزادی‌های سیاسی بر وظایف عدالت‌خواهانه دموکراسی سوسیالیستی.
 - ۸ - اعتقاد به تقدم جنبش‌های خیابانی به جای جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های دادخواهانه و جنبش‌های اعتراضی و جنبش‌های اعتصابی تکوین یافته از قاعده جامعه ایران.
 - ۹ - اعتقاد به رهبری مکانیکی تزریق شده از بالا به جنبش به جای رهبری و سازماندهی درون‌جوش و دینامیک جنبش‌های مدنی تکوین یافته از پائین.
 - ۱۰ - اعتقاد به پتانسیل اجتماعی و سیاسی خرده بورژوازی شهری ایران جهت رهبری بر طبقه کارگر و حانشیه‌نشینان شهری.
 - ۱۱ - اعتقاد به جوهر مردمی و دموکراتیک دهه اول عمر رژیم مطلقه فقهانی و ظهور دسپاتیزم در سه دهه گذشته به علت انحراف حزب پادگانی خامنه‌ای از مانیفست رویکرد خمینی.
- ۱۲ - اعتقاد به اینکه هر گونه جنبش اصلاح‌گرایانه تکوین یافته از پائین در جامعه امروز ایران (به علت گسل‌های قومیتی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی)، باعث عراقییزه و سوری‌های و لیبی شدن و در نتیجه جنگ داخلی و تجزیه ایران می‌شود.
- ۱۳ - اعتقاد به پتانسیل سرمایه‌داری و رویکرد لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم معرفتی و لیبرالیسم سیاسی جهت بازسازی اقتصاد فروپاشیده امروز جامعه ایران.
- ۱۴ - اعتقاد به نقش محوری رهبری کاریزماتیک در جامعه امروز ایران جهت بسیج توده‌ها.
- ۱۵ - اعتقاد به ضرورت اتحاد و ائتلاف با جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهانی حاکم و مشارکت در قدرت جهت بسترسازی پروسه استحاله رژیم مطلقه فقهانی حاکم.
- ۱۶ - اعتقاد به انجام پروسه اصلاحات درون حکومتی از طریق صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهانی و انتخاب بین «بد و بدتر» و «دفع افسد توسط فاسد» و در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهانی حاکم.
- ۱۷ - اعتقاد به مدرنیته و مدرنیزاسیون جامعه ایران از طریق راه رشد سرمایه‌داری.
- ۱۸ - اعتقاد به اینکه در جامعه امروز ایران «افعی



می‌تواند کیوتر بزاید» و دیکتاتوری مطلق فقهاتی حاکم توسط مشارکت فعال یا استراتژی صبر و انتظار جریان‌های معتقد به «اصلاحات درون حکومتی» بالاخره جامعه ایران را در انتهای تونل تاریک فعلی به نور و آزادی و دموکراسی می‌رسانند.

۱۹ - اعتقاد به نقش جناح‌های رفرمیست‌طلبانه هیئت حاکمه آمریکا و کشورهای متروپل جهان سرمایه‌داری (مانند سال ۵۶ و ۵۷ جیمی کارتر در آمریکا)، به عنوان بستر ساز شرایط اصلاحات درون حکومتی در ایران.

۲۰ - اعتقاد به تقدم آزادی‌های سیاسی (توسط «آزادی در انتخابات» یا «آزاد کردن انتخابات» در چارچوب صندوق‌های رأی و قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم)، بر آزادی‌های مدنی (که شامل آزادی بیان، آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و تشکلات مستقل صنفی و سیاسی، آزادی اعتراضات و اعتصابات گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران) جهت انجام پروسس اصلاحات درون حکومتی.

۲۱ - اعتقاد به رویکرد «اصلاح‌طلبانه درون حکومتی» به جای رویکرد «تغییر ساختاری» در عرصه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، برای انجام حرکت تحول‌خواهانه در جامعه امروز ایران.

۲۲ - اعتقاد به نفی مبارزه طبقاتی و نفی مبارزه ستمسوز اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به عنوان موتور حرکت و نیروی عامل حرکت تحول‌خواهانه در جامعه امروز ایران جهت تثبیت رویکرد اصلاح‌طلبانه درون حکومتی و تزریق شده از بالا و از طریق صندوق‌های رأی مولود قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

۲۳ - اعتقاد به پروژه «اصلاحات درون حکومتی» خود به عنوان یک ایدئولوژی که در جامعه امروز ایران می‌تواند پاسخگوی تمامی فرابحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و حتی محیط زیست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود.

۲۴ - اعتقاد به اصل وجود تنها آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی در درون خود این رژیم همراه با نفی هر گونه آلترناتیوسازی توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و یا جریان‌های سیاسی مذهبی و غیر مذهبی و ملی‌گرای جنبش سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور و یا طرفداران سیاست «رژیم چنج امپریالیسم آمریکا».

۲۵ - اعتقاد به «پروژه برجام» دولت یازدهم و دوازدهم شیخ حسن روحانی به عنوان فتح الفتوح جریان بنفش اصلاحات درون حکومتی

جهت حل فرابحران‌های مدیریتی و اقتصادی و سیاسی و عامل مهار کننده قدرت اتمی راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و حزب پادگانی خامنه‌ای (که راست پادگانی تحت هژمونی سپاه توسط دستیابی به سلاح استراتژیک اتمی تلاش می‌کنند تا علاوه بر به هم زدن توازن قوا در منطقه خاورمیانه به سود خود و به ضرر رژیم متجاوز و تروریست و اشغال‌گر و کودکش اسرائیل، جهت تثبیت هژمونی خود بر هلال شیعیه در منطقه و پیروزی در جنگ‌های نیابتی امپریالیستی در منطقه خاورمیانه بتوانند با تغییر توازن قوا در سیاست داخلی، در فرایند پساخامنه‌ای، رهبری خود را مانند گذشته تثبیت نمایند).

۲۶ - اعتقاد به برتری مؤلفه «سیاست داخلی» در برابر دو مؤلفه «برنامه اقتصادی» و «سیاست خارجی» جهت حل فرابحران‌های امروز جامعه ایران آن هم از طریق عدم عبور از دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی و حمایت همه جانبه از دولت دوازدهم به عنوان محلل پروژه اصلاح‌طلبی درون حکومتی.

۲۷ - اعتقاد به تقدم شعار «شکست حصر سران جنبش سبز و نفی ممنوعیت تصویر سیدمحمد خاتمی» و شعار «گفتگوی ملی» جهت حل بحران‌های سیاسی داخل رژیم مطلقه فقهاتی.

۲۸ - اعتقاد به شعار «نفی نظارت استصوابی شورای نگهبان» دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای جهت دستیابی به «انتخابات آزاد» یا «آزادی در انتخابات» و انجام پروژه اصلاح‌طلبی درون حکومتی از طریق صندوق‌های رأی و قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

۲۹ - اعتقاد به محدود و محصور کردن جنبش اصلاح‌طلبی درون حکومتی به بالائی‌های قدرت جهت مقابله کردن با رادیکالیزه شدن جنبش اصلاح‌گرایانه جامعه ایران توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

۳۰ - اعتقاد به جدائی دو شعار «آزادی و نان L» یا مبارزه «آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه» در جامعه امروز ایران جهت بسترسازی پروژه اصلاح‌طلبی درون حکومتی خود که در عرصه اقتصادی و سیاسی بر مؤلفه راه رشد سرمایه‌داری و لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی و نئولیبرالیست بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول استوار می‌باشد.

۳۱ - مخالفت با شعار «سرنگونی حاکمیت» و شعار جایگزین کردن «تغییر به جای اصلاح» جهت نفی گفتمان تغییر و گفتمان انقلابی و



بسترسازی برای تبدیل پروژه اصلاحات درون حکومتی خود به عنوان گفتمان مسلط امروز جامعه ایران.

۳۲ - تکیه بر «تئوری توطئه» و عمده کردن «تئوری تجزیه ایران» و «مطلق کردن مخالفین و دشمنان خارجی و پروژه رژیم پنج امپریالیسم آمریکا» برای ایجاد هراس و توهم در عرصه شعار تغییر و استراتژی عدالت خواهانه و تحول خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

۳۳ - تکیه بر توهم «ظهور جنگ داخلی در جامعه ایران» از طریق گسل های قومیتی و مذهبی و سیاسی و اقتصادی و جنسیتی جهت مقابله کردن با طولانی شدن و توده های شدن جنبش اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی و دادخواهانه امروز جامعه ایران.

۳۴ - تکیه بر شعار «رفراندوم» در عرصه اعتلای جنبش اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، جهت عودت دادن جنبش های اعتلانی اعتراضی و مطالباتی و اعتصابی و دادخواهانه به خانه و فراهم کردن بستر برای بازگشت دوباره هژمونی اصلاح طلبان درون حکومتی.

۳۵ - حمایت همه جانبه از پروژه برجام روحانی - خامنه ای جهت مبارزه با پیشروی و بازتولید پوپولیسم ستیزمگر و غارتگر دولت نهم و دهم که در جامعه امروز ایران در مرحله پسا شکست سیاسی و اقتصادی دولت دوازدهم تلاش می کنند تا در شرایط فروپاشی اقتصادی و سیاسی و مدیریتی رژیم مطلقه ققاهتی در سایه «حلقه بهاری ها» به بازتولید دوباره خود توسط جلب حمایت ۱۸ میلیون حاشیمنشینان کلان شهرهای ایران بپردازند.

۳۶ - مخالفت با خیزش اعتراضی فراگیر دی ماه ۹۶ که در بیش از ۹۰ شهر ایران به صورت خودجوش و بدون رهبری و غیر سازمان یافته از قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران سر برآوردند، جهت مقابله با جایگزین شدن «گفتمان تغییر و انقلاب» به جای «گفتمان اصلاح طلبانه درون حکومتی» که از دوم خرداد ۷۶ الی الان به مدت ۲۰ سال است که به عنوان گفتمان اصلی بر جامعه ایران خودنمایی می کند و در مدت ۲۰ سال گذشته نتوانسته است کوچکترین دستاوردی جز بسترسازی جهت بالا بردن قدرت چانه زنی جناح به اصطلاح اصلاح طلب درون حکومتی (در رنگ های مختلف زرد و سبز و بنفش آن در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان)، داشته باشد.

۳۷ - عدم اعتقاد به شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، جهت تبیین امکان دستیابی به دموکراسی از طریق همین حاکمیت و همین قانون اساسی ولایت مدار و مقابله با گفتمان مسلط شدن «تغییر و

انقلاب» در جامعه امروز ایران.

۳۸ - مطلق کردن قدرت سرکوب حزب پادگانی خامنه ای و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه جهت نفی و محکوم کردن جنبش های مطالباتی و اعتراضی سیاسی و به خصوص خیزش اعتراضی سیاسی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و محکوم کردن شعار «عبور از پروژه اصلاح طلبانه درون حکومتی» و به چالش کشیدن کل موجودیت رژیم مطلقه ققاهتی و نفی جناح های اصلاح طلب و اصول گرای درون رژیم مطلقه ققاهتی حاکم و اعلام پایان تاریخ مصرف پروژه ۲۰ ساله اصلاح طلبانه جناح های درونی قدرت برای بالا بردن قدرت چانه زنی خود در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان.

۳۹ - مقابله با رادیکالیسم موجود اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که در فرایند پاسسرکوب خیزش اعتراض سیاسی دی ماه ۹۶ به صورت آتش زیر خاکستر در حال رشد و اعتلا می باشند.

۴۰ - آشوب طلب و اغتشاش گر خواندن کنشگران خیزش اعتراض سیاسی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران جهت کسب پاسپورت ورود به عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان و وادار کردن حزب پادگانی خامنه ای جهت نرم تر کردن حصار سران جنبش سبز که انتخابات دولت دوازدهم در اردیبهشت ماه ۹۶ وعده آن را به طبقه متوسط شهری و جنبش دانشجویی داده بودند. ○

ادامه دارد

رفراندم

گفتمان؟ | فراخوان؟ | شعار؟ | پروژه؟

نظام» حاکم صورت می‌گیرند.

ب - «رفراندم در نظام» به وسیله خود آن نظام در چارچوب «قانون اساسی همان نظام» و توسط «نظارت خود نظام» و «اجرای آن به دست خود نیروهای همان نظام» به انجام می‌رسد. طبیعی است که در چنین حالتی هیچ نظامی حاضر نمی‌شود تا مشروعیت و موجودیت خودش را به رفراندم بگذارد؛ و طبیعی است که «در چنین صورتی رفراندم در خدمت حل مسائل سیاسی اصحاب قدرت از طریق حقوقی می‌باشد». برای نمونه طرح رفراندم یا همه‌پرسی مطرح شده در اصل ۵۹ قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی که شیخ حسن روحانی در سخنرانی ۲۲ بهمن در میدان آزادی در عرصه حل تضادهای جناح‌های درونی قدرت بر آن تکیه کرد:

اولاً مشروط به رأی دو سوم نمایندگان مجلس رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد.

ثانیاً در اصل ۱۱۰ قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی، تائید نهایی انجام آن جزء وظایف لاجد و لاتحصی رهبری رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد.

ثالثاً شورای نگهبان منتخب رهبری چون آن را مصوبه مجلس می‌داند، برای خود حق وتو قائل است.

بنابراین رفراندم یا همه‌پرسی در نظام در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تازه در شرایطی هم که به فرض محال با مجوز رهبری و شورای نگهبان و دو سوم نمایندگان مجلس از طریق صندوق‌های رأی رژیم مطلقه

در نتیجه همین خودیژگی‌های خیزش دی‌ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بود که باعث گردید تا در فرایند پاساسرکوب رژیم مطلقه فقهاتی، این خیزش سرکوب شده عینی به صورت فرهنگی و سیاسی مانند ققنوس از خاکستر آتش خاموش شده قیام هشت روزه دی‌ماه ۹۶ سایه ناپیدای خاموش شده خود را در برابر جریان‌های سیاسی به نمایش بگذارد و لذا به این دلیل است که شاهدیم تمامی جریان‌های سیاسی به اصطلاح اصلاح‌طلب در رنگ‌های مختلف زرد و سبز و بنفش آن (که در طول هشت روز خیزش دی‌ماه ۹۶ به نحوی تلاش می‌کردند که یا با خوب حمله کردن به آن خیزش فراگیر مشارکت خود را در سرکوب نظامی و سیاسی و تبلیغاتی آن اعلام نمایند و یا با بد دفاع کردن از آن خیزش تلاش می‌کردند تا به استخدام این خیزش در راستای استراتژی کسب قدرت سیاسی خود و مشارکت در قدرت و بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود بپردازند) به یکباره از بالا و پائین و از جناح‌های درونی حکومت و جنبش سیاسی و غیره (جهت مبارزه با بازتولید آن خیزش خودانگیخته و فراگیر) دست به کار شدند، از اینجا بود آنچنانکه شیخ حسن روحانی در سخنرانی روز ۲۲ بهمن میدان آزادی، شعار «رفراندم و همه‌پرسی بر اساس اصل ۵۹ قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی سر داد.»

خامنه‌ای در سخنرانی خود با علم کردن شعار «عدالت» به معذرت‌خواهی از مردم پرداخت و محمود احمدی‌نژاد شعار «انتخابات آزاد و انتخابات رئیس جمهوری و انتخابات مجلس و برکناری لاریجانی از قوه قضائیه و لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان» سر داد و جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب درون نظام در رنگ‌های مختلف زرد و و سبز و بنفش با علم کردن شعار «هراس از تجزیه ایران و هراس از سوری‌های شدن ایران» و غیره و شیخ مهدی کروبی در نامه خود به شیخ حسن روحانی به صورت غیر مستقیم با به چالش کشیدن «مدیریت پادگانی همراه با اختناق و سرکوب خامنه‌ای» خواهان محاکمه علنی خود گردید و جریان‌های سیاسی به اصطلاح اصلاح‌طلب بیرون از حکومت که در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی از طریق قانون اساسی ولایت‌مدار و صندوق‌های رأی به دنبال استحاله به اصطلاح اصلاح‌طلبانه نظام مطلقه فقهاتی بودند، با صدور بیانیه ۱۵ نفره و با طرح شعار «رفراندم» تلاش می‌کنند تا به نحوی جهت ممانعت از بازتولید خیزش دی‌ماه ۹۶ به اصطلاح ایجاد آلترناتیو سیاسی بکنند.

در این رابطه است که در اینجا ما تنها به نقد شعار «رفراندم» موضوع بیانیه گروه ۱۵ نفره داخل و خارج از کشور می‌پردازیم. باری، نکات محوری که در رابطه با نقد بیانیه ۱۵ نفره فوق می‌توانیم در اینجا مطرح کنیم عبارت است از:

الف - رفراندم عبارت است از انتقال قانونی قدرت که به دو شکل «در نظام» و «بر

فقه‌ای حاکم صورت پذیرد، تنها در راستای حل معضلات سیاسی جناح‌های درونی قدرت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان از طریق حقوقی و صندوق‌های رأی می‌باشند و هرگز و هرگز هیچ رژیم توتالیتری حاضر نمی‌شود موجودیت و مشروعیت خودش را با رأی خودش و دستگاه و اعمال اجرایی خودش به همه‌پرسی و رفراندوم بگذارد، به عبارت دیگر هیچ چاقویی حاضر نمی‌شود دسته خودش را ببرد و به قول تروتسکی «مقسم غذا، سهمیه غذای خودش را به خطر نمی‌اندازد.»

ج - هر چند هنوز در جهان دموکراسی مستقیم به صورت یک نظام کامل سیاسی به تجربه در نیامده است و تمامی آنچه تا حال تحت عنوان دموکراسی مطرح شده است، صورت دموکراسی نمایندگی و غیر مستقیم داشته است، با همه این احوال در دموکراسی‌های غیر مستقیم نمایندگی (به عنوان نظام سیاسی) موجود که به صورت مشخص از بعد از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری و رویکرد لیبرالیسم در مؤلفه‌های مختلف لیبرالیسم سیاسی، لیبرالیسم اقتصادی، لیبرالیسم معرفتی و لیبرالیسم اخلاقی جاری و ساری شده است، «همه‌پرسی یا رفراندوم» به عنوان یک وسیله، البته در طول (نه در عرض) آلت‌های غیر مستقیم به کار گرفته می‌شود.

پر واضح است که اگر دموکراسی به عنوان نظام اجتماعی (آنچنانکه اقبال و شریعتی معتقد بودند و آرمان مستضعفین و در ادامه آن نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این طبل می‌کوبند) نه نظام سیاسی صرف مطرح بشود؛ بی‌شک در آن صورت «دموکراسی مستقیم» به صورت یک نظام مسلط و همه جانبه سیاسی - اجتماعی - اقتصادی می‌تواند برای اولین بار مورد تجربه بشر قرار بگیرد و با تحقق دموکراسی مستقیم (مورد اعتقاد شریعتی و اقبال و آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین) در عرصه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، بی‌شک از بعد از ناکامی و بن‌بست و شکست سوسیالیسم کلاسیک و سوسیالیسم دولتی قرن نوزدهم و قرن بیستم اروپا، از آنجائیکه ریشه اصلی و بن‌مایه بحران و بن‌بست و شکست و فروپاشی سوسیالیسم کلاسیک و سوسیالیسم دولتی قرن نوزدهم و بیستم اروپا عدم پتانسیل آن سوسیالیسم در پیوند با دموکراسی (در مؤلفه‌های مختلف آن) به عنوان نظام سیاسی و نظام اجتماعی و نظام اقتصادی می‌باشد، بشریت می‌تواند یکبار دیگر سوسیالیسم در نماد دموکراسی تجربه بکنند و با دوران تلخ سلطه همه جانبه سرمایه‌داری در فرایند پسا‌شکست و بن‌بست و فروپاشی سوسیالیسم کلاسیک و دولتی وداع کنند، چراکه در «دموکراسی مستقیم» در کنار پایه‌ها و مبانی دموکراسی مستقیم، مثل جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین

و شوراهای سراسری دینامیک و خودجوش و مستقل و تکوین یافته از پائین و سندیکاها و اتحادیه و انجمن‌های مستقل صنفی «همه‌پرسی یا رفراندوم» نیز می‌تواند به عنوان یک «مکانیزم» در چارچوب دموکراسی مستقیم نیز مطرح گردد.

د - برعکس «همه‌پرسی یا رفراندوم» در نظام دموکراسی غیر مستقیم، در «همه‌پرسی و رفراندوم» در نظام دموکراسی مستقیم، «همه‌پرسی و رفراندوم» از «صورت تاکتیکی» (که در خدمت حل تضادهای سیاسی جناح‌های درونی قدرت می‌باشد) صورت «استراتژی» در خدمت استحاله خود رژیم و عامل تعیین کننده دینامیسم نظام سیاسی می‌شود. طبیعی است که برای دستیابی به «همه‌پرسی و رفراندوم» به عنوان استراتژی و عامل دینامیسم نظام سیاسی و اجتماعی:

اولاً باید «توازن قوا» در عرصه میدانی به سود توده‌ها و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین و شوراهای دینامیک و مستقل سیاسی - اجتماعی و سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل صنفی قاعده و بدنه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تغییر پیدا کنند تا «حاکمیت سیاسی» حاضر بشود در چنان شرایطی خودیژه، موجودیت خودش را در ترازوی «همه‌پرسی و رفراندوم» توده‌ها به محک و آزمایش بکشانند، بنابراین تا زمانیکه در جامعه «توازن قوا در عرصه میدانی» (نه در عرصه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) به علت سازماندهی و تجهیزات سرکوب به سود حاکمیت باشد و حاکمیت توان سرکوب مخالفین سیاسی و توده‌ها را داشته باشد (و آنچنانکه در راهپیمائی ۲۵ خرداد سال ۸۸ خیابان آزادی شاهد بودیم، کمتر از صد نفر نیروهای سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای، توان سرکوب بیش از چهار میلیون نفر افراد موجود در آن راهپیمائی بی‌بدیل تاریخ ایران را دارند) «رفراندوم یا همه‌پرسی» در چنین نظامی یک فریب بزرگ و یک روکش مخملی بر پنجه بوکس‌های آهنین و خونین خواهد بود.

ثانیاً جهت «نظارت و اجرا» بر چنین رفراندوم و همه‌پرسی دموکراتیک و مستقل باید «جامعه مدنی جنبشی مستقل تکوین یافته از پائین» در آن جامعه وجود داشته باشد، لذا در غیبت جامعه مدنی سازمان یافته مستقل جنبشی تکوین یافته از پائین جهت «اجرا و نظارت» بر همه‌پرسی و رفراندوم دموکراتیک و مستقل از حاکمیت‌های توتالیتر «تکیه کردن بر نهادهای بین‌المللی» مثل سازمان ملل و غیره (آنچنانکه در بیانیه ۱۵ نفره فوق مطرح شده است) شیپور را از دهان گشادش نواختن می‌باشد، چرا که منهای اینکه سازمان ملل تنها با دعوت خود حکومت‌ها حاضر به انجام آن می‌باشد، در شرایط غیر متعارف هم که دخالت نهادهای بین‌المللی در عرصه نظارت و اجرای همه‌پرسی خارج از دعوت حاکمیت‌های توتالیتر صورت بگیرد، با عنایت به هژمونی سرمایه‌داری جهانی بر این نهادهای بین‌المللی از



جمله سازمان ملل و شورای امنیت و نهادهای وابسته به آن، در آن صورت «نظارت و اجرا» (همراه با دخالت و حضور نظامی نیروهای وابسته به این نهادهای بین‌المللی تحت هژمونی سرمایه‌داری جهانی) بر هم‌پرسی یا فراندوم، جز در راستای تأمین منافع سرمایه‌داری جهانی نخواهد بود، به عبارت دیگر «در آن صورت فراندوم یا هم‌پرسی در راستای اجرای سیاست‌های از قبل تعیین شده سرمایه‌داری جهانی خواهد بود، نه در چارچوب تعیین سرنوشت مردم، به دست مردم و برای مردم.»

ثالثاً «فراندوم بر نظام» و «فراندوم به عنوان یک استراتژی» و «فراندوم به عنوان انتقال قانونی قدرت از بالا به پایین» و «فراندوم به عنوان استحاله رژیم‌های توتالیتار» و «فراندوم به عنوان یک مکانیزم دموکراتیک مستقیم» تنها در صورتی امکان انجام آن وجود خواهد داشت که در «انتهای مبارزه» همه جانبه و فراگیر و سازمان‌یافته توده‌ها مطرح بشود، نه اینکه در شرایطی که جامعه در غیبت جامعه مدنی جنبش تکوین یافته مستقل از حاکمیت از پائین حرکت می‌کنند و مبارزات توده‌ها بدون سازماندهی و رهبری دینامیک و درون‌جوش می‌باشند و جنبش‌های مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی در فرایند اولیه حرکت خودشان در چارچوب حداقل خواسته‌های صنفی آن هم به شکل کارگاهی نه طبقه‌ای مثل دریافت حقوق معوقه و یا افزایش حداقل حقوق و یا لغو قراردادهای موقت و غیره می‌باشند، بی‌شک در چنین صورتی شعار «فراندوم» به عنوان یک «استراتژی» جهت استحاله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و یا نظارت نهادهای بین‌المللی جهان سرمایه‌داری، «یک حباب سیاسی خواهد بود.»

یادمان باشد که خود سیدمحمد خاتمی سرقافله سالار کاروان جریان‌های اپورتونیستی به اصطلاح اصلاح‌طلب درون و برون نظام مطلقه فقهاتی حاکم و پارادایم کیس ۱۵ نفر بیانیه نویس فوق در دولت هفتم و هشتم خود حتی طرح همان شعار «فراندوم درون نظام» موضوع اصل ۵۹ قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی را از طرف اپوزیسیون به اصطلاح اصلاح‌طلب به عنوان خیانت علیه رژیم تعریف می‌کرد.

رابعاً در «فراندوم بر نظام» برعکس «فراندوم در نظام» قیل از هم‌پرسی به صورت «بله یا نه»، مثل فراندوم ۱۲ فروردین ۵۸ خمینی که جامعه نگون‌بخت استبدادزده و فقه‌زده و تصوف‌زده ایران را در فرایند پسانقلاب ضد استبدادی بهمین ۵۷ در برابر یک انتخاب «آری یا نه» رژیمی به نام «جمهوری اسلامی» نه یک کلمه اضافه و نه یک کلمه کم» یعنی همان عنوان هیولانی که حتی برای خود سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی ناشناخته شده بود، قرار داد. باید در باب «قانون اساسی موجود» و «قانون اساسی آلترناتیو تدوین

شده توسط مجلس موسسان منتخب مردم» فراندوم صورت بگیرد و گرنه تا زمانیکه این قانون اساسی ولایت‌مدار حاکم باشد، تنها توسط «اصل ۱۱۰ همین قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی» کافی است که هر زمان که رهبری عظمای فقهات نشسته بر و رای قانون اراده نماید (آنچنانکه لویی چهاردهم می‌گفت: «هر چه ما می‌گوئیم قانون اساسی است») بتواند تمام بودها را نابود کند؛ و آنچنانکه در مجلس ششم رژیم مطلقه فقهاتی شاهد بودیم، شبانه به دستور همین مقام عظمای ولایت «پیشنهاد قانون مطبوعات و قانون تعیین زندانیان سیاسی» از روی میز نمایندگان مجلس رژیم مطلقه فقهاتی به سرعت بردند و فردای همان روز شیخ مهدی کروی به جای حمایت از نمایندگان مجلس ششم، در حمایت از کار مقام عظمای ولایت با صدای بلند در مجلس ششم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که ریاست آن را به عهده داشت، اعلام کرد که «معنی اعتقاد و التزام به ولایت مطلقه فقهاتی اعتقاد به همین کار رهبری است»، فبای الاء ربکما تکذبان.

بنابراین در چارچوب «فراندوم یا هم‌پرسی بر نظام» اولین خاکریزی که باید به چالش کشیده شود «قانون اساسی ولایت‌مدار مطلقه فقهاتی» می‌باشد، چراکه هر گونه فراندوم در چارچوب این قانون اساسی نه تنها بسترساز استحاله رژیم مطلقه فقهاتی نمی‌شود، بلکه برعکس فراندوم یک شوخی بیشتر خواهد بود.

بدین خاطر اگر مانند فراندوم ۱۲ فروردین ۵۸ خمینی، «فراندوم فقط رای دادن مردم و بعد از آن رفتن به خانه نباشد و فقط در تعیین دو کلمه ناشناخته آری یا نه خلاصه نشود و فقط تأیید هیولای ناشناخته‌ای تحت عنوان جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش نباشد، باید در پله اول فراندوم قانون اساسی در راستای نفی سه اصل: ولایت فقیه، حکومت فقهاتی و تبعیض‌های نهادینه شده در این قانون اساسی باشد؛ و تا زمانیکه توسط فرندام این قانون اساسی ولایت‌مدار فقهاتی استوار بر تبعیض‌های نهادینه شده به چالش تمام عیار کشیده نشود، نه امکان انتخابات آزاد وجود دارد و نه امکان تعیین سرنوشت توسط مردم به دست مردم و برای مردم ایران و نه امکان استحاله نظام و رژیم مطلقه فقهاتی از طریق فرندام مستقل و دموکراتیک وجود خواهد داشت.

ه - چه به «فراندوم» به عنوان «تاکتیک و وسیله» تکیه نمائیم و چه به عنوان «استراتژی و راهبرد»، خود اجرا و نظارت «فراندوم» نیازمند به زیرساخت‌های دموکراتیک و مستقل از حاکمیت مطلقه فقهاتی می‌باشد؛ و بدون زیرساخت‌های مناسب دموکراتیک و مستقل امکان دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده فراندوم وجود ندارد. ○

ادامه دارد



میزگرد مستضعفین

سوال شانزدهم

تئوری «جنبش فیمینیستی» زنان ایران در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

البته این جنبش ضد استبدادی جامعه ایران تحت هژمونی جنبش دانشجویی در سال‌های آغازین دهه ۴۰ یعنی سال‌های ۴۰ و ۴۱ تا ۱۵ خرداد ۴۲ با ظهور «جنبش ارتجاعی فقاهتی و زن‌ستیزانه» حوزه‌های فقهی تحت هژمونی خمینی دچار انحراف تاریخی گردید که پس از چهار سال رکود و انحراف، از سال ۴۴ با ظهور «جنبش چریکی و مسلحانه مدرن» متأثر از جنبش‌های پیشاهنگی کوبا و چین و الجزائر و خلق فلسطین، دوباره «جنبش ضد استبدادی» به انحراف کشیده شده توسط جنبش فقاهتی ۱۵ خرداد، در چرخه جنبش چریکی مدرن پیشاهنگی (که برای یک دهه از سال ۴۴ تا ۵۵ بر جامعه ایران مسلط بود) باز تولید گردید که البته از نیمه دوم سال ۵۵ به علت شکست «جنبش چریکی مدرن پیشاهنگی» در جامعه ایران در خلاء «جنبش سیاسی» ایران از سال ۵۶ با اعتلای «جنبش ضد استبدادی» (همه جانبه توده‌ای و فراگیر جامعه ایران)، «جنبش چریکی مدرن پیشاهنگی» جای خود را به «جنبش ضد استبدادی» توده‌ای مردم ایران داد؛ که بدون رهبری درون‌جوش و بدون سازماندهی دینامیک و بدون برنامه‌ریزی، این «جنبش ضد استبدادی» مردم ایران از سال ۵۶ به صورت فراگیر و همه جانبه روند رو به اعتلای خود را آغاز کرد؛ که فقدان رهبری درون‌جوش و فقدان سازماندهی و تشکیلات و برنامه جنبش ضد استبدادی مردم ایران در این فرایند باعث گردید تا از سال ۵۷ شرایط برای باز تولید «جنبش فقاهتی» ارتجاعی سال‌های ۴۱ - ۴۲ فراهم بشود.

البته شکست «جنبش پیشگامی» ارشاد شریعتی، فونکسیون اجتماعی برعکس شکست جنبش‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی (پیرو حزب طراز نوین لنین و ارتش خلقی مائو و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای) داشت، چراکه برعکس جنبش‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی که حرکت آنها محدود و محصور به جریان‌های روشنفکری جامعه ایران می‌شدند و حداکثر در سطح دانشگاه‌های ایران محصور می‌گردیدند و هرگز این جنبش‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی نتوانستند از بدنه جامعه ایران به سمت قاعده و توده‌ها و زحمتکشان شهر و روستا نفوذ نمایند، جنبش ارشاد شریعتی به علت پتانسیل دینی این جنبش و به علت دینی بودن جامعه ایران و به علت تکیه شریعتی در عرصه استراتژی خود بر قدرت عظیم انرژی دین در جامعه ایران، توانست برای اولین مرتبه در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دامنه «جنبش پیشگامی» خود را از محدوده بدنه و اقصای میانی جامعه ایران، به عرصه «قاعده و توده‌های پائینی» جامعه ایران بکشاند؛ و توسط این اعتلا بود که شرایط برای سونامی آزادسازی نیروهای قاعده جامعه ایران در فرایند «جنبش ضد استبدادی پساشکست جنبش پیشاهنگی چریک‌گرایی و در غیبت جنبش سیاسی ایران در سال‌های ۵۶ - ۵۷ فراهم گردید»؛ که صد البته این انرژی

در نتیجه بدین ترتیب بود که به علت فراهم شدن شرایط، بسترها جهت موج‌سواری روحانیت حوزه فقاهتی تحت هژمونی خمینی با شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» و در راستای کسب قدرت سیاسی در چارچوب نظریه شخصی «ولایت فقیه» خمینی فراهم گردید، شکست «جنبش پنج ساله ارشاد شریعتی» (که از سال ۴۷ تا آبان ۵۱ ادامه داشت) به علت رهبری فردی خود شریعتی و عدم توانایی او در سازماندهی و پرورش کادرها و برنامه‌ریزی و ناتوانی در تدوین و تنظیم تئوری‌های جنبش پیشگامی (که مبین استراتژی شریعتی و خط افتراق جنبش ارشاد شریعتی با جنبش سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی، اعم از حزب طراز نوین لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای بود و به علت تکیه شریعتی بر تئوری‌های عام و کلی مذهبی و سیاسی و تشکیلاتی و اقتصادی، بدون دستیابی به تئوری‌های کنکریت در عرصه استراتژی و ایدئولوژی و اقتصاد سیاسی و تاکتیکی و جهت پرورش کادرهای همه جانبه و ارائه تحلیل‌های مشخص از شرایط مشخص جهت تعیین وظایف مشخص) باعث گردید تا به

در نتیجه بدین ترتیب بود که به علت فراهم شدن شرایط، بسترها جهت موج‌سواری روحانیت حوزه فقاهتی تحت هژمونی خمینی با شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» و در راستای کسب قدرت سیاسی در چارچوب نظریه شخصی «ولایت فقیه» خمینی فراهم گردید، شکست «جنبش پنج ساله ارشاد شریعتی» (که از سال ۴۷ تا آبان ۵۱ ادامه داشت) به علت رهبری فردی خود شریعتی و عدم توانایی او در سازماندهی و پرورش کادرها و برنامه‌ریزی و ناتوانی در تدوین و تنظیم تئوری‌های جنبش پیشگامی (که مبین استراتژی شریعتی و خط افتراق جنبش ارشاد شریعتی با جنبش سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی، اعم از حزب طراز نوین لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای بود و به علت تکیه شریعتی بر تئوری‌های عام و کلی مذهبی و سیاسی و تشکیلاتی و اقتصادی، بدون دستیابی به تئوری‌های کنکریت در عرصه استراتژی و ایدئولوژی و اقتصاد سیاسی و تاکتیکی و جهت پرورش کادرهای همه جانبه و ارائه تحلیل‌های مشخص از شرایط مشخص جهت تعیین وظایف مشخص) باعث گردید تا به



عظیم آزاد شده (در غیبت فیزیکی خود شریعتی و در غیبت رهبری درون‌جوش و دینامیک جنبش ضد استبدادی و در غیبت جنبش سیاسی ایران و در غیبت سازماندهی و تشکیلات و برنامه و استراتژی و هدایت‌گری جنبش شکست‌خورده پیشگامی ارشاد شریعتی) هر چند در آغاز اعتلای جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ - ۵۷ بستری آماده جهت قیام انفجاری و سونامی‌وار توده‌های شهر و روستاهای ایران گردید، اما اوج فاجعه اینجا بود که به موازات تثبیت هژمونی روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای و تثبیت رهبری خمینی و بازتولید جنبش ارتجاعی و انحرافی زن‌ستیزانه فقه‌ای سال‌های آغازین دهه ۴۰ و تثبیت شعار انحرافی و ارتجاعی و ضد دموکراتیک «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» و قرار گرفتن عکس خمینی در ماه، تمامی نیروهای آزاد شده «جنبش پیشگامی ارشاد شریعتی»، در خدمت جنبش فقه‌ای و زن‌ستیزانه بازتولید شده روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای تحت هژمونی خمینی درآمد.

لذا از آنجا بود که همان جنبش ضد استبدادی که از سال ۵۶ به صورت انفجاری و فراگیر و همه‌جانبه در شهر و روستاهای سیلان پیدا کرده بود و نسبت به جمعیت ایران فراگیرترین و عظیم‌ترین جنبش ضد استبدادی تاریخ بشر گردیده بود، با تثبیت رهبری روحانیت حوزه‌های فقه‌ای موج‌سوار و از راه رسیده و صفر کیلومتر و دگماتیست بر جنبش ضد استبدادی فوق، از نیمه دوم سال ۵۷ بستر بازتولید جنبش ارتجاعی فقه‌ای سال‌های آغازین دهه ۴۰ گردید و همین «بازتولید آن جنبش ارتجاعی فقه‌ای» از نیمه دوم سال ۵۷ بود که باعث گردید تا در فرایند پساانقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، روحانیت حوزه‌های فقه‌ای آن جنبش ارتجاعی فقه‌ای دگماتیستی، تمامی تلاش خود را در جهت تثبیت حاکمیت خود بر مؤلفه‌های سه‌گانه قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت معرفتی (در چارچوب نظریه شخصی ولایت فقیه خمینی) متمرکز کردند و در چارچوب تثبیت حاکمیت روحانیت حوزه‌های فقه‌ای آن جنبش بازتولید شده ارتجاعی فقه‌ای بر مدیریت سیاسی و اقتصادی و معرفتی جامعه ایران بود که «فقه دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای» نهادینه گردید و به صورت قانون اساسی و قوانین زیرمجموعه آن درآمد؛ و به موازات نهادینه شدن رهبری آن جنبش بازتولید شده ارتجاعی سال‌های آغازین دهه ۴۰ و نهادینه شدن فقه دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای و نهادینه شدن نظریه شخصی «ولایت فقیه» خمینی بود که هیولای رژیم مطلقه فقه‌ای به عنوان سنتز همه عوامل فوق متولد گردید؛ و ظهور همین هیولای قدرت بود که باعث گردید تا آن انقلاب ضد استبدادی توده‌های ایران از همان بدو تولد خود مرده بدنیا بیاید.

البته شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (که معلول انحراف جنبش ضد استبدادی ۵۶ - ۵۷ در عرصه رهبری و در فقدان سازماندهی و تشکیلات و رهبری دینامیک و درون‌جوش و در غیبت جریان‌های جنبش سیاسی ایران بود) مانند شکست انقلاب مشروطیت

و شکست جنبش دموکراسی‌خواهانه مصدق (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) باعث گردید تا سرفصلی نوین در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ ساله مردم ایران بوجود بیاید، فراموش نکنیم که در تاریخ ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، «سه سرفصل تاریخی» وجود دارد که این سه سرفصل تاریخی باعث گردیده است تا پروسه استحاله حرکت «جنبش‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه و رهائی‌بخش» مردم ایران دچار تغییر کیفی بشود. این سه سرفصل عبارتند از:

الف - شکست انقلاب مشروطیت.

ب - شکست جنبش دموکراسی‌خواهانه مردم ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و به وسیله امپریالیسم آمریکا).

ج - شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷، در خصوص فونکسیون «شکست انقلاب مشروطیت» در عرصه تغییر کیفی جنبش‌های تحول‌خواهانه جامعه ایران باید:

اولاً به ظهور اولین «جنبش قهرآمیز توده‌ای» تحت رهبری ستارخان و باقرخان اشاره کنیم که با ظهور این جنبش قهرآمیز توده‌ای، تمامی جنبش‌های پیشاانقلاب اول مشروطیت و پساانقلاب اول مشروطیت ایران، تحت تأثیر خود قرار داد و آن جنبش قهرآمیز توده‌ای با فتح تهران توانست دوران استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار را به پایان برساند.

ثانیاً باید به ظهور جنبش‌های عدالت‌خواهانه منطقه‌ای دهه بعد از فتح تهران تا کودتای امپریالیستی - انگلیسی رضاخان - سیدضیاء اشاره کنیم که در فرایند پساانقلاب دوم مشروطیت به موازات سرکوب جنبش ضد استبدادی مردم ایران، این جنبش‌های منطقه‌ای (کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان) ظهور کردند، هر چند که «ظهور آنها تحت تأثیر انقلاب اکتبر روسیه بود» ولی فونکسیون اجتماعی تاریخی این جنبش‌ها در عرصه حرکت ۱۵۰ ساله تحول‌خواهانه مردم ایران خود معرف تغییر کیفی در حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران بودند.

اما در رابطه با شکست جنبش دموکراسی‌خواهانه مردم ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا) و فونکسیون آن در جنبش‌های ۱۵۰ ساله تحول‌خواهانه مردم ایران به عنوان سرفصلی که عامل تغییر کیفی در روند جنبش‌های حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران گردید، باید عنایت داشته باشیم که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هر چند «جنبش دموکراسی‌خواهانه مردم ایران شکست خورد» و هرچند در سال‌های ۴۱ تا ۱۵ خرداد ۴۲ با ظهور جنبش ارتجاعی فقه‌ای و زن‌ستیز، جنبش ضد استبدادی مردم ایران برای برهه‌ای از تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران دچار انحراف و عقب‌گرد شد و هر چند بازتولید همین جنبش ارتجاعی فقه‌ای

و زن‌ستیز از نیمه دوم سال ۵۷ بود که عامل اصلی شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران شد و هر چند کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ باعث بازتولید رژیم توتالیتر پهلوی و دستگاه‌های مخوف سرکوبگر او از ساواک تا نیروهای نظامی و انتظامی این رژیم گردید، با همه این احوال، همین عوامل باعث گردیدند تا در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲، جنبش ضد استبدادی مردم به صورت فراگیر و همه جانبه تحت هژمونی جنبش دانشجویی و جنبش چریک‌گرائی و جنبش پیشگامی ارشاد شریعتی، روندی رو به اعتلا پیدا کند، آنچنانکه اگر در این رابطه دآوری کنیم که خروجی نهائی جنبش ضد استبدادی ۲۵ ساله پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود که باعث گردید تا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران تکوین و اعتلا پیدا کند، دآوری غیر واقع‌گرایانه‌ای نکرده‌ایم.

برای فهم این موضوع تنها کافی است که بدانیم که تمامی مبارزه جریان‌های جنبش سیاسی ایران در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بدون استثناء تا انقلاب ۵۷ دارای جوهر ضد استبدادی و ضد رژیم توتالیتر پهلوی بودند و اکثریت قریب به اتفاق آنها خواهان سرنگونی رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی بودند؛ و تقریباً هیچکدام از آن جریان‌ها معتقد به استحاله‌پذیری رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی نبودند؛ که صد البته همه این‌ها محصول شجره خبیثه کودتای امپریالیسم آمریکا در ۲۸ مرداد ۳۲ بود.

بنابراین آنچنانکه شکست انقلاب مشروطیت باعث عمده شدن جوهر «عدالت‌طلبانه» در تمامی مبارزه جریان‌های جنبش سیاسی پساشکست انقلاب دوم مشروطیت گردید، شکست «جنبش دموکراسی‌خواهانه» مردم ایران توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا، عامل عمده شدن جوهر «ضد استبدادی» در تمامی مبارزه جریان‌های جنبش سیاسی ایران گردید؛ که البته این جوهر «ضد استبدادی» مبارزه جریان‌های جنبش سیاسی ایران در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲، تأثیر دو مؤلفه‌ای متضادی بر حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران داشته است، چرا که آنچنانکه این جوهر «ضد استبدادی» مبارزه جریان‌های جنبش سیاسی ایران باعث گردید تا تمامی پتانسیل جامعه ایران به طرف سرنگونی رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی متمرکز گردد و همین امر عامل سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی شد، از زاویه دیگر همین عمده شدن جوهر «ضد استبدادی» مبارزه جریان‌های سیاسی باعث گردید تا نه تنها توده‌های قاعده جامعه ایران، حتی تمامی جریان‌های جنبش سیاسی ایران «بدون فهم جوهر ارتجاعی شعار سرنگونی رژیم پهلوی خمینی تحت هژمونی او قرار گیرند» و عکس او را در سطح کره ماه قرار دهند و شعار «به کوری چشم شاه / عکس امام تو ماهه» بلند کنند؛ و همین ضعف بود که باعث گردید تا بدون فهم جوهر توتالیتری نظریه شخصی «ولایت فقیه» خمینی، جنبش ضد استبدادی ۲۵ ساله پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در تحلیل نهائی با ظهور هیولای رژیم مطلقه فقاهتی، یک رژیم توتالیتر بسیار مخوف‌تر

از رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی توسط انقلاب ضد استبدادی ۵۷ جایگزین و جانشین آن کنند.

بی‌شک عامل اصلی پیروزی روحانیت فقاهتی و عامل اصلی پیروزی موج‌سواران از راه رسیده صفر کیلومتر بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران از نیمه دوم سال ۵۷ و عامل اصلی تثبیت هژمونی خمینی بران جنبش ضد استبدادی مردم ایران و عامل اصلی بازتولید جنبش ارتجاعی فقاهتی و زن‌ستیزانه سال‌های آغازین دهه ۴۰ روحانیت حوزه‌های فقاهتی، همان شعار «سرنگونی شاه» یا شعار «شاه باید برود» خمینی بود. نیاز به تکرار و تاکید مجدد است که اگر جریان‌های جنبش سیاسی ایران در آن شرایط تندبیج تاریخی به این حداقل تئوری مسلح بودند که «هر گونه جنبش ضد شاه و ضد پهلوی نمی‌تواند جنبش ضد استبدادی باشد و نمی‌تواند مثبت و مترقی باشد و جنبش ارتجاعی فقاهتی و زن‌ستیزانه فوق توسط شعار ضد شاه از آغاز در تلاش مشارکت و کسب قدرت سیاسی بوده است، هرگز و هرگز جریان‌های جنبش ضد استبدادی سیاسی ایران حاضر نمی‌شدند تا تن به قبول هژمونی روحانیت فقاهتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران بدهند»؛ و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که اگر دیدیم که در سال ۵۷ جنبش کارگری ایران حاضر به قبول هژمونی خمینی و روحانیت فقاهتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران شدند و اگر دیدیم که جنبش حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران حاضر به قبول هژمونی خمینی و روحانیت فقاهتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ شدند و اگر دیدیم که جنبش دانشجویی ایران حاضر به قبول هژمونی خمینی و روحانیت فقاهتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران شدند و اگر دیدیم که جنبش زنان ایران برای اولین بار در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران علیرغم جوهر زن‌ستیزانه اسلام فقاهتی حاضر به قبول هژمونی خمینی و روحانیت فقاهتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ شدند و اگر دیدیم که طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی جامعه ایران حاضر به قبول هژمونی خمینی و روحانیت فقاهتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران شدند و اگر دیدیم که حتی زحمتکشان روستاهای ایران علیرغم جوهر استثمارگرایانه اسلام فقاهتی حاضر به قبول هژمونی خمینی و روحانیت فقاهتی بر جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران شدند، همه اینها معلول و سنتز انحراف جریان‌های جنبش سیاسی در عدم تمیز بین مبارزه ضد شاه و ضد پهلوی با مبارزه ضد استبدادی بوده است، چراکه جنبش سیاسی ایران در سال ۵۷ فاقد تئوری استبداد بود؛ و در این رابطه جا دارد، در این جا دآوری کنیم که با چنین رویکرد انحرافی به جنبش ضد استبدادی، اگر صد بار دیگر هم جامعه ایران اقدام به انقلاب ضد استبدادی بکنند، باز با رفتن رژیم‌های توتالیتر قبلی، رژیم‌های مخوف‌تری جانشین آنها می‌شوند. ○

ادامه دارد



کرده است تا به صورت تطبیقی (نه مانند دهه ۴۰ به صورت انطباقی) مبارزه برای جامعه ایران و برای روشنفکران و برای جنبش‌های «پیشگام و پیشرو و پیشاهنگ» به صورت یک ایمان درآورد؛ و این رسالت بزرگ قطعاً در سال‌های ۵۸ و ۵۹ برای آرمان مستضعفین مطرح نبوده است، چرا که جامعه و روشنفکر و فرد و جمع ایرانی در سال‌های ۵۸ و ۵۹ مبارزه جامعه‌سازانه به عنوان یک عقیده و یک ایمان قبول داشتند. دغدغه آرمان مستضعفین در سال‌های ۵۸ و ۵۹ سازماندهی مبارزه اجتماعی پیشگامان جامعه ایران بود نه ایجاد انگیزه مبارزه که امروز محور وظایف نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.

یادمان نرود که از خرداد ۵۵ که جنبش پیشگامی ایران در ادامه جنبش ارشاد شریعتی به صورت درون تشکیلاتی حرکت خود را آغاز کرده است و در فرایندهای مختلف در طول ۴۱ یکسال گذشته، از آرمان مستضعفین تا نشر مستضعفین و از خرداد ۵۵ تا خرداد ۸۸ الی الان، «بزرگترین رسالت خود را بیرون آوردن اندیشه‌های اقبال و شریعتی از لای کتاب‌ها به عرصه اجتماع و از فرایند کویریات به فرایند اجتماعیات و از عرصه آکادمی دانشگاه‌ها به صحنه اجتماعی بوده است» و در راستای این مسئولیت بزرگ بوده است که در طول ۴۱ سال گذشته چه در فرایند سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و چه در فرایند جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، چه در عرصه حرکت‌های درون تشکیلاتی و چه در عرصه حرکت‌های بیرون تشکیلاتی، چه در مبارزه علنی و چه در

فراموش نکنیم که بزرگترین دستاورد استراتژی آگاهی‌بخش معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی برای جوامع مسلمین و برای جامعه فقهمزده ایران این بود که «اگر اسلام قرآن و پیامبر اسلام با رویکرد تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیست) تعریف و تبیین و تشریح بشود، علاوه بر اینکه می‌تواند راهنمای عمل برای جامعه امروز ما بشود، مهم‌تر از آن اینکه این اسلام می‌تواند انگیزه فردی و اجتماعی جهت مبارزه با ستم‌های طبقاتی و آپارتایدی نژادی و آپارتایدی جنسیتی و آپارتایدی مذهبی و قومی و ملیتی و ستم سیاسی و غیره نیز بشود.»

بی‌شک در دیسکورس اقبال و شریعتی «اسلام حکومتی با اسلام جامعه‌ساز سیاسی متفاوت می‌باشد» یعنی به همان اندازه که اسلام قرآن و اسلام نهج‌البلاغه با اسلام حکومتی فاصله دارد، شریعتی طرفدار اسلام سیاسی و اسلام اجتماعی می‌باشد؛ و از اسلام حکومتی بیزار می‌باشد، چراکه استراتژی بعثت انبیاء ابراهیمی راه رهائی مستضعفین یا ستم‌کشیدگان تاریخ بشر از زنجیرهای ستم می‌باشد.

باری بدین ترتیب بود که نشر مستضعفین در طول ۹ سال گذشته، برعکس آرمان مستضعفین سال‌های ۵۸ و ۵۹ نوک پیکان مبارزه ایدئولوژیک بیرون تشکیلاتی خود را در جهت مقابله با این آفت قرار داده است که از دهه هفتاد و هشتاد الی الان به صورت گفتمان مسلط بر جامعه ایران درآمده است. لذا در این رابطه می‌باشد که در طول ۹ سال گذشته حیات سیاسی نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بزرگترین مسئولیت و وظیفه خود ایجاد انگیزه مبارزه جامعه‌سازانه در جامعه ایران می‌باشد، زیرا در رویکرد نشر مستضعفین تا زمانیکه در یک جامعه روحیه مبارزه با ستم‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و جنسیتی و نژادی و مذهبی و قومی و ملیتی به صورت یک ایمان در وجدان فردی و اجتماعی و تاریخی آن جامعه درنیاید، رویکرد تغییر، چه تغییر از پائین و چه تغییر از درون و چه تغییر از بالا و حتی چه تغییر از بیرون حاصل نخواهد شد.

باز به همین دلیل بوده است که در ۹ سال گذشته نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته تلاش کرده است تا جهت مبارزه ایدئولوژیکی با رویکرد سترون‌ساز و اخته‌کننده فوق علاوه بر مبارزه با اسلام فقهاتی و مبارزه با اسلام روایتی و زیارتی و مبارزه با اسلام صوفیانه دنیاگریز و اختیارستیز و فردگرا و درون‌نگر و علاوه بر مبارزه همه جانبه با اسلام فلسفی یونانی‌زده و مجرداندیش و بیگانه با واقعیت ارسطویی و افلاطونی و علاوه بر مبارزه با رویکرد لیبرالیستی در مؤلفه‌های مختلف اقتصادی و معرفتی و اخلاقی و حتی سیاسی آن در چارچوب دموکراسی افقی و عمودی، پیوسته بر این باور بوده است و پیوسته در این رابطه تلاش

مبارزه غیر علنی، چه در چارچوب مبارزه در فضای واقعی و چه در چارچوب مبارزه در فضای مجازی، پیوسته بر این باور بوده‌ایم که «برای اینکه بتوانیم اندیشه‌های معلم کبیرمان شریعتی و محمد اقبال لاهوری از لای کتاب‌ها و آکادمی‌ها و دانشگاه‌ها به عرصه جامعه بکشانیم، می‌بایست قبل از هر چیز این اقیانوس اندیشه‌های متمیزه و پراکنده را در عرصه مبناسازی تئوریک بر روی آنها کار همه جانبه تئوریک انجام دهیم، چرا که تا زمانی که اندیشه‌های شریعتی و اقبال به صورت تئوری درنیابند، آن اندیشه‌ها هر چند هم که رادیکالیزه و مترقی هم باشند، هرگز توانایی ایجاد یک متقال پراکسیس اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه‌سازانه نخواهند داشت و نمی‌توانند به عنوان راهنمای عمل اجتماعی ما قرار گیرند.»

البته اگر با رویکرد تغییر دهنده و جامعه‌سازانه به اندیشه‌های شریعتی و اقبال نگاه کنیم، در این صورت لازم است که هم کویریات و هم اسلامیات اقبال و شریعتی را از زاویه اجتماعیات نگاه کنیم، نه اینکه بخواهیم از زاویه کویریات و اسلامیات، اجتماعیات اقبال و شریعتی را تعریف نماییم؛ به عبارت دیگر تنها در یک صورت اندیشه اقبال و شریعتی می‌توانند آنچنانکه خود مدعی بودند تغییرساز و پراکسیس‌آفرین و هدایت‌گر عمل اجتماعی باشند و آن زمانی است که ما با عینک اجتماعیات، کویریات و اسلامیات اقبال و شریعتی را فهم نماییم؛ و الا اگر اسلامیات و اجتماعیات و کویریات شریعتی و اقبال را به صورت جدا از هم تعریف کنیم و بین آنها در عرصه مبناسازی تئوریک پیوند ارگانیک ایجاد نکنیم، هرگز نخواهیم توانست اندیشه‌های اقبال و شریعتی را از لای کتاب‌ها به عرصه اجتماع بکشانیم.

شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که «حیات سیاسی و اجتماعی و تاریخی یک اندیشه در گرو تولد آن اندیشه در عرصه تئوری می‌باشد» و این مسئولیتی است که در طول ۴۱ سال گذشته بر دوش آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین بوده است، چراکه باید بگوئیم متأسفانه تا کنون در این عرصه «انبان جنبش ارشاد شریعتی و اقبال خالی می‌باشد» و آنچه در طول نزدیک به یک قرن گذشته در باب اقبال و شریعتی گفته و نوشته شده است، بیش از آنکه در راستای تئوری‌سازی از اندیشه‌های آنها بوده باشد، بیشتر جنبه دانستنی دارد تا جنبه تئوریک.

باری، در این رابطه است که نشر مستضعفین در طول ۹ سال گذشته حیات سیاسی خود تلاشی همه جانبه‌ای در عرصه مبناسازی تئوری اندیشه‌های اقبال و شریعتی داشته است. فراموش نکنیم که از سال ۶۰ پس از بحران فراگیر سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران جهت بازسازی تشکیلاتی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران بعد از پلنوم تصمیم گرفته شد تا توسط دو فرایند:

۱ - جمع‌بندی از گذشته.

۲ - کسب صلاحیت، عمل بازسازی تشکیلات صورت پذیرد؛ و در رابطه با فرایند اول این استراتژی بازسازی تشکیلات یعنی فرایند جمع‌بندی از

گذشته بود که به خلاء مبناسازی تئوری در حرکت خود واقف گشتیم و دریافتیم که اندیشه‌ها به خصوص در شکل متمیزه آن هرگز نمی‌توانند حرکت ارگانیزه شده اجتماعی و سیاسی و تشکیلاتی ایجاد نمایند و یکی از عوامل بحران‌ساز تشکیلات سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران از نیمه دوم سال ۵۹ در همین رابطه آسیب‌شناسی کردیم، چراکه تا قبل از بحران ۵۹ - ۶۰ سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران بر این باور بودیم که توسط اندیشه در عرصه استراتژی سه فرایندی تبلیغ و ترویج و تهییج، اگر جوهر اندیشه ما رادیکالیزه و مترقی باشد، می‌توانیم به حرکت ارگانیزه شده دست پیدا کنیم؛ اما در عرصه عمل اجتماعی سال‌های ۵۹ - ۶۰ دریافتیم که این باور ما غلط است، چراکه تا زمانی که اندیشه بدل به تئوری نگردد، استراتژی سه فرایندی تبلیغ، ترویج و تهییج خود آب در هاون کوبیدن می‌باشد.

آنچنانکه دیدیم خود شریعتی در عرصه پنج سال جنبش ارشاد شریعتی (۴۷ تا ۵۱) در چارچوب این استراتژی سه مرحله‌ای تبلیغ و ترویج و تهییج حتی نتوانست یک متقال حرکت ارگانیزه شده اجتماعی و سیاسی و تشکیلاتی ایجاد نماید. آنچنانکه در این رابطه دیدیم که به مجرد خاموش شدن چراغ حسینیه ارشاد در آبان ماه سال ۵۱ کل حرکت شریعتی خاموش شد و حرکت شریعتی به صورت چند جلد کتاب و چند نوار خلاصه گردید و شور اجتماعی ایجاد شده در جامعه ایران، به علت اینکه در غیبت حرکت ارگانیزه شده اجتماعی و سیاسی و تشکیلاتی نتوانست هدایت‌گری بشود، یا گرفتار جریان پیشاهنگی بحران‌زده چریکگرایی مدرن شد و یا به صورت لشکر بادی‌آورده در خدمت موج‌سواران از راه رسیده صفر کیلومتر سردمداران اسلام دگماتیسم فقهاتی در سال‌های ۵۷ تا ۵۹ درآمد.

بنابراین مطابق این رویکرد بود که ما در فرایند اول برونی شدن حرکت سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران در سال‌های ۵۸ و ۵۹ رسالت خودمان را در رابطه با دو معلم کبیرمان شریعتی و اقبال تنها طرح مکانیکی اندیشه‌های آنها تعریف می‌کردیم. بدون آنکه عنایت داشته باشیم که اندیشه تا زمانی که وارد چرخه مبناسازی تئوری نشوند هرگز نخواهند توانست یک متقال پراکسیس ارگانیزه شده اجتماعی و سیاسی و تشکیلاتی ایجاد نمایند. از مرحله پس‌اپلنوم سال ۶۰ بود که به جایگاه «تئوری در برابر اندیشه» و به عظمت «خندق بین تئوری و اندیشه» پی بردیم؛ و دریافتیم که اگر از مبارزه اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی سخن می‌گوئیم، پیش از شروع مبارزه باید از خودمان بپرسیم که «تئوری مبارزه ما برای دستیابی به استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی کدام است؟» یعنی «با کدامین تئوری برای خود و تشکیلات و جنبش و جامعه مبارزه جنبشی در چارچوب استراتژی پیشگامی تبیین می‌نماییم و توسط آن با استراتژی پیشاهنگی در اشکال مختلف حزب طراز نوین لنینیستی و ارتش خلقی مانونیستی و چریکگرایی مدرن رژی دبره‌ای مرزبندی می‌نماییم؟» و یا «در چارچوب کدامین تئوری مبارزه، دوستان و دشمنان



و اهداف تاکتیکی و استراتژی مبارزه خود را تعیین می‌کنیم؟» و یا اینکه «اگر می‌گوئیم آزادی و دموکراسی، با کدامین تئوری این آزادی و دموکراسی را تعریف و تبیین می‌نمائیم؟»

آیا با تئوری لیبرالیستی آزادی را تعریف و تبیین می‌کنیم یا با تئوری سوسیالیستی؟ یعنی تنها برای مشخص کردن رویکرد ما به دموکراسی و آزادی کافی نیست که این کلام شریعتی را تابلو کنیم که می‌گفت: «ای آزادی چه سختی‌ها که برای تو کشیده‌ام و چه رنج‌ها که برای تو برده‌ام. اما هرگز خود را به استبداد نخواهم فروخت در این راه معلم علی است و مریام مصدق مردی که هفتاد سال برای آزادی نالید و هرگز خود را به استبداد فروخت»، این تنها یک شعار است، نه تئوری دموکراسی و آزادی؛ بنابراین تا زمانی که یک رویکرد و شعار و اندیشه بدل به تئوری نشود، از آن اندیشه نمی‌تواند برنامه و پراکسیس رویش نماید و یا در خصوص سوسیالیسم و حتی عدالت و اخلاق و غیره باز همین قصه جاری و ساری می‌باشد.

در نتیجه از اینجا بود که نشر مستضعفین در طول ۹ سال گذشته حرکت خود، بزرگترین رسالت خود در عرصه بازسازی تشکیلاتی و حرکت اجتماعی اعم از افقی و عمودی، از همان آغاز تا به امروز «مبناسازی تئوری» تعریف کرده است؛ و در طول ۹ سال گذشته تلاش مستمر داشته است تا در عرصه «مبناسازی تئوریک» بر استراتژی سه مرحله‌ای:

۱ - تئوری‌های عام.

۲ - تئوری‌های خاص.

۳ - تئوری‌های مشخص، تکیه نماید.

به این ترتیب که در عرصه تئوری‌های عام در ۹ سال گذشته تلاش ما بر این امر قرار داشته است که با تاسی از «درس‌های اول و دوم اسلام‌شناسی ارشاد» شریعتی، توسط «اجتهاد در اصل توحید»، میانی تئوری‌های عام خود در عرصه‌های توحید فلسفی و توحید تاریخی و توحید اجتماعی و توحید انسانی تبیین و تعریف کرده‌ایم و در عرصه تئوری‌های خاص در ۹ سال گذشته، از سوسیالیسم تا دموکراسی و آزادی و تا اخلاق و غیره، در چرخه «مبناسازی تئوریک» عمل کرده‌ایم، همانطوری که در عرصه تئوری مشخص تلاش کرده‌ایم در کادر تکیه بر تحلیل مشخص و شرایط مشخص و تئوری مشخص به تبیین امور اجتماعی و سیاسی و غیره بپردازیم.

البته طرح این موضوع نباید برای شما تداعی کننده این امر بشود که فکر کنید که ما می‌خواهیم با طرح این دستاوردهای نشر مستضعفین در ادامه راه آرمان مستضعفین چنین ادعا کنیم که حرکت نشر مستضعفین تمام و کامل است. اصلاً و ابداً، چراکه اصلاً خود این ادعا به معنای مرگ حرکت و تئوری و اندیشه می‌باشد. منظور ما در اینجا علاوه بر طرح مسئولیت سترگ خود، تبیین مراحل استراتژی سه مرحله‌ای

نشر مستضعفین می‌باشد همان استراتژی سه مرحله‌ای که فوقاً مطرح کردیم که عبارتند از:

۱ - جمع‌بندی از گذشته حرکتمان.

۲ - کسب صلاحیت.

۳ - بازسازی حرکت چه در عرصه درونی و چه در عرصه برونی.

برای مثال یکی از ضعف‌های عمده نشر مستضعفین در این شرایط (مانند سال‌های ۵۸ و ۵۹ آرمان مستضعفین) ضعف در کادرهای همه جانبه است؛ که کادر همه جانبه به صورت غیر مطلق در کادر «اصل وحدت فرد و مسئولیت» با تکیه بر سه مؤلفه «بینش و منش و روش» یا سه مؤلفه «شناخت تئوریک و خصائل انقلابی و تجربه کار میدانی» تعریف می‌گردد.

پر بیداست که مطابق این رویکرد و تعریف ما از کادر همه جانبه با سه مشخصه فوق، هرگز در عرصه پرورش کادر همه جانبه برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران گرفتار انسان‌های تک بعدی سال‌های ۵۸ و ۵۹ آرمان مستضعفین نمی‌شویم. پر واضح است که پس از ۹ سال تلاش مستمر نشر مستضعفین در این عرصه اینک در شرایطی قرار گرفته‌ایم که نیروهای هوادار جنبش پیشگامان مستضعفین می‌توانند با تکیه بر این سه مؤلفه به صورت هسته‌های خودش اقدام به تربیت و پرورش کادرهای سه مؤلفه‌ای بکنند. البته لازمه و مقدمه این امر آن است که قبل از هر امر به خود تکیه نمائیم و از رویکرد مطلق‌گرائی پرهیز کنیم، چراکه آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در این رابطه به ما یاد داده است «تا آن زمان که به کس بودن دیگران بنزیم حسرت کس شدن در دل ما باقی خواهد ماند.»

بنابراین وقت آن فرا رسیده است تا به خود اعتماد کنیم و در این چارچوب نه به صورت فردی بلکه در شکل جمعی گام برداریم و از خود و هسته‌های خودجوش خود در هر کجا که هستیم کادر سه مؤلفه‌ای که شناخت به تئوری دارند و دارای خصائل نسبی انقلابی می‌باشند و در عرصه پراکسیس روزمره و کنکریت دارای تجربه نسبی رو به تکامل می‌باشند، بسازیم.

بدین ترتیب است که داستان سیمرغ منطق الطیر عطار در حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مادیت خارجی پیدا می‌کند. همان داستانی که طبق گفته عطار مرغان برای دیدن سلطان خود سیمرغ که در کوه قاف قرار داشت عزم حرکت کردند اما به علت سختی و دوری راه دسته دسته این مرغان در مسیر تلف شدند تا اینکه وقتی به قله قاف رسیدند خود را دیدند، پس شروع کردن به شمردن خود دریافتند که سی عدد مرغ بیشتر نمانده است پس فهمیدن که سیمرغ خود آنها هستند. ○

پایان

حکومت و داعش: شکست نهایی نظامی داعش

استیلا داعشی بر عراق در سال ۲۰۱۴

بعد دوم ساختاری رویکرد داعش بعد نظامی این جریان می‌باشد که به‌صورت عمده از همان ارتش سابق صدام حسین تشکیل یافته است؛ و اکثریت مطلق آن‌ها سنی می‌باشند، بنابراین پس از اشغال نظامی عراق (در سال ۲۰۰۳ توسط جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا و انحلال ارتش عراق) نیروهای ارتش صدام حسین عامل تعیین کننده تکوین ماشین نظامی داعش شدند؛ و اما به لحاظ اعتقادی رویکرد داعش معتقد به فقه حکومتی جهادی فرقه‌گرایانه ابن تیمیه می‌باشند که از اوایل قرن هیجدهم در سرزمین عربستان این فقه جهادی ابن تیمیه به‌صورت دو جنبش قبیله‌ای و مذهبی مادیت پیدا کردند که جنبش قبیله‌ای تحت مدیریت محمد بن آل سعود بود، در صورتی که جنبش مذهبی تحت مدیریت محمد بن عبدالوهاب تکوین پیدا کرد؛ و البته در اواسط قرن هیجدهم یک ائتلاف بین جنبش قبیله‌ای محمد بن آل سعود و جنبش مذهبی و فقهی محمد بن عبدالوهاب صورت گرفت که این پیوند باعث گردید تا الی الان شرایط سیاسی و مذهبی کل منطقه خاورمیانه و در رأس آن‌ها عربستان عوض گردد؛ زیرا این پیوند بالاخره باعث گردید تا در قرن نوزدهم و بیستم (با حمایت امپریالیسم انگلیس) فقه جهادی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به قدرت و حکومت و دولت برسد.

البته فقه جهادی ابن تیمیه با فقه حکومتی محمد بن عبدالوهاب از اواخر قرن بیستم به‌صورت دو شاخه منفک از هم در منطقه جاری و ساری گشتند. اصول مبنائی فقه جهادی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب عبار تند از:

در نتیجه در این رابطه بود که جهان سرمایه‌داری پس از اشغال نظامی عراق در سال ۲۰۰۳ و ساقط کردن حکومت صدام حسین دو دستی کشور عراق را تحویل (فقه حکومتی فرقه‌گرایانه شیعه حاکم بر ایران) دادند تا توسط تکوین هلال شیعه در منطقه شرایط جهت ایجاد تعادل قدرت بین دو رژیم فرقه‌گرایانه فقه حکومتی سنی تحت هژمونی رژیم مرجع عربستان سعودی و رژیم فرقه‌گرایانه فقه حکومتی شیعه مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران در راستای شعلهور شدن جنگ‌های نیابتی فرقه‌گرایانه فراهم بشود. البته جریان داعش حاضر به قبول تحلیل القاعده در رابطه با عدم امکان تکوین دولت و کشور اسلامی در کوتاهمدت در منطقه نشدند و معتقدند که توسط قدرت نظامی و سیاسی و فشار ترور و سرکوب و خشونت می‌توانند قدرت دولتی و حکومتی خود را بر جهان سرمایه‌داری و در رأس آن‌ها بر امپریالیسم آمریکا تحمیل نمایند؛ که البته آنچنانکه القاعده پیش‌بینی می‌کرد «استراتژی داعش با شکست روبرو گردید» و از فتح موصل و رقه قدرت نظامی داعش مانند مهره‌های بازی دومینو یکی پس از دیگری فرو ریخت.

ولی آنچه در این رابطه قابل توجه می‌باشد اینکه ظهور هیولای داعش از بعد از اشغال نظامی عراق در سال ۲۰۰۳ الی الان دارای ابعاد مختلف سیاسی و نظامی و اعتقادی و فرهنگی - اجتماعی می‌باشد که این ابعاد مختلف ساختاری داعش باعث گردیده است که در این شرایط اگر چه به لحاظ نظامی داعش توسط جهان سرمایه‌داری و حمایت همه‌جانبه رژیم مطلقه فقه‌ای فرقه‌گرایانه حاکم بر ایران شکست‌خورده است، ولی به علت همان پایه‌های دیگر ساختاری داعش این رویکرد در اشکال و صورت‌های دیگر در آینده توان بازتولید دارند، چراکه «داعش به‌عنوان یک رویکرد نه یک جریان» به لحاظ سیاسی در موضع ضد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران و جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا (که عامل تحویل کشور و دولت عراق به شیعیان و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران شده‌اند) قرار دارند. البته در این رابطه برعکس القاعده (که تضاد با جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی آمریکا مطلق می‌کنند و تضاد با شیعه در مرحله دوم قرار می‌دهند) رویکرد داعش (در منطقه به علت سیاست هژمونی‌طلبانه رژیم مطلقه فقه‌ای ایران در منطقه خاورمیانه) تضاد با شیعه نسبت به تضاد با جهان سرمایه‌داری در اولویت قرار می‌دهند. بطوریکه دیدیم در دوران حاکمیت دولت داعش بر عراق و سوریه این جریان در راستای مطلق کردن تضاد خود با شیعه فرقه‌گرایانه منطقه حتی حاضر شدند تا تضاد با رژیم نژادپرست و اشغال‌گر و تروریست دولتی و متجاوز و کودکش اسرائیل را در پای تضاد با شیعه ذبح نمایند. آنچنانکه در طول حاکمیت دولت داعش در عراق و سوریه حتی یک گلوله و عملیات از طرف این جریان بر علیه اسرائیل انجام نگرفت.

۱ - «فقه همان دین است» آنچنانکه خمینی هم در کتاب «ولایت فقیه» بر این امر تأکید دارد.

۲ - «عقیده بر انسان اولویت دارد» و برعکس آنچه عیسی مسیح می‌گفت «شنبه برای انسان نیست انسان برای شنبه است»؛ بنابراین در رویکرد آن‌ها آنچنانکه در رویکرد خمینی در کتاب «ولایت فقیه» بارها تکرار شده است «انسان برای اسلام است نه اسلام برای انسان».

۳ - در این رویکرد فقهی «حلال محمد حلال است الی یوم القیامه و حرام محمد حرام است الی یوم القیامه» به عبارت دیگر در این رویکرد فقه که همه دین می‌باشد «جوهری غیر تاریخی یا بهتر است که بگوئیم جوهری فراتاریخی دارد.»

۴ - در این رویکرد «اسلام روایتی به‌عنوان پستر فهم فقه می‌باشد»، البته آن بخش از فقه قرآن هم که کمتر از ۵٪ قرآن می‌باشد به‌صورت لایتغیر و غیر اجتهادپذیر و فراتاریخی مورد تأیید طرفداران این رویکرد می‌باشد.

۵ - «فقه که در این رویکرد همه دین می‌باشد، بستر ساز نهادینه شدن رویکرد تکلیف‌گرایانه محض می‌باشد.»

۶ - «فراتاریخی دیدن فقه قرآنی و فقه روایتی در این رویکرد مانع از اجتهادپذیری فقه در عرصه اصول می‌شود.»

۷ - از آنجائیکه در این رویکرد (آنچنانکه در کتاب «ولایت فقیه» خمینی هم مورد تأیید همه‌جانبه قرار گرفته است) معتقدند که شریعت فقهی مورد اعتقاد آن‌ها باید به همان شکل دگم خود در عرصه جامعه و حکومت و دولت نیز جاری و ساری بشود، در نتیجه همین اجرای شریعت فقهی در عرصه جامعه و دولت و حکومت باعث ظهور خشونت و تأیید خشونت به‌عنوان یک امر تکلیف دینی می‌گردد؛ و در این رابطه است که داعش حتی در عروسک کودکان عراقی و سوری بمب می‌گذاشت و به‌عنوان اسباب بازی در اختیار آن‌ها قرار می‌داد و جنایت در این رویکرد در تمامی اشکال آن به‌عنوان یک اعتقاد تلقی می‌گردد، آنچنانکه در دهه ۶۰ در زندان‌های رژیم مطلقه فقه‌ای بازجویان این رژیم در هنگام سهمگین‌ترین شکنجه به زندانیان سیاسی تلاش می‌کردند با وضو و زبان روزه به این امر مهم اعتقادی خود بپردازند، چراکه جنایت و شکنجه در این رویکرد در راستای اجرای شریعت فقهی خود یک اعتقاد و ایمان می‌باشد؛ و حقوق بشر و حقوق انسان بما هو انسان اصلاً و ابداً در این دیسکورس جائی و حرمتی و اهمیتی ندارد.

باری ذکر مثال داعش به‌عنوان یک «رویکرد» در اینجا در عرصه

علل و دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران برای آن مطرح کردیم تا توسط آن ذهن‌ها را تشحیذ و آماده طرح این حقیقت بکنیم که از نظر ما «علل شکست» انقلاب ۵۷ با «دلایل شکست» این انقلاب متفاوت می‌باشند و در خصوص «علل شکست» یا شرایط مادی و عینی شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران در سال گذشته به مناسبت سالروز آن انقلاب مطرح کردیم که «شکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی» در دهه ۴۰ که بستر ساز خروج سرمایه‌داری ایران از ریل‌گذاری قبلی آن گردید و «شکست رفرم ارضی شاه - کندی» عاملی شد تا «سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی تزریق‌شده از بالا جایگزین سرمایه‌داری تاریخی ایران بشود» و در ادامه آن ظهور هیولای حاشیه‌نشینان شهری که سنتز شکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی در دهه ۴۰ بودند و ظهور هیولای استبداد مطلق سیاسی رژیم کودتائی و توتالی‌تر پهلوی در دهه ۵۰ (به علت سرمایه‌داری نفتی و رانتی و تزریقی از بالای حکومتی که تمامی سرمایه‌های مردم و مملکت در کف حکومت قرار داده است) در مرحله پساشکست پروژه رفرم ارضی شاه - کندی که حاکمیت تنها در سایه سرنیزه (و در غیبت دموکراسی و لیبرالیسم در تمامی اشکال حداقلی آن) می‌توانست به حاکمیت خود بر جامعه ایران ادامه بدهد (و در همین رابطه بود که در روز ۱۱ اسفندماه سال ۱۳۵۳ شاه در زمان اخبار رسانه حکومتی بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و رسماً و علناً با اعلام انحلال دو حزب ایران نوین و حزب مردم و اعلام موجودیت حزب رستاخیز به‌عنوان تنها حزب رسماً دیکتاتوری عریان خود را به نمایش گذاشت و اوج تمامیت‌خواهی خود را تا آنجا رسانید که در همین سخنرانی شاه اعلام کرد که تمامی افرادی که نمی‌خواهند استبداد و سیاست تک حزبی حکومتی او را بپذیرند، می‌توانند از کشور خارج بشوند) و در نتیجه از ۱۱ اسفندماه سال ۱۳۵۳ بود که انقلاب در جامعه ایران برای مردم ایران به‌صورت یک ضرورت مطرح گردید؛ و از آن زمان بود که مردم ایران دریافتند که دیگر نباید چشم اصلاح‌پذیری به رژیم توتالی‌تر پهلوی داشته باشند؛ و از ۱۱ اسفندماه سال ۱۳۵۳ بود که به‌صورت غیر مستقیم خود شاه رسماً و علناً در برابر توده‌های مردم ایران اعلام کرد که «انقلاب در جامعه ایران به‌عنوان یک ضرورت می‌باشد و هر گونه امکان اصلاحات در درون حاکمیت را نفع کرد» باری گرچه انقلاب در جامعه بشری در فرایند حاکمیت و استقرار و تثبیت موجودیت سرمایه‌داری جهانی، این توده نیستند که به‌صورت انتخابی تصمیم به انقلاب می‌گیرند بلکه بالعکس این انقلاب است که به‌صورت یک ضرورت اتفاق می‌افتد.

در سال‌های ۵۶ - ۵۷ در ادامه این علل ظهور و تکوین انقلاب در



حسینعلی منتظری و حسن آیت پرورژه دستیابی به حکومت در چارچوب فقه حکومتی و سنتی شیعه توسط روحانیت یا به اصطلاح او فقها شکل قانونی به خود گرفت و نهادینه گردید؛ بنابراین از طرح اصل «ولایت فقیه» به عنوان محور قانون اساسی تا لایحه قصاص تلاشی جهت فقهی کردن حکومت توسط خمینی در آن مرحله پساقسوط پهلوی بود.

ماحصل اینکه اگر هر انقلابی سنتز شرایط عینی و ذهنی کنکریک و مشخصی بدانیم و اگر معتقد باشیم که تمامی انقلابات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی بشر گرچه در چارچوب قوانین عام و کلی می‌توانند صورتی متشابه داشته باشند ولی بدون تردید تمامی انقلابات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی جوامع مختلف بشری منهای قانونمندی عام و کلی خود در عرصه شرایط مختلف تاریخی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جوامع مختلف بشری دارای قانونمندی مشخص و کنکریک خود هستند و به عبارت دیگر گرچه انقلاب‌های مختلف سیاسی - اقتصادی - فرهنگی - اجتماعی بشر در شرایط مختلف تاریخی خارج از اراده آن جوامع به صورت سنتز دیالکتیکی شرایط مادی و ذهنی آن جوامع به وقوع می‌پیوندند با همه این احوال انقلابات فوق علاوه بر قانونمندی متشابه عام و کلی خود در عرصه جوامع دارای قانونمندی کنکریک و خاص و مشخص آن جوامع می‌باشند که البته بدون فهم و شناخت آن قانونمندی‌ها امکان هدایت‌گری آن انقلابات وجود ندارد؛ و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که از آنجائیکه انقلابات اقتصادی - سیاسی - فرهنگی - اجتماعی جوامع مختلف بشری تابع قوانین مشخص و کنکریک و خاص آن جوامع می‌باشند بدون شک «هدایت‌گری جنبش‌های پیشرو پیشگام و پیشاهنگان جوامع در گرو فهم و شناخت آن قوانین کنکریک و مشخص می‌باشد و بدون شناخت آن قوانین و خودویژگی‌های کنکریک و مشخص آن جوامع امکان هدایت‌گری آن جوامع توسط جنبش‌های پیشرو پیشگام و پیشاهنگ وجود ندارد.» ○

ادامه دارد

جامعه ایران به عنوان یک ضرورت جهت تغییر بود که در خلاء نیروهای سازمان‌گر پیشاهنگ و پیشگام و در خلاء جنبش‌های پیشرو هدایت‌گر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شرایط برای موج‌سواری روحانیت از راه رسیده (توسط تکیه بر نهادهای سنتی مذهبی جامعه ایران که شامل روحانیت حوزه‌های فقهاتی و بیش از ۵۰ هزار مسجد و تکیه در سراسر ایران و بیش از ۹۰ هزار هیئت مذهبی و غیره بود) فراهم گردید؛ و بدین ترتیب بود که خمینی از نیمه دوم سال ۵۷ توسط شعار «شاه باید برود» و شعار «حتی اگر یزید و شمر هم جانشین شاه بشوند از او بهتر می‌باشند» و شعار «برق و آب مجانی و مسکن مجانی و آزادی برای همه گروه‌های اجتماعی جامعه ایران» و شعار «شاه شهرها را ویران کرد و قبرستان‌ها را آباد» توانست هژمونی خودش را بر انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران تثبیت کند؛ و عکس خود را توسط حاشیه‌نشینان فقیر کلان شهرهای ایران بر سطح کره ماه قرار داد و بر توده‌ای‌ترین انقلاب تاریخ بشر فرمانروا گردید.

هر چند که در این فرایند استراتژی خمینی «تنها در سرنگونی رژیم شاه خلاصه می‌شد» و گرچه خمینی در مصاحبه با لوموند و خبرنگاران خارج از کشور در ۱۰۷ روز حضورش در فرانسه می‌گفت «من طلبه‌ای بیش نیستم و بعد از ورود به ایران به قم خواهم رفت و به عنوان طلبه‌ای مانند گذشته کار خود را در حوزه‌های فقهاتی ادامه خواهم داد» ولی بی‌شک آنچنانکه که از کتاب «ولایت فقیه» خمینی به وضوح آشکار بود و هست، خمینی در واقع از همان سال ۱۳۴۶ که نظریه شخصی فقهی «ولایت فقیه» خود را مطرح کرد در تلاش بود تا توسط دین فقهی مورد اعتقاد خودش به جای رژیم مستبد و توتالی‌تر پهلوی در فرایند پساقسوط پهلوی یک رژیم بر پایه فقه حکومتی شیعه تحت هژمونی روحانیت طرفدار خودش بر پا سازد. هر چند که او می‌دانست که جامعه قرن بیستم ایران حاضر به قبول حکومت فقهاتی نیستند اما در دیسکورس خمینی دین و اسلام همان فقه روایتی حوزه‌های فقهاتی یا به قول خودش «فقه سنتی جواهر بود»؛ که مطابق آن او معتقد بود که توسط شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» می‌تواند این فقه حکومتی را بر کره زمین حاکم سازد.

در نتیجه هر چند خود خمینی در طرح پیشنهاد قانون اساسی حسن حبیبی با هدایت‌گری هاشمی رفسنجانی (به جای تکیه دفعی و فوری و کوتاهمدت بر دستیابی حکومت فقهاتی) معتقد به تحقق آن در زمان بود با همه این احوال از بعد از سقوط رژیم پهلوی در مجلس خبرگان قانون اساسی که بر خلاف شعار مجلس موسسان مهدی بازرگان با پیشنهاد سیدمحمود طالقانی شکل گرفت تحت هدایت‌گری سیدمحمد بهشتی و



علل و دلایل شکست «استراتژی پیشاهنگی»

در یک قرن گذشته حیات جنبش سیاسی ایران

۶۷ پس از زهرخوران و پذیرش قطعنامه آتش بس شورای امنیت توسط رهبری رژیم مطلقه فقهاتی) که منجر به شکست نظامی ارتش آزادی‌بخش و کشته شدن بیش از ۱۳۸۰ نفر از اعضا و کادرهای سازمان مجاهدین خلق همراه با هزاران نفر مجروح و اسیر و در نهایت بسترساز پروژه اسیرگشتی رهبری رژیم مطلقه فقهاتی در تابستان ۶۷ گردید، از دیگر میوه‌های شجره پیوند رهبری سازمان مجاهدین خلق با رژیم جنگ‌طلب و دیکتاتور و کودتائی و توتالیتر صدام حسین بود.

همچنین حمایت همه‌جانبه ارتش آزادی‌بخش از حمله نظامی بی‌خردانه صدام حسین به کویت که منجر به سرکوب همه‌جانبه ارتش صدام حسین توسط ناتو به رهبری امپریالیسم آمریکا گردید، از دیگر میوه‌های شجره پیوند رهبری سازمان مجاهدین خلق با رژیم ضد خلقی صدام حسین بود و به همین ترتیب حمله همه‌جانبه ارتش امپریالیسم آمریکا در سال ۲۰۰۳ به عراق و اشغال نظامی خاک عراق و سرنگون کردن صدام حسین و خلع سلاح کردن ارتش آزادی‌بخش و حاکم کردن جناح شیعه وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی تحت رهبری مالکی بر عراق در مرحله پس‌اشغال عراق و هجمه سازماندهی شده همه‌جانبه رژیم مطلقه فقهاتی به سازمان مجاهدین خلق خلع سلاح شده و پناه گرفته در شهرک اشرف و لیبرتی و بدیع زادگان در عراق و قلع و قمع و کشتار مجاهدین خلق توسط حملات متوالی موشکی به این اردوگاه‌ها توسط رژیم مطلقه فقهاتی

در نتیجه دستاورد نهائی خروجی انقلاب ایدئولوژیک رهبری سازمان مجاهدین خلق در ۳۳ سال گذشته عمر این انقلاب ایدئولوژیک عبارت می‌باشند از:

الف - ازدواج با مریم در سال ۶۴ جهت تثبیت رهبری عقیدتی مسعود رجوی بر سازمان و جداسازی رهبری تشکیلاتی از رهبری عقیدتی.

ب - هجرت مسعود رجوی به عنوان «رهبری عقیدتی» سازمان مجاهدین خلق و رهبری سیاسی و تشکیلاتی سازمان از فرانسه به عراق - در ۱۷ خرداد سال ۶۵ - جهت بازتولید تشکیلات متلاشی شده نظامی سازمان مجاهدین خلق در چارچوب همان تئوری‌های عام و خاص و کنکری استراتژی مسلحانه و قهرآمیز و پیشاهنگی و ارتش خلقی پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ مجاهدین خلق.

قابل ذکر است که رهبری سازمان مجاهدین خلق در فرایند جدید خود پس از هجرت از فرانسه به عراق کوشید تا (برعکس فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ که معتقد بود توسط موتور کوچک سازمان مجاهدین خلق می‌تواند موتور بزرگ جامعه ایران را در مسیر سرنگونی قهرآمیز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران به حرکت درآورد) با تکیه بر استراتژی «حضور در شکاف‌ها و بازی با تضادها» به جنگ با رژیم مطلقه فقهاتی و سرنگونی این رژیم (به جای دینامیزم درونی مرحله پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰) توسط دینامیزم برونی برود؛ و به همین دلیل قبل از این هجرت توسط ملاقات با طارق عزیز (در خصوص جنگ بین دو رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران و حزب بعث عراق و صدام حسین) به نمایندگی از مردم ایران صلحنامه امضاء کرد و همین انحراف استراتژی رهبری سازمان مجاهدین خلق باعث گردید تا این سازمان با حضور در کنار خشن‌ترین دیکتاتور منطقه توسط تدارکات رژیم توتالیتر صدام حسین به بازسازی تشکیلات نظامی خود و دستیابی به ارتش آزادی‌بخش بپردازد. در نتیجه این انحراف در عرصه تحلیل و استراتژی رهبری مجاهدین خلق باعث گردید تا در فرایندهای جنگ‌طلبانه صدام حسین، تشکیلات مجاهدین خلق و ارتش آزادی‌بخش در خدمت فرایندهای جنگ‌طلبانه صدام حسین درآید نه بالعکس.

اعلام تأسیس ارتش آزادی‌بخش در ۳۰ خرداد سال ۶۶ نخستین میوه شجره پیوند بین رهبری سازمان مجاهدین خلق با رژیم کودتائی و توتالیتر صدام حسین بود که حملات نظامی ارتش آزادی‌بخش و در رأس آنها حمله فروغ جاویدان (در تابستان

و هدایت‌گری امپریالیسم آمریکا از دیگر میوه‌های شجره پیوند رهبری مجاهدین خلق با رژیم ضد خلقی صدام حسین می‌باشد.

باز در این رابطه هجرت نیروهای مجاهدین خلق از عراق به آلبانی و اروپا و آمریکا و «تکیه مجاهدین خلق در فرایند پس از سرنگونی صدام حسین و خلع سلاح و خروج از عراق بر استراتژی سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی توسط حمله نظامی کشورهای امپریالیستی و در رأس آنها حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران» و در همین رابطه «حضور در شکاف تضاد بین جناح‌های امپریالیستی جهانی و جناح‌های درونی امپریالیسم آمریکا» و «حمایت از جناح راست و جمهوری‌خواهان و ننوکان‌های خون‌خوار و جنگ‌طلب و فاشیست آمریکا» جهت تثبیت سازمان به عنوان تنها تشکیلات آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی و غیره، همه از میوه‌های آن استراتژی انحرافی پسا ۳۰ خرداد ۶۰ و پسانقلاب ایدئولوژیک رهبری سازمان مجاهدین خلق می‌باشد.

باری، به این دلیل است که بر این باوریم که سازمان مجاهدین خلق در طول ۵۲ سال گذشته حیات تشکیلاتی خود می‌تواند به عنوان تابلو و نماد و مانیتور فراز و فرود فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» که همان فرایند «چریک‌گرایی و ارتش خلقی» می‌باشد مطرح گردد. لذا در این رابطه است که برای آسیب‌شناسی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» که همان «استراتژی چریک‌گرایی مدرن» می‌باشد، در این سلسله درس‌هایی از تاریخ نشر مستضعفین ایران به عنوان ارگان عقیدتی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تلاش می‌کنیم تا به تحلیل و بازشناسی و آسیب‌شناسی این نماد «استراتژی پیشاهنگی» بپردازیم.

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - باز هم تاکید می‌کنیم که بازشناسی و آسیب‌شناسی و آفت‌شناسی حرکت ۵۲ ساله سازمان مجاهدین خلق در اینجا توسط نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، فقط در راستای آسیب‌شناسی «استراتژی پیشاهنگی» است که مدت بیش از یک قرن است که در چارچوب سه مؤلفه:

الف - حزب طراز نوین پیشاهنگی لنینیستی.

ب - چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای.

ج - ارتش خلقی مائوئیستی، در سه فرایند مختلف تاریخی در جامعه ایران مادیت اجتماعی و سیاسی و تاریخی پیدا کرده است که این سه فرایند مختلف زمانی عبارتند از:

الف - فرایند اول دهه آخر قرن سیزدهم هجری - دهه قبل از کودتای انگلیسی رضاخان - سیدضیاء - در لوای سه جنبش منطقه‌ای (کوچک‌خان در گیلان، شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان).

ب - فرایند دوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران بازگشت پیدا می‌کند به دهه بعد از شهریور ۲۰ - پایان جنگ بین‌الملل دوم و تبعید رضاخان به آفریقای جنوبی توسط امپریالیسم انگلیس و اشغال آذربایجان توسط ارتش استالین - نماد فرایند دوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران «فرقه دموکرات پیشه‌وری» در آذربایجان و «حزب توده» در دهه ۲۰ می‌باشند که هر دو جریان فرایند دوم - هم فرقه دموکرات پیشه‌وری و هم حزب توده - به صورت مستقیم توسط حزب کمونیست شوروی و دستگاه امنیتی استالین در زمان استالین و دوران انترناسیونال چهارم تکوین پیدا کردند که البته برعکس حزب توده، دوران حیات سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان پیشه‌وری بیش از یکسال دوام پیدا نکرد، چرا که در برابر تهدید حمله اتمی امپریالیسم آمریکا، استالین مجبور به عقب‌نشینی از آذربایجان ایران شد و همین عقب‌نشینی استالین از سرزمین اشغال کرده ایران باعث گردید که طبق دستور دستگاه امنیتی استالین به فرمان کنسول شوروی در آذربایجان، پیشه‌وری مجبور به ترک ایران و تبعید به باکو بشود که البته بعداً توسط تصادف ساختگی دستگاه امنیتی استالین او کشته شد.

در خصوص حزب توده در فرایند دوم پروسس «استراتژی پیشاهنگی» در ایران در دهه ۲۰ (از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا در ایران) هدف از تأسیس این حزب (توسط حزب کمونیست شوروی و انترناسیونال چهارم و دستگاه امنیتی استالین) این بود که در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت پس از جنگ بین‌الملل دوم و دوران جنگ سرد و ظهور امپریالیسم آمریکا به عنوان یک قدرت مهاجم در برابر اتحاد جماهیر شوروی دوران استالین، حزب توده ایران به عنوان زیرمجموعه حزب کمونیست شوروی بتواند از منافع اتحاد



شوروی در ایران حمایت نماید. به همین دلیل تمام مبارزه حزب توده با دولت دکتر محمد مصدق در دهه ۲۰ در راستای حمایت از منافع اتحاد جماهیر شوروی و واگذاری نفت شمال ایران به شوروی و ایجاد توازن مثبت بین منافع اتحاد جماهیر شوروی و امپریالیسم جهانی در ایران بود؛ که البته با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که نخستین کودتای امپریالیسم نو ظهور آمریکا در کشورهای پیرامونی بود، دوران طلایی فرایند دوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران به پایان رسید.

ج - فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» بازگشت پیدا می‌کند به دوران پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط امپریالیسم آمریکا که باعث گردید تا نخستین دولت دموکراتیک تاریخ ایران سرنگون گردد. شرایط تاریخی بین‌المللی در دوران پساجنگ بین‌الملل دوم که همراه بود با ظهور جنگ‌های رهائی‌بخش در کشورهای پیرامونی که همین پروسس مبارزاتی ضد امپریالیستی و رهائی‌بخش خلق‌ها در فرایند پساجنگ بین‌الملل دوم باعث گردید تا «استراتژی پیشاهنگی حزب طراز نوین لنین» (که خود مولود انقلاب ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ روسیه در مرحله پساجنگ بین‌الملل اول بود) در چرخه مبارزات ضد امپریالیستی و رهائی‌بخش خلق‌ها در فرایند پساجنگ بین‌الملل دوم، سنتزهای نوینی (در عرصه «استراتژی پیشاهنگی حزب طراز نوین لنین» که بنیانگذار «استراتژی پیشاهنگی» در جهان می‌باشد) ایجاد نماید.

فرایند «ارتش خلقی مائو» در چین و فرایند «چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای» در کوبا در این دوران بزرگترین محصول بازتولید «استراتژی حزب طراز نوین لنین» در کشورهای پیرامونی بود. لذا به همین دلیل به علت «شرایط مساعد عینی - ذهنی جهان» و موفقیت دو فرایند «ارتش خلقی مائو» و «چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای» در چین و کوبا باعث گردید که به شدت این دو شکل نوین «استراتژی پیشاهنگی» در جهان و منجمله در کشور ما ایران به عنوان گفتمان مسلط استراتژی از طرف انقلابیون به صورت مکانیکی و وارداتی مورد تاسی و تقلید یکطرفه قرار بگیرد.

به هر جهت، همین شرایط تاریخی باعث گردید تا از نیمه دوم دهه ۴۰ فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» تحت لوای «چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای» وارداتی و مکانیکی از انقلاب کوبا به عنوان گفتمان مسلط استراتژی در داخل ایران، درآید که تا پایان نیمه اول دهه ۵۰ یعنی به مدت ده سال، فرایند

سوم «استراتژی پیشاهنگی» که همان فرایند «چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای» بود، توانست به عنوان گفتمان مسلط استراتژی در جامعه ایران دوام پیدا نماید؛ اما در زمستان ۵۵ با ضربه بهرام آرام از سازمان مارکسیست شده مجاهدین خلق و حمید اشرف از رهبران چریک‌های فدائی خلق، به صورت مطلق دوران سلطه فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» به پایان رسید. ولی در مرحله پسانقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران به علت «آزاد شدن نیروهای درون زندان این رویکرد» و به علت «شرایط ذهنی آرمان‌گرایانه» پسانقلاب ضد استبدادی ۵۷ جامعه ایران، در خلاء تشکیلات سازمان یافته «استراتژی پیشگام» شریعتی و «استراتژی پیشرو» جنبش‌های اردو گاه بزرگ مستضعفین ایران، جریان‌های تابع استراتژی فرایند سوم پیشاهنگی، توانستند به شدت بازتولید کنند و برای بار دوم در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران به صورت گفتمان مسلط درآیند؛ که در رأس این جریان‌های بازتولید شده «چریک‌گرایی استراتژی پیشاهنگ»، دو جریان فدائیان خلق و سازمان مجاهدین خلق مذهبی قرار داشتند که البته به علت انشاق تشکیلات فدائیان خلق از بعد از خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا توسط جریان موسوی خوئینی‌ها درون رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، شرایط جهت‌هژمونی سازمان مجاهدین خلق (در فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» و در دوران پسانقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران و در شرایطی که انقلاب ضد استبدادی ۵۷ شکست خورده بود) فراهم گردید؛ که البته این هژمونی الی الان ادامه دارد.

لذا به همین دلیل در این شرایط تنها با آسیب‌شناسی حیات ۵۲ ساله سازمان مجاهدین خلق است که ما می‌توانیم به آسیب‌شناسی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران بپردازیم. ○

ادامه دارد



که از نو باید او را شناخت!

آیا پروژه «اصلاح دینی» در جامعه ما، جز از مسیر «اقبال لاهوری» ممکن می‌باشد؟

و شیعه شفاعتی در هزار سال گذشته بوده است. لذا در این رابطه بوده است که معلم کبیرمان شریعتی در ادامه پروژه اصلاح دینی علامه محمد اقبال لاهوری (که اقبال در چارچوب مذهب تسنن مجبور به انجام آن بود) مجبور شد تا در جامعه ایران این اصلاح دینی در عرصه مذهب شیعی فقه‌زده و ولایت‌زده و روایت‌زده به انجام برساند و به همین دلیل می‌توان دآوری کرد که کار معلم کبیرمان شریعتی در عرصه پروژه اصلاح دینی در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و تصوف‌زده ایران به مراتب سخت‌تر از کار اقبال بود و شاید به همین دلیل باشد که اقبال در کتاب گرانسنگ بازسازی فکر دینی در اسلام که مانیفست منظومه معرفتی اقبال در عرصه پروژه بازسازی نظری اسلام او می‌باشد، تنها اسلام هزار ساله اهل تسنن مورد بازسازی قرار گرفته است و او هیچگونه تکیه‌ای بر اسلام تشیع نمی‌کند.

بنابراین در رابطه با پروژه اصلاح دینی در عرصه اسلام شیعی بود که معلم کبیرمان شریعتی برعکس اقبال تلاش کرد تا پروژه استحاله شیعه از یک فرقه مذهبی به یک جنبش اپوزیسیون سیاسی و طبقاتی در تاریخ اسلام بر علیه حاکمیت غاصب تاریخی هزار ساله در دستور کار خود قرار دهد. بطوریکه در این رابطه می‌توان دآوری کرد که «بزرگترین دستاورد نظری شریعتی در عرصه پروژه اصلاح دینی در جامعه روحانیت‌زده و فقه‌زده و استبدادزده ایران، استحاله شیعه فرقه‌ای حوزه‌های فقه‌ای به شیعه جنبشی بوده است». لذا در رابطه

۲ - «دموکراسی پایدار در جوامع مسلمان در گرو اصلاح دینی می‌باشد»، چراکه اصلاح دینی در جوامع مسلمان باعث می‌گردد تا شرایط برای نهادینه کردن نظری دموکراسی فراهم گردد. آنچنانکه دیدیم در قرن شانزدهم در چارچوب پروتستانس لوتر و کالون توسط اصلاح دینی مسیحیت کاتولیک حاکم بر جوامع غربی (از بعد از ظهور سرمایه‌داری و ایدئولوژی لیبرالیسم) شرایط جهت نهادینه کردن لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی و معرفتی و اخلاقی فراهم گردید. بطوریکه هگل در تبیین ظهور عصر روشنگری در مغرب زمین مانند ماکس وبر، اصلاح دینی لوتر و کالون در قرن شانزدهم در کنار نهضت علمی و انقلاب کبیر فرانسه به عنوان سه پایه ظهور مدرنیسم مطرح می‌نماید.

علیهذا در این رابطه است که کارل مارکس «اصلاح دینی در جوامع دینی» عنوان یکی از سخت‌ترین کارها می‌داند. بنابراین برای اینکه بتوانیم در جوامع مسلمان به «دموکراسی پایدار» دست پیدا کنیم باید قبل از هر حرکت اصلاح‌گرایانه (نه اصلاح‌طلبانه)، موضوع پروژه اصلاح دینی در دستور کار پیشگام قرار گیرد. لذا در این رابطه است که در ۴۱ سال گذشته آرمان مستضعفین و در ۹ سال گذشته نشر مستضعفین پروژه اصلاح دینی در ادامه راه حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری و معلم کبیرمان شریعتی در دستور کار خود قرار داده است، چراکه در این رابطه معتقد است که:

«هر گونه حرکت اصلاح‌گرایانه سیاسی در جامعه ایران مؤخر بر حرکت اصلاح‌گرایانه نظری اسلام می‌باشد» آنچنانکه در این رابطه می‌توان دآوری کرد که «بدون اصلاح دینی در جامعه امروز ایران امکان هیچگونه حرکت اصلاح‌گرایانه و دموکراسی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه پایدار و نهادینه شده وجود ندارد». هر چند که آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی مطرح کرده است، سخت‌ترین کار در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و تصوف‌زده و جنگ‌زده امروز ایران حرکت اصلاح‌گرایانه نظری اسلام می‌باشد و به علت خرافات هزار ساله اسلام فقه‌ای و اسلام روایتی و اسلام ولایتی بر گرد اسلام شیعی «حرکت نظری اصلاح دینی در جامعه ایران سخت‌تر از جوامع اهل تسنن می‌باشد»، چراکه اسلام شیعی یا اسلام فقه‌ای و اسلام روایتی و اسلام ولایتی موجود در راستای فرقه‌سازی خود ۲۶۰ سال دوران ختمیت پیامبر اسلام را به عقب انداختند و برای نهادینه کردن قدرت روحانیت حوزه‌های فقه‌ای در جامعه شیعه، از قرن چهارم و پنجم به بعد در ظل دو حکومت آل بویه و صفویه، شیعه نهادینه شده در خدمت نهادینه کردن قدرت روحانیت حوزه‌های فقه‌ای درآمد و از آنجا بود که روحانیت حوزه‌های فقه‌ای توسط اسلام روایتی (به جای اسلام قرآن) اقدام به ابداع خرافات در دین از قبرپرستی اسلام زیارتی گرفته تا چاه‌های امام زمان در جمکران قم کردند و صد البته موضوع مهدویت بزرگترین تکیه‌گاه شیعه فقه‌ای و شیعه ولایتی و شیعه روایتی

با «استحاله شیعه فرقه‌ای به شیعه جنبشی است» که معلم کبیرمان شریعتی در تز «تشیع صفوی و علوی» خود می‌کوشد تا چگونگی استحاله تشیع فرقه‌ای فقه‌ای به تشیع حکومتی تبیین نماید و در تز «انتظار مذهب اعتراض» او می‌کوشد تا مبانی نهادینه شدن شیعه فرقه‌ای توسط «مهدویت» به چالش بکشد و در تز «شیعه یک حزب تمام» او می‌کوشد تا «شیعه جنبشی» به جای یک فرقه مذهبی به عنوان «یک حزب اپوزیسیون تاریخی و اجتماعی و سیاسی و طبقاتی» تبیین نماید.

در تز «حسین وارث آدم» او تلاش می‌کند تا «شیعه جنبشی» به عنوان یک جریان تاریخی طبقاتی از آغاز تکوین تاریخ بشر تا انتها تبیین نماید و در تز «امت و امامت» او می‌کوشد تا با به چالش کشیدن امامت شیعه فرقه‌ای حوزه‌های فقه‌ای در بیش از هزار سال گذشته که در چارچوب پروژه امامت جهت نهادینه کردن خود در برابر اسلام غالب تسنن تمامی اختیارات پیامبر اسلام را به امامت بخشیده بودند و توسط آن، پروژه ختم نبوت پیامبر را تعطیل کرده بودند، به چالش بکشد و جایگاه امامت را از عرصه کلامی شیعه فرقه‌ای حوزه‌های فقه‌ای به عرصه انسان‌شناسی و ایدئولوژی شیعه جنبشی تغییر دهد و با نفی امام به عنوان مافوق انسان، شیعه فرقه‌ای امام را تنها به عنوان انسان مافوق (نه مافوق انسان) تعریف کند.

آنچنانکه در اسلام‌شناسی ارشاد خود در تدوین مکتب شیعه جنبشی، امامت شیعه فرقه‌ای بدل به انسان نمونه جهت شدن مسلمان شیعه جنبشی می‌کند و در تز «شهادت» و «پس از شهادت»، شریعتی می‌کوشد تا با زمینی کردن و تاریخی کردن حادثه عاشورای ۶۱ هجری بزرگترین محمل تاریخی از شیعه فرقه‌ای حوزه‌های فقه‌ای بگیرد و حادثه عاشورا را به صورت طبیعی و تاریخی در عرصه مبارزه طبقاتی و تاریخی شیعه جنبشی تبیین نماید و در تزهای «علی تنهاست» و «علی بنیانگذار مکتب وحدت و عدالت» و «علی حقیقتی بر گونه اساطیر» و «قاسطین و مارقین و ناکثین» او می‌کوشد تا «مبانی نظری شیعه جنبشی که همان شعار عدالت‌خواهانه و وحدت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه می‌باشد، در برابر شیعه فرقه‌ای دست‌ساز حوزه‌های فقه‌ای تبیین و تعریف نماید» و در دو تفسیر «سوره روم» و «سوره انبیاء» کوشش می‌کند تا رابطه تفسیری شیعه جنبشی با قرآن به عنوان راهنمای عمل تبیین نماید.

برعکس رابطه شیعه فرقه‌ای دست‌ساز حوزه‌های فقه‌ای با قرآن که در بیش از هزار سال گذشته تلاش کرده‌اند تا متن قرآن را به صورت یک طلسم ناقه‌میدنی برای مسلمانان درآورند و فهم اندک آن را محدود به تفسیر رسمی حوزه‌های فقه‌ای بکنند و در تز «معراج و اسرای» شریعتی به تاسی از علامه محمد اقبال لاهوری تلاش می‌کند

تا برعکس شیعه دست‌ساز حوزه‌های فقه‌ای وحی نبوی پیامبر اسلام را به صورت یک تجربه آگزیستانسی و درونی پیامبر اسلام تبیین نماید تا توسط آن با به چالش کشیدن وحی غیر تجربی و مکانیکی و برونی شیعه فرقه‌ای دست‌ساز حوزه‌های فقه‌ای، شرایط برای استمرار تجربه باطنی مسلمانان در چارچوب پروژه معراج پیامبر اسلام فراهم سازد.

به معراج بر آئید چو از آل رسولید / رخ ماه ببوسید چو بر بام بلندید

مولوی - کلیات شمس تبریزی

و در تز «یاد یاد و یادآوران» او می‌کوشد تا شیعه جنبشی را به عنوان یک جنبش پایدار و اپوزیسیون تاریخ هزار ساله گذشته بر علیه رژیم‌های توتالیتیر تبیین و تعریف نماید.

لذا در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که پروژه «اصلاح دینی» معلم کبیرمان شریعتی در ادامه پروژه اصلاح دینی علامه محمد اقبال لاهوری در «بازسازی شیعه جنبشی» و جایگزین کردن آن به جای شیعه دست‌ساز فرقه‌ای حوزه‌های فقه‌ای بوده است و باز در همین رابطه است که می‌توان دریافت که چرا در طول نیم قرن گذشته حوزه‌های فقه‌ای حتی برای یک آن هم از حمله به شریعتی خودداری نکرده‌اند و تمامی سلاح‌های زرادخانه هزار ساله خود از فتوای تکفیر تا بهتان و شانتاژ و ضد ولایت و سنی خواندن گرفته تا کثیف‌ترین و مستحجن‌ترین برجسب‌های فردی و اجتماعی و غیره جهت حمله به شریعتی به کار گرفته‌اند، چراکه حوزه‌های فقه‌ای شیعه به خوبی می‌دانند که با «جایگزین شدن پروژه شیعه جنبشی شریعتی» به جای «شیعه دست‌ساز فرقه‌ای حوزه‌های فقه‌ای» کار تمام است. آنچنانکه کمترین دستاورد این جایگزینی تعطیل جنگ ۴۰ ساله فرقه‌ای شیعه‌گشی و سنی‌گشی در منطقه می‌باشد.

یادمان باشد که در تحلیل نهانی تمامی پروژه استحاله شیعه فرقه‌ای به شیعه جنبشی شریعتی تنها در چارچوب همان پروژه «اصلاح دینی» اقبال قابل تعریف و تبیین می‌باشد، زیرا تنها تفاوتی که در این رابطه بین پروژه اقبال و شریعتی وجود دارد این است که «شریعتی پروژه بازسازی و اصلاح دینی اقبال را از مسلمین اهل تسنن وارد مسلمین اهل تشیع کرد» و این بزرگترین کاری است که شریعتی در ادامه حرکت اصلاح دینی اقبال به انجام رسانید. ○

پایان

۳۴

پروژه

«ختم نبوت پیامبر اسلام»

در روپکرد اقبال و شریعتی

جنگ‌های تاریخ بشر، ویرانی و کشتار برای مردم مغرب زمین به بار آورد.

از نظر اقبال، «مبنای آزادی و اختیار بشر عقل و عقلانیت است». لذا اقبال معتقد است که «تا زمانیکه عقل و عقلانیت در فرد و جامعه مادیت پیدا نکند، آزادی دروغ است»؛ و در همین رابطه داوری او در باب لیبرالیسم مغرب زمین این است که:

«سخن مرا باور کنید که اروپای امروز بزرگترین مانع در راه پیشرفت اخلاق بشریت است. از طرف دیگر مسلمانان مالک اندیشه‌ها و کمال مطلوب‌های نهائی مطلق مبتنی بر وحی‌ای هستند که چون از دورترین ژرفنای حیات بیان می‌شود. به ظاهری بودن صوری آن رنگ باطنی می‌دهد. برای فرد مسلمان. شالوده زندگی امری اعتقادی است و برای دفاع از این اعتقاد به آسانی جان خود را فدا می‌کند... شک نیست که اروپای جدید دستگاه‌های اندیشه‌ای و مثالی در این رشته‌ها تأسیس کرده است. ولی تجربه نشان می‌دهد که حقیقتی که از راه عقل محض به دست می‌آید. نمی‌تواند آن حرارت اعتقادی زنده‌ای را داشته باشد که تنها با الهام شخصی حاصل می‌شود. به همین دلیل است که عقل محض چندان تاثیری در نوع بشر نکرده. در صورتی که دین پیوسته

یادمان باشد که از نظر اقبال فونکسیون اولیه پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام، محوری و عقلانیت محوری است که اقبال از آن با عنوان «تولد عقل برهانی استقرائی» یاد می‌کند. چراکه اقبال معتقد است که وقتی که عقلانیت استقرائی برهانی بشر ظهور کرد، بستر دوران ختم نبوت پیامبران الهی فرا رسید؛ و آنچنانکه در بیان فوق از اقبال نقل کردیم، اقبال می‌گوید: «این کمال هوشیاری وحی و نبوت بود که در زمان پیامبر اسلام با تولد عقل برهانی استقرائی به قطع خود حکم داد» شاید بهتر باشد که داوری اقبال در این رابطه اینچنین تعریف و تبیین کنیم که اگر اقبال می‌گوید «که پیامبر اسلام در مرز بین جهان کهنه و جهان نو قرار گرفته است»، به این دلیل است (که آنچنانکه خود او قبلاً گفته بود)، تا قبل از پیامبر اسلام بشریت به صورت تک منبعی بود؛ و در عرصه اپیستمولوژی تنها از طریق منبع وحی و هدایت از بیرون به صورت مکانیکی و مکانیستی حرکت می‌کرد؛ اما از آنجائیکه قرآن و وحی نبوی پیامبر اسلام، با چند منبعی کردن بشر در عرصه اپیستمولوژی، شرایط جهت تولد عقل برهانی استقرائی در بشریت فراهم گردید، با تولد عقل برهانی استقرائی در بشریت، هدایت بشریت از عرصه برونی، به عرصه درونی انتقال پیدا کرد و همین درونی شدن هدایت انسان، توسط عقل و عقلانیت، «شرایط جهت آزادی انسان فراهم گردید».

داوری اقبال آنچنانکه در نوشته‌های فوق اقبال در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام مطرح کردیم، در اینکه ما مسلمانان در دوران ختم نبوت پیامبر اسلام، «آزادترین مردم روی زمین و آزادترین مردم تاریخ می‌باشیم» به علت تعریف و تبیینی است که اقبال از موضوع «آزادی» دارد. چراکه اقبال، برعکس لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم معرفتی قرن ۱۸ و ۱۹ اروپا، «آزادی را در عرصه اقتصادی و اندیویدالیستی و اگوئیستی تعریف نمی‌کند». او معتقد به حق معرفت و حق مالکیت و حق سیاسی برای همه جامعه است؛ و آزادی را در رابطه با این حقوق سه مؤلفه‌ای تعریف می‌کند. نه مانند آزادی لیبرالیستی مغرب زمین که میوه اولیه آن آزادی، دو جنگ امپریالیستی بین‌الملل اول و دوم بود که بیش از همه



مایه ارتقای افراد و تغییر شکل جوامع بشری بوده است. مثالی‌گری اروپا هرگز به صورت عامل زنده‌ای در حیات آن درنیامده و نتیجه آن پیدایش من سرگردانی است که در میان دموکراسی‌هائی ناسازگار با یکدیگر به جستجوی خود می‌پردازد که کار منحصر آنها بهره‌کشی از نیازمندان به سود توانگران است» (کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۸۵ - س ۲۲).

علیهذا باید توجه داشته باشیم که در دیسکورس علامه محمد اقبال لاهوری «گوهر آزادی و اختیار و اراده در انسان، عقل و عقلانیت است و گوهر ختم نبوت پیامبر اسلام، تولد عقل برهانی استقرانی در بشر می‌باشد». اقبال آزادی عقل و عقلانیت در بشر را به صورت ذات‌گرایانه مانند ارسطو و حتی سقراط و افلاطون نگاه نمی‌کند، بلکه برعکس اینها، او «عقل و عقلانیت را در انسان به صورت یک امر تاریخی و یک پروسس می‌نگرد»؛ و در همین رابطه است که او برای دستیابی به آزادی در عرصه فردی و اجتماعی «معتقد به دو بستر علتی و دلیلی می‌باشد»، بستر دلیلی دستیابی به آزادی از نظر اقبال، «آگاهی اجتماعی و تاریخی بشر است» در صورتی که بستر علتی آزادی برای اقبال «توسط تولد عقل برهانی استقرانی در چارچوب پروسس حیات و فرایندهای وحی طبیعی و وحی انسانی و وحی غریزی و وحی الهامی و سرانجام وحی نبوی حاصل شده است.»

باری، در این رابطه است که اقبال در فصل پنجم - کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، تحت عنوان روح فرهنگ و تمدن اسلامی، می‌کوشد تا در چارچوب تبیین فلسفی و علمی و کلامی «پروسس حیات به تبیین بستر علتی، آزادی که همان تولد عقل برهانی استقرانی در بشر می‌باشد» بپردازد. از نظر او ضرورت نبوت و رسالت انبیاء الهی آنچنانکه امام علی می‌فرماید: «شورانیدن عقول توده است.»

«...فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوا مِنْهُمْ مِثْلَ مَا فِطَرْتَهُ وَ يَذْكُرُوا لَهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْنَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَ يَثْبُرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ...» خداوند رسولانی را مبعوث کرد و انبیاء خود را پیاپی به سوی انسان‌ها فرستاد تا انسان‌ها را به ادای پیمان و میثاقی که با آفریدگارشان بسته بودند آگاه سازند و نعمت فراموش شده آنها را به یادشان بیاورند و با تبلیغ دلایل روشن، وظیفه رسالت را که شورانیدن عقول مردم می‌باشد، به جای آورند» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه یک - ص ۴۳ - س ۱۰).

بنابراین آنچنانکه امام علی در بیانات فوق هدف رسالت و نبوت انبیاء الهی «شورانیدن عقول توده‌ها تعریف می‌نماید»، اقبال به تاسی از امام علی و تاسی از آیه ۲۵ سوره حدید هدف نبوت پیامبران الهی «شورانیدن عقول مردم تعریف می‌کند.»

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ - ما پیامبران خود را همراه با دلایل روشن و کتاب و میزان به طرف توده‌ها فرستادیم تا توده‌ها جهت برپائی عدالت و قسط بشورانند و آهن که نیروی شدید در آن است در خدمت توده‌های شوریده بر ظلم و بر پا کننده عدالت قرار دادیم تا خدا بداند که در غیبت انبیاء و فرایند ختم نبوت چگونه توده‌ها خدا را یاری خواهند کرد. البته خداوند هم نیرومند است و هم عزیز» (سوره حدید - آیه ۲۵).

اقبال معتقد است که با شروع دوران ختم نبوت که همراه با وفات پیامبر اسلام صورت گرفت، دوران جدیدی در عرصه تاریخ بشریت ظهور کرده است که در این دوران:

الف - دیگر تجربه دینی هیچ کس نمی‌تواند جانشین تجربه دینی پیامبر اسلام بشود.

ب - دیگر کسی نمی‌تواند تحت عنوان ولایت برای توده‌ها تکلیف تعیین کند.

ج - دیگر برای هیچ کس و تحت هیچ عنوانی نباید صفت پیامبری قائل شویم.

د - دیگر کار تمامی پیشگامان و پیشاهنگان و پیشروان توده‌ها، فقط و فقط شورانیدن عقول توده‌ها می‌باشد.

ه - دیگر «فقه اجتماعی قرآن» (نه فقه فردی نماز و روزه و...) برای جوامع عصر خاتمیت، «فقط جنبه الگویی دارد، نه جنبه تکلیفی و اجرایی.»

و - دیگر کسی نباید با پروژه ختم نبوت، در دوران خاتمیت، «برخورد فقهی و فقهاتی بکند.»

ز - دیگر کسی نباید برای بشریت و جامعه مسلمانان، تکلیف تعیین نماید.

ح - دیگر هیچ کس نمی‌تواند، تحت هیچ عنوانی «عقول توده‌ها



را نفی کند و یا محدود کند و یا به بازی بگیرد.»

ط - دیگر هیچ کس نمی‌تواند کلام و عمل خود را هم وزن کلام و عمل پیامبر اسلام اعلام کند.

ی - دیگر کسی نمی‌تواند «حق» اعلام شده توسط پیامبر «باطل» و یا «باطل» اعلام شده پیامبر را «حق» اعلام کند.

ک - دیگر سرنوشت و هدایت‌گری توده‌ها، باید توسط عقل جمعی و خرد جمعی انجام بگیرد، نه اراده فردی تحمیل شده بر توده‌ها.

ل - دیگر راه آسمان بسته می‌شود و هیچ کس نمی‌تواند در قبای پیوند با آسمان‌ها، مشروعیت حاکمیت بر توده‌ها برای خود بنویسد.

م - دیگران دوران حاکمیت عقل برهانی استقرائی جمعی بشر فرا می‌رسد و راه آسمان از زمین می‌گذرد نه بالعکس؛ و تجربه جمعی بشر جانشین تجربه‌های باطنی و دینی و فردی می‌گردد.

ن - دیگر شخصیت هیچ کس نمی‌تواند حجت و دلیل، ادعا و سخنش بشود.

ع - دوران اتوریتته‌ها و کاریزماها تمام می‌شود و عکس هیچکس جز عکس توده‌ها، نباید در ماه قرار بگیرد «و هر کس کشیش خود می‌باشد.»

ص - دیگر «فقه اجتماعی» باید به صورت «علم حقوق» دارید، آنچنانکه اقتصاد و سیاست باید به صورت علم کلاسیک محصول خرد جمعی بشر بشود.

ف - دیگر تنها «عقول جمعی بشر است» که باید سرنوشت بشر و جامعه و انسان را تعیین نماید.

س - دیگر به علت منابع سه‌گانه معرفتی طبیعت و تاریخ و تجربه دینی بشر، «عقل برهانی استقرائی بشر یک عقل دینی نیست، بلکه خرد جمعی بشر در عرصه‌های مختلف علمی می‌باشد.»

ق - دیگر عقل فقهی و عقل فلسفی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی و عقل عرفانی نئوافلاطونیان و بودائی هند شرقی و عقل کلامی اشاعره و معتزله نمی‌تواند بر عقل سکولار و خرد جمعی بشر سوار بشود.

ر - دیگر عقل غیر دینی در صورت خرد جمعی بشر در تمامی عرصه‌های انسانی و اجتماعی و طبیعی باید جایگزین عقل دینی

و عقل آسمانی بشود. یعنی «راه زمین فقط از زمین باید عبور می‌کند.»

ش - دیگر آبخور معرفت بشر به جای آسمان، «طبیعت و تاریخ و تجربه درونی می‌باشد.»

ت - دیگر علم و تحقیق و اراده و اختیار و عقل و خرد جمعی و آزادی بشر، باید جایگزین فتوا و تقلید و تکلیف و تعبد بشود.

گ - دیگر خداوند از طریق مردم و با مشارکت با مردم جامعه بشری را به پیش می‌برد. ○

ادامه دارد

«خدا - زمان - زبان»



در عرصه «الهیات تطبیقی و پویشی»

آنچه از تقریر طولانی فوق حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری قابل فهم است اینکه:

۱ - مرزبندی بین آیات محکمت و آیات متشابهات قرآن، یک امر ثابت و همیشگی و پایهدار نیست، بلکه به علت اینکه، برعکس تورات و انجیل که از همان آغاز پیدایش و تکوین خود صورتی فرازمانی و دفعی داشته است، «قرآن از همان زمان نزول وحی بر پیامبر اسلام، صورت تاریخی و اجتماعی داشته است»؛ و آیات قرآن در مدت ۲۳ ساله، در عرصه پروسس جامعه‌سازی پیامبر اسلام، در دو فرایند مکی و مدنی تکوین پیدا کرده‌اند، برعکس تورات و انجیل که صورتی دفعی و مجرد از پروسس اجتماعی داشته‌اند.

به همین دلیل این امر باعث گردیده است، تا تورات و انجیل صورت فرازمانی و فراتاریخی پیدا کنند. برعکس همین پروسه تکوینی تاریخی و اجتماعی قرآن باعث گردیده است، تا قرآن از همان آغاز تکوین خود صورت زمان‌مند و مکان‌مند به خود بگیرد. در نتیجه همین زمان‌مندی و مکان‌مندی قرآن باعث گردید، تا آیات محکمت و متشابهات قرآن صورت سیالی به خود بگیرند و در چارچوب همین زمان‌مندی و مکان‌مندی بودن آیات قرآن است، که این امر باعث گردیده است تا علاوه بر اینکه آیات فقهی قرآن صورت سیالی به خود بگیرند، حتی آیات جهان‌شناسی و خدانشناسی و انسان‌شناسی قرآن هم به لحاظ مضمونی صورتی سیال پیدا کنند.

برای مثال هر چند که در زمان پیامبر اسلام به لحاظ شرایط خودویژه اجتماعی و تاریخی انسان و جامعه بشریت، قطع دست و قدرت دزد یا جزای فیزیکی زن و مرد زناکار و غیره می‌توانست کارساز باشد، در شرایط امروز جامعه بشری دیگر جزای فیزیکی از قطع دست گرفته تا اعدام و غیره نمی‌تواند کارساز باشند، و در چارچوب سکولار شدن اقتصاد و سیاست در شرایط جدید جامعه بشریت، امروز علم حقوق هم سکولار شده است و توسط خرد جمعی بشر قابل تدوین و تنظیم می‌باشد. همچنین در عرصه خدانشناسی هم، گرچه در زمانی توسط آیات خدای انسان‌وار بشریت می‌توانست، توسط خدای چوپانی مثنوی مولوی، به پرستش خداوند بپردازد، اما به موازات رشد آگاهی و خودآگاهی بشر، امروز تجربه خدای بی‌صورت پیامبر اسلام (لیس کمثله شیء) جایگزین خدای انسان‌وار قبلی مسلمانان شده است. چراکه بشریت قرن هفتم میلادی نه تنها در عربستان توان فهم خدای بی‌مثال نداشت حتی در عرصه فرهنگ فلسفی یونانی و عرفان هند شرقی در آن شرایط تاریخی توان فهم خدای بی‌مثال قرآن و پیامبر اسلام و جود نداشته است.

به همین دلیل در چارچوب همین زمان‌مند و مکان‌مند شدن قرآن تاریخی توسط پیامبر اسلام است که این قرآن در بستر زمان مانند یک غنچه گل که رفته رفته در عرصه زمان و مکان باز می‌شوند، فهم قرآن هم در بستر زمان رفته کامل‌تر شده است، چراکه فهم قرآن‌شناسان در بستر زمان کامل‌تر گردیده است؛ و به همین دلیل، نخبگان قرآن‌شناسی امروز، بهتر از

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
بازگو دلم که این اسرار هوست
زانکه بی‌شمشیر کشتن کار اوست
بازگو ای باز عرش خوش شکار
تا چه دیدی این زمان از کردگار
چشم تو ادراک غیب آموخته
چشم‌های حاضران بر دوخته
از تو بر من تافت چون داری نهان
می‌فشانی نور چون مه بی‌زبان
چون تو بابی آن مدینه علم را
چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب
تا رسد از تو قشور اندر لباب



باز باش ای باب رحمت تا ابد	بارگاه ماله کفوا احد	چند گوئی چون غطا برداشتنند	کین نبودست آنچه می‌پنداشتند
تو ترازوی احد خو بوده‌ای	بل زبانه هر ترازو بوده‌ای	نقش می‌بینی که در آئینه است	نقش تست آن نقش آن آئینه نیست
زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولا نهاد	دم که مرد نائی اندر نای کرد	در خور نایبست نه در خورد مرد
گفت هر کاو را منم مولا و دوست	ابن عم من علی مولای اوست	هان و هان گر حمد گوئی گر سپاس	همچو نافرجام آن چوپان شناس
کیست مولا آنکه آزادت کند	بند رقیبت زیایت واکند	حمد تو نسبت بدان گر بهترست	لیک آن نسبت به حق هم ابترست
چون به آزادی نبوت هادی است	مومنان را زانبیاء آزادی است	این قبول ذکر تو از رحمتست	چون نماز مستحاضه رخصتست
		در سجودت کاش رو گردان ای	معنیء سبحان ربی دانایی
		کان سجودم چون وجودم ناسزاست	مربی را تو نکوئی ده جزا

مثنوی - مولوی - چاپ کلاله خاور - ص ۷۳

«ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ» - در این جهان چیزی را ندیدم مگر اینکه خدا را با او دیدم» (امام علی - نهج البلاغه) اما اکثریت مسلمانان، حتی زمان خود پیامبر اسلام، توسط خدای انسان‌وار و معاد جسمانی به اسلام روی آوردند و مسلمان شدند و می‌توانستند خدا را عبادت کنند، و در راه اسلام مبارزه و جهاد و کشته بشوند؛ و به همین دلیل در قرآن و تجربه نبوی پیامبر اسلام دو نوع تجربه خداشناسی و دو نوع معاد تبیین گردیده است، «یکی خدای انسان‌وار و معاد جسمانی و دیگری خدای بی‌مثال و معاد عملی» «یکی خدای انسان‌واری که بر عرش تکیه زده است و مانند یک سلطان بر جهان حکمرانی می‌کند و دیگر خدای بی‌مثالی که در آیه ۳۵ - سوره نور به صورت «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» و یا در آیه ۴۲ سوره شوری به صورت «...لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...» و یا در آیه ۳ - سوره حدید به صورت «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» و یا در سوره اخلاص و توحید، به صورت «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - اللَّهُ الصَّمَدُ - لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» مطرح شده است.

لذا به همین دلیل بوده است که وقتی که پیامبر اسلام در مقایسه خداشناسی بین ابوذر و سلمان به داوری می‌نشیند، اعلام می‌کند که، «لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان فقد كفر - اگر ابوذر و سلمان به فحوای فهم خداشناسی یکدیگر آگاهی پیدا می‌کردند یکدیگر را تکفیر می‌کردند».

پر پیداست که بزرگترین فلسفه حج و نماز در اسلام که بزرگترین دستاورد بعثت پیامبر اسلام بعد از قرآن برای بشریت می‌باشد، و این همه توسط پیامبر اسلام بر اهمیت آن تاکید شده است، تلاش و جهد پیامبر اسلام جهت پراکسیس کردن مسلمانان برای فهم خدای بی‌مثال بوده،

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود حاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست
بیزارم از آن کهنه خدائی که تو داری هر لحظه مرا تازه خدای دگر استی

چراکه هم نماز و هم حج در راستای تسبیح و تنزیه خدای بی‌مثال،

مثنوی - دفتر دوم - ص ۲۸۳ - س ۱۴ - ابیات ۱۸۰۶ تا ۱۸۱۶

«اللّٰهُ مَا عِبَدْتُمْ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكِ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُمْ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُمْ» - ای خدای من تو را نه برای ترس از قیامت عبادت می‌کنم، و نه برای تمایل به پاداشت در آخرت، ترا شایسته عبادت دیدم لذا بندگیت کردم» (امام علی - نهج البلاغه).

«يا علي اذا رايك الناس يتقربون الي خالقهم به انواع تقربات اليه به انواع العقل تسبقهم - ای علی، زمانیکه مردمان می‌خواهند توسط کثرت عبادت به شناخت خداوند برسند تو از طریق فکر و اندیشه و عقل و شناخت فهم خود را به خداوند نزدیک کن تا بر همه سبقت بگیری» (پیامبر اسلام).

البته در رویکرد اقبال لاهوری هم «جایگاه ابدیت و تغییر» که کلیدواژه مانیفست پروژه بازسازی فکر دینی و اسلام تطبیقی او می‌باشد، در عرصه اسلام تاریخی او، «صورت یکسان و ثابتی ندارد» بلکه برعکس، «ابدیت و تغییر در منظومه معرفتی او، به علت زمان‌مند و مکان‌مند بودن به تاسی از محکومات و متشابهات قرآن، صورتی سیال دارد. آن چنانکه یک محکم که همان ابدیت در رویکرد اقبال می‌باشد، ممکن است، در یک شرایط تاریخی، صورت ابدیت به خود گیرد، اما همان محکم و ابدیت در دیسکورس اقبال در یک شرایط دیگر، جای خود را به تغییر بدهد، و بالعکس.»

بدین ترتیب، در چارچوب منظومه معرفتی اقبال «آن چنانکه آیات محکم و متشابهات قرآن صورت سیال دارند خود تعیین ابدیت و تغییر نیز در بستر زمان و مکان مختلف می‌تواند صورت سیال و متغییری به خود بگیرد.»

ادامه دارد



چگونه می‌توانیم «جهان» و «جامعه» را «تغییر» دهیم؟

تغییر «گفتمان فردگرایانه» به «گفتمان جامعه‌گرایانه»



در رویکرد امام علی

کسب قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی مردم نیست، بلکه برعکس هدف دولت و حکومت تنها خدمتگزاری به مردم توسط ایجاد امنیت و آبادانی و عمران می‌باشد. انتخاب مذهب و عقیده و دین و فرهنگ‌سازی همه جزء حقوق خود مردم می‌باشد نه تحمیل حکومت به اصطلاح اسلامی از بالا به مردم.

شاید بتوان در تبیین عبارات آغازین عهدنامه مالک اشتر امام علی اینچنین جمع‌بندی کرد که «سکولاریسم حکومتی، غیر از سکولاریسم سیاسی است، زیرا در سکولاریسم حکومتی سخن بر سر این است که حکومت‌های حاکم بر مردم یک جامعه، حق ندارند خود را نماینده رسمی فرقه‌ای از دین و مذهب جهت تحمیل یکطرفه آنها بر توده‌ها قرار دهند.»

فراز دوم - «أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِيْتَارِ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ الَّتِي لَا يَسْعُدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَ لَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا وَ أَنْ يُنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ فَذْ تَكْفَلْ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَ إِعْرَازِ مَنْ أَعَزَّهُ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنْ الشَّهَوَاتِ وَ يَرْعَاهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجَمَ اللَّهُ - ای مالک: من شخص تو را دستور می‌دهم به تقوای الهی و مقدم داشتن طاعت خداوند بر دیگر کارها، پیروی از آنچه که خداوند در قرآن در شکل فرائض و سنت‌ها دستور فرموده است که هیچ کس نمی‌تواند در دنیا و آخرت به سعادت برسد مگر جز از مسیر پیروی از قرآن و هیچ کس در این مسیر سقوط

البته آنچنانکه دیدیم امام علی در نخستین خطبه خود در سال ۳۶ هجری پس از قیام مردم بر علیه نظام فاسد عثمان و سرنگون کردن نظام عثمان و حرکت جهت بیعت با او، بزرگترین مانع و مشکل خود در این رابطه عدم توان تحمل جامعه مسلمانان آن روز برای انجام مبارزه نظری و عملی استحاله گفتمان حاکم می‌دانست؛ اما پس از قبول خلافت و پس از اینکه امام علی طبق برنامه اعلام کرده خود، تصمیم به اجرای برنامه و شعار استحاله گفتمان گرفت، سوالی که در این رابطه برای خود مطرح کرد اینکه، مکانیزم مادیت بخشیدن این شعار و برنامه چگونه باید باشد؟

در پاسخ به این سؤال بود که امام علی همزمان دو عرصه نظری و عملی را به چالش کشید که برای فهم این مهم کافی است عهد نامه امام علی به مالک اشتر مورد بازفهمی مجدد قرار دهیم:

«هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلَّاهُ مِصْرَ: الف - جَبَايَةَ خَرَاجِهَا، ب - وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا، ج - وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا - این است فرمانی که علی بنده خدا به مالک بن الحارث اشتر برای اداره کشور مصر صادر می‌نماید و برای اجرای کامل آن از او تعهد می‌گیرد. اهداف این فرمان عبارتند از الف - وصول مالیات از مردم، ب - مبارزه با دشمنان امنیت مردم، ج - اصلاح مردم، د - عمران و آبادانی کشور» (نهج البلاغه صبحی الصالح - نامه ۵۳ - ص ۴۲۷ تا ص ۴۴۵).

شرح فراز اول: آنچنانکه در عبارات نخست این عهدنامه امام علی به وضوح مطرح می‌کند، وظیفه مالک اشتر به عنوان والی مصر، «به جای اینکه وظیفه فقهی و پیاده کردن فقه در جامعه مصر و یا مسلمان کردن نامسلمانان باشد (آنچنانکه در ۳۹ سال گذشته، رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تمامی وظیفه خودش در فقهی کردن جامعه ایران و یا تحمیل حجاب بر زنان و یا مسلمان کردن نامسلمانان و یا سرکوب مخالفین حاکمیت توسط تیغ، داغ، درفش، شکنجه، زندان، اختناق، استبداد، اعدام و کشتار و یا تبلیغ اسلام زیارتی توسط پرسنتش قبور، ضریح، گنبد، بارگاه و یا ادغام دستگاه روحانیت با دستگاه حکومت و قدرت و یا تأسیس اولترانهادهای ولانی اقتصادی از قبیل بنیاد مستضعفان، استان رضوی، اوقاف و غیره در خدمت دستگاه روحانیت سوار بر گرده توده‌ها تعریف کرده است) وظیفه مالک اشتر در مصر خدمت‌رسانی به مردم مصر از طریق مالیات اخذ شده از مردم مصر می‌داند. به عبارت دیگر در سرآغاز عهدنامه مالک اشتر، امام علی این حقیقت را برای مالک روشن می‌سازد که هدف حاکمین مسلمان ایجاد حکومت اسلامی یا ایجاد جامعه فقهی جهت



نمی‌کند مگر جز با انکار هدایت قرآن و بی‌شک کسی که خداوند را با دل و دست و زبان یاری کند خداوند او را هدایت و یاری خواهد کرد و خداوند کسی را که او عزیز بدارد او را عزیز می‌دارد. ای مالک: برای نیل به این مقصود نفس خود را از پیروی شهوات باز دار و هنگام سرکشی‌هایش، نفس‌ات را به فرمان عقلت درآور زیرا نفس فی نفسه فرد را به بدی وا می‌دارد مگر اینکه خداوند رحم کند.»

شرح: در این قسمت از عهدنامه امام علی به مالک اشتر که در ادامه قسمت اول می‌باشد، آنچنانکه در شرح و تفسیر قسمت اول مطرح کردیم، امام علی در پاراگراف اول عهدنامه خود به مالک اشتر تلاش کرد تا اصل «سکولاریسم حکومتی» (نه سکولاریسم سیاسی) برای مالک اشتر تبیین نماید؛ و این حقیقت را برای مالک تبیین نماید که وظیفه حکومت تأمین آبادانی و معیشت و امنیت مردم می‌باشد نه تحمیل فقه، حجاب، تصاحب و غارت اموال مردم تحت عنوان آستانه قدس رضوی، وقف، تأسیس بنیادها و نهادهای ولایتی خارج از نظارت دولت و سرکوب ایندولوژیک، سرکوب سیاسی، سرکوب مدنی، سرکوب طبقاتی همراه با تحمیل ستم جنسیتی، ستم قومی، ستم ملی، ستم سیاسی و ستم طبقاتی و تحمیل اسلام فقهاتی، زیارتی، روایتی تحت ظلل سرنیزه، تیغ، داغ، درفش، اعدام، کشتار و شکنجه بر مردم ایران.

لذا بدین ترتیب است که در فراز اول عهد نامه امام علی به مالک اشتر، امام علی در چارچوب تبیین «سکولاریسم حکومتی» و تعریف سه مؤلفه‌ای وظیفه حکومت که عبارت است از:

۱ - تأمین امنیت مردم،

۲ - تأمین معیشت و آبادانی جامعه،

۳ - اصلاح و رفع اختلافات بین مردم، این حقیقت را تعریف می‌نماید که حکومت‌ها نباید نماینده رسمی فرقه یا شاخه‌ای از دین باشند، بلکه برعکس حکومت‌ها باید نماینده همه مردم باشند. حکومت‌ها آنچنانکه در ۳۹ سال گذشته در ایران شاهد بوده‌ایم نباید حکومت بر مردم را سرپل ادغام دستگاه روحانیت با دستگاه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی قرار دهند تا توسط آن علاوه بر غارت سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران و علاوه بر ظهور هیولای استبداد مذهبی و علاوه بر تحمیل تبعیضات جنسیتی و تبعیضات کاستی روحانیتی و تبعیضات مذهبی و تبعیضات قومی و ملی و تبعیضات سیاسی و تبعیضات طبقاتی بر جامعه ایران در لوای ادعای کسب مشروعیت از آسمان و امام زمان و غیره، کسب مشروعیت دموکراتیک انتخاب مردمی را به بازی بگیرند.

در این رابطه است که امام علی در ادامه پاراگراف اول عهدنامه خود به مالک اشتر در فراز دوم که فوقاً نقل گردید به طرح موضوع دیگری می‌پردازد و آن اینکه به مالک اشتر آموزش می‌دهد که «سکولاریسم حکومتی» (جدائی حکومت از قرائت رسمی یک فرقه و مذهب و تعریف وظایف حکومت به صورت عام برای همه مردم در سه مؤلفه تعیین امنیت و تعیین معیشت و آبادانی اقلیم و کشور و اصلاح اختلافات بین مردم) به معنای «سکولاریسم اخلاقی» حاکمان بر توده‌های مردم نیست. به عبارت دیگر در مقایسه بین دو فراز فوق عهدنامه مالک اشتر می‌توان دآوری کرد که آنچنانکه «سکولاریسم حکومتی یا دوری حکومت‌ها از نماینده رسمی قرائتی از دین و مذهب بودن امری پسندیده می‌باشد، سکولاریسم اخلاقی حاکمان (که بسترساز فساد مالی و فساد سیاسی و فساد اداری و غیره می‌شود) امری ناپسند است.

برای فهم این مهم کافی است تا فقط فساد چند لایه‌ای و سیستمی و ساختاری و فراگیر رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته در ایران را مورد بازشناسی مجدد قرار دهیم تا به مضمون این شعار امروز همه مردم ایران که می‌گویند: «یک اختلاس کم بشه، مشکل ما حل می‌شه» پی ببریم، حاکمیت مافیای غارت در لباس نظامی و روحانی بر تمامی سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران در ۳۹ سال گذشته، خود معرف این حقیقت است که منهای فساد ساختاری و فساد حکومتی و فساد نظری و عملی عام و کلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۳۹ سال گذشته، فساد اخلاقی در مؤلفه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و جنسی و دروغ و ریا و غیره سر تا پای این نظام فرا گرفته است؛ و به همین دلیل امام علی در فراز دوم عهدنامه خود به مالک اشتر به نفی «سکولاریسم اخلاقی» حاکمین می‌پردازد و در چارچوب اخلاق قرآنی (نه اخلاق ارسطویی و اخلاق افلاطونی و اخلاق صوفیان دنیاگریز و اختیارستیز و جامعه‌گریز و فردگرا بلکه در چارچوب اخلاق انسان‌محور و جامعه‌گرا و انتخاب‌محور قرآن) به مالک اشتر امر می‌کند که تو در مقام والی مردم مصر باید خود را مخلوق به اخلاق الله و اخلاق قرآنی بکنی و بدانی که راه سعادت تو در «تخلقوا باخلاق الله» و تاسی از هدایت قرآن می‌باشد، آنچنانکه ورطه هولناک سقوط و گمراهی تو در دوری از هدایت قرآن است و در ادامه همین تفسیر از اخلاق قرآنی می‌باشد که امام علی به مالک اشتر در کنترل هوا و نفس انسانی (نه آنچنانکه تصوف صوفیانه مولوی مدعی است در کشتن نفس انسانی) توسط عقلانیت و آگاهی خود انسان به صورت انتخابی تکیه می‌نماید. یادمان باشد که معنای تقوا در قرآن که امام علی در فراز دوم عهدنامه مالک اشتر بر آن تکیه محوری می‌کند، به معنای سپر است نه ترمز و



نه کشتن نفس آنچنانکه مولوی می‌گوید:

ای شهان کشتیم ما خصم برون
ماند خصمی زو بتر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست
شیر باطن سخره خرگوش نیست
سهل شیری دان که صفاها بشکند
شیر آن را دان که خود را بشکند

مثنوی - دفتر اول - ابیات ۱۴۰۸ تا ۱۴۰۱۱

البته تفاوت این سه مضمون در این است که در تقوای سپری، نفس انسان آزادانه تحت هدایت آگاهی و اختیار انسان آنچنانکه در آیات ۷ تا ۱۰ سوره شمس تبیین شده است، در می‌آید.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا - وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا -»
قسم به نفس انسان و آنچه که این نفس را اعتلا بخشد - پس باران الهام و وحی پیوسته برای انتخاب بین فجور و تقوا بر این نفس انسان جاری می‌باشد، همانا رستگار شد صاحبان نفسی که به صورت آگاهانه و انتخاب‌گر توسط انتخاب تقوا پاک گردید و زیانکار شد صاحبان نفسی که به جای تقوا فجور را آگاهانه برگزید « (سوره شمس - آیات ۷ تا ۱۰).

فراز سوم عهدنامه امام علی به مالک اشتر: «ثُمَّ أَعْلَمَ يَا مَالِكُ أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا ذُؤْلٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلِ وَ جُورٍ وَ أَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ وَ يَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ وَ إِنَّمَا يَسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يَجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذُّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةٌ أَلْعَمَلِ الصَّالِحِ فَاْمَلِكِ هَوَاكَ وَ شَحْ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشَّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ وَ أَشْعَرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةُ لِلرَّعِيَةِ وَ الْمُحَبَّةُ لَهُمْ وَ اللَّطْفُ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا نَعْتَمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرَطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَّةُ وَ يُوْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَ الْخَطِّ فَأَعْظِمُهُمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يَعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ وَ وَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ وَ اللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَ لَاكَ وَ قَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ وَ ابْتَلَاكَ بِهِمْ - ای مالک بدان که من تو را به سوی سرزمینی (مصر) می‌فرستم که دارای تاریخ و تمدن هزار ساله می‌باشد و بر این سرزمین (مصر) پیش از تو حکومت‌های فراوانی اعم از عادل و ستمکار حکمرانی کرده‌اند و قطعاً مردم متمدن و تاریخ‌دار و مجرب مصر در باب کارهای تو آنچنان داوری می‌کنند که تو در باب حاکمان گذشته آنها داوری می‌کنی و شخصیت تو را آنچنان توصیف می‌کنند که تو شخصیت مردمان سرزمین توصیف می‌کنی. مالکا: بدان که داوری خداوند در باب انسان‌ها متأثر از داوری توده‌های مردم از آن

افراد می‌باشد (و خداوند مجرد از داوری توده‌ها در باب حاکمین داوری نمی‌کند) پس ذخائر تو در مصر تنها اعمال صالحه تو برای مردم مصر می‌باشد، بنابراین تلاش کن تا در برابر مردم مصر هوای نفست را صاحب بشوی و از خودخواهی و خودبرتر بینی در برابر مردم مصر دوری کنی، مالکا: محبت بر توده‌های مردم به قلبت بفرمان (بطوریکه با قلبت عشق به توده‌ها فهم و احساس کنی نه با ذهنت) مالکا: مبدا که مانند حیوان درنده‌ای به جان مردم مصر بیافتی و خوردن آنها را غنیمت بشماری. مالکا: بدان همه مردم در برابر تو دو دسته‌اند یا برادر دینی تو هستند و یا برادر تو در خلق و خلقت می‌باشند. پس بر لغزش‌های آنان در گذر و بر خطاهای خواسته یا ناخواسته آنها چشم پوشی کن (و از توده‌های مردم به علت اعتراض انتقام مگیر) و آنچنان از گناهان آنها در گذر که دوست داری مثل آن خدا با تو رفتار کند زیرا تو والی و حاکم آنها هستی و خداوند حاکم و والی بر تو می‌باشد. همانا خداوند کفایت امور مردم از تو می‌خواهد و تو را به وسیله خدمت به مردم و جامعه آزمایش می‌کند.»

شرح - در فراز سوم که فوقاً به نقل آن پرداختیم، امام علی پس از بیان دو فراز اول و دوم به مالک که عبارت بود از وظیفه سه مؤلفه‌ای حاکمین بر مردم (تأمین امنیت مردم - تأمین معیشت و آبادانی آن جامعه و سرزمین - حل اختلاف و اصلاح بین مردم) و خودسازی اخلاقی خودش، برای مشخص کردن هدف از بیان دو فراز اول و دوم، در فراز سوم به این مهم می‌پردازد و می‌گوید، «مالک من تو را به سرزمینی می‌فرستم که دارای تاریخ و فرهنگ و تمدن می‌باشد و زیر بوته بالبداهه ظاهر نشده‌اند، لذا مردم تاریخ‌مند و با فرهنگ و با تمدن مصر قبل از حکمرانی تو بر آنان، حاکمان بسیاری را تجربه کرده‌اند که یا بر آنها عدالت کرده‌اند و یا اینکه بر آنها ستم و جفا روا داشته‌اند. پس بدان که داوری مردم با فرهنگ و تاریخ‌مند و متمدن مصر در باب اعمال و کارکرد آنها در چارچوب تجربه گذشته خودشان نسبت به اعمال آن حاکمان می‌باشد.»

ادامه دارد

